کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب صراط النجات ... کاغذ سکری فرنگی ... جلد تیماج عنابی

مؤلف متن علامه (ملا محمد باقر) مجلسی ... محشی ...

شارح ... مترجم ...

تاریخ تحریر ۱۳ ربیع الثانی ۱۲۱۲ ... نوع خط نستعلیق ... تعداد سطر ۲۱

کاتب: عبدالرحیم بن محمد ...

جزء کتب اخبار ... زبان فارسی ... عدد اوراق ۵۴

طول ... عرض ... شماره عمومی ۲۴۱۴۳

وقفی / خریداری: آستان قدس رضوی ... تاریخ وقف / خریداری: خرداد ۷۶

ملاحظات ...

بدانکه در این جلد سه نسخه است
اول نسخهٔ شریفه صراط النجاة است
از مرحوم مجلسی ره دوم رساله
مشواق است از مرحوم فیض است
سیوم رساله اشعار است و هجو است

مجموعه
۱- صراط النجاة
۲- مشواق
۳- اشعار هجو

صراط النجاة

هذا کتاب صراط النجاة فی [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین اغفر المتقدمین والمتأخرین آمین [illegible]

الحمد لله الواحد الفرد المبرّا عن شائبة الاضداد والانداد والحمد المنزه من تسلق الازواج
والاولاد تعالی شانه عما یقولون اهل الشرک والالحاد والصلوة علی محمد سید الموحدین
المخلصین من الزهاد وآله وعترته من الآن الی یوم المیعاد چنین گوید احقر عباد الله محمد باقر
بن محمد تقی المجلسی الاصفهانی که این رساله ایست در بیان ترجمه حدیثی شریف که اعرابی سؤال کرد از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام از معنی واحد و یگانه بودن الله تعالی و آنحضرت جواب دادند و بیرا بانچه متعلق بود بمعنی توحید
و مقدمات و بیان صفات ثبوتیه و سلبیه و سایر متعلق بها عقلاً و ایراد مینماید آنچه لازم که متعلق است
باثبات صانع عالم از عدل و حکمت و بعضی از مسایل قضا و قدر و بیان مذاهب جبریه و قدریه و
معتزله در باب توبه و گناهان و آخر آنرا زینت میدهم بمذهب اثنا عشریه کثر الله امثالهم
بچهار عبارت فهرست مرتب گردانید و مسمی گردانید بصراط النجات والله الموفق للسداد
و ایاکم عن الشکوک والالحاد و هو حسبی و نعم الوکیل فهرست اول در بیان ترجمه حدیث
منقول است که روزی در جنگ جمل و آن حربی بود که در میان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
و طاغیه بر فاقت طلحه و زبیر واقع شده در بصره اعرابی در حالت گیرودار و هنگام قتال و جدال
باجلال آنحضرت آمد و گفت که یا امیر المؤمنین آیا میگوئی که الله تعالی واحد است و غرض اعرابی آن
بود که تحقیق نماید که معنی واحد چه چیز است اصحاب آنحضرت هر روی باعرابی کردند که ای
[illegible] حرفه زدنی وهمه گرفتار جنگند آنحضرت ببرنج خاطر است حضرت فرمودند بگذارید او را که آنچه او میخواهد
بپرسد که مطلب اعرابی همین مطلوب است که ما از این قوم داریم و غرض ما از این جنگ
که بهاد [illegible] تثبیت الهی باز گردانیم چون خروج بر امام زمان شرک است پس حضرت فرمودند که واحد
چهار معنی دارد دو معنی را اطلاق نمیتوان کرد بر جناب مقدس الهی و دو معنی
بر آنحضرت جایز نیست اول آنست که بمعنی واحد عددی باشد زیرا که چیزیرا که

بگویند نمی بینی که کافر میشوند جمعی که میگویند ان الله ثالث ثلاثة یعنی خداوند عالمیان سیمین سه خداست
و جماعت نصاری اند که قایلند بخدا و عیسی و مریم و در اتحاد این عبارت را بمعنی بسیار گفته اند با آنکه
عدد را اعداد بمعنی یکی است و احد یکی است و یکم را در جای اطلاق می کنند که دوم داشته باشد و چون
حق سبحانه و تعالی را نظیر نیست که او یکمش باشد و احد باین معنی بر او اطلاق نمودن جایز نیست
و واحدی که بر جناب الهی جایز است واحد من جمیع الوجوه است و این معنی در غیر جناب او نیست
و مخصوص ذات اقدس اوست پس وحدت در شمار نمی آید با آنکه هر واحدی را که تصور میتوان کرد
جناب او را بهیچ وجه تصور نمیتوان کرد با آنکه واحدی که بر جناب اقدس او اطلاق می نمایند
با کثرت منافات ندارد بخلاف غیر او زیرا که واجب الوجود است و علیم است و قدیر است و حیات
و سمیع است و بصیر است و ادراک است و وجود است و همه یک ذات است و یک معنی بخلاف غیر او
که احوال و صفات او عین ذات اوست چنانکه ذات او معلوم و مدرک احدی نیست وحدت
او نیز معلوم و مدرک احدی نیست و نعم ما قال الحکیم [illegible] احد است و شمار از او معزول
صمد است و نیاز از او مخذول [illegible] عقل از او فهم والحمد نه که حس شناسد و وهم زینی
که تصور وحدت الهی باید و اهم خدا را می سازد و در جهتی از جهات تو قرار میدهد و چگونه خدای
[illegible] هم خدا باشد و در احادیث معتبره بسیار از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و از
ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده که هر گاه در خاطر چیزهای عظیم بهم رسد و قوت
واهمه چنین قرار دهد به تجسم باری تعالی و شیطان وسوسه می نماید که خدا را که آفریده است و یا خدا را
بچیزی مینماید یا در جهتی از جهات است بگوید امنا بالله و رسوله ولا حول ولا قوة الا بالله
البته فکرها و وسوسه ها برطرف میشود و اعتقاد او [illegible] تمام می شود و در حدیث دیگر وارد شده است
که هر کس را هر وقت چنین چیزها بخاطر برسد بگوید لا اله الا الله برطرف میشود و در روایت متواتره
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد است که هر چه را تصور نمائید بفهمهای خود که نهایت دقت
در نظر او مخلوق است مثل شما بلکه ساخته شماست و حق سبحانه و تعالی از آن منزه است که مثل

شما باشد یا ساخته شما باشد زیرا که هر چه تشبیه میکنید و قرار میدهید آنرا خدا آفریده است در کائنات
از جواهر و اعراض و اجسام آنچه اطلاق ممکن و ممتنع بر و جایز باشد مخلوق است پس خدا بهیچ چیز نماند
و هیچ چیز مثل او نباشد دیگر معنی دقیق ذکر کرده اند که عقلها بآن نمیرسد و نمیتوانند بآن رسید الا
بنور کشف بعد از ریاضات بسیار و مجاهدات بسیار دوم از معانی واحد که اطلاق آن بر حق تعالی
روا نیست وحدت نوعیست که او را وحدت نوعی دانند چنانکه گویند او یکی است از مردمان یعنی یک نوع است
از جنس حیوانات و غیره این نیز بر حق سبحانه و تعالی جایز نیست زیرا که تشبیه است و ذات مقدس
او از آن اعلی است که او را بمخلوقات شباهتی باشد و در احادیث معتبره وارد شده است که لا نفی
و لا تشبیه یعنی اینجا بس است از برای معرفت انسان که نفی ذات مقدس الهی نکنند که بگویند
که خدا نیست و دیگر او را بچیزی تشبیه نکنند که بگویند که خدا بفلان شیء میماند و این کلام
معانی بسیار گفته اند لیکن آنها بمعنی اول بر میگردد و چون او را شباهتی بغیر او نیست
نمیتوان او را در شمار آوردن دیگر آنکه مقرر است که نوع ماهیتی است که در تحت ماهیت دیگر
داخل باشد تحقیقاً او تقدیراً و اگر از ماهیت سؤال کنند بما هو آن در جواب گفته میشود
مثلاً انسان حقیقتی دارد که آن حیوان ناطق است و این حقیقت در تحت حیوان مطلق
که جنس اوست داخل است و چون پرسند که حقیقت انسان چیست در جواب گفته میشود حیوان
ناطق و چون حق سبحانه و تعالی را با احدی شراکت نیست نه در ذات و نه در صفات هر آینه
وحدت سائر او اطلاق نتوان کرد زیرا که اگر شرکت باشد پس ناچار است از ممیزی که او را
تمیز دهد از شرکا پس مرکب خواهد بود از جنس و فصل و هر مرکبی محتاج است باجزاء و محتاجی
ممکنست و همچنین اگر ماهیت الهی جل شأنه ماهیتی باشد نوعی که تصور شود بعنوان کلی
و اگر چه آن کلی منحصر در فرد باشد باین معنی نیز اطلاق نمیتوان کرد بلکه او را شریک نیست و
محال است شریک او در ذهن و خارج او داخل نیست در تحت هیچ نوع و جنس و لهذا لفظ
از ذات مقدس او واجب الوجود وارد نشده و در هیچ جا آیه و حدیثی ورود نیافته که از

جهت

جهت باشد تا متوهم نشود که کلیت چون در لغت واجب الوجود کلی است و اما آن معنی که اطلاق میتوان
نمود بر ذات مقدس او یکی آنست که یگانه است و او را نظیری نیست چنانکه میگویند فلان عالم
وحید عصر خود است یعنی نظیر و همتا ندارد سوم آنکه احدی المعنی است یعنی واحد من جمیع الوجوه است
یعنی منقسم نمیشود نه در وجود و نه در عقل و نه در وهم و همچنین است حق سبحانه و تعالی پس اگر قایل
بصفات زایده شوند قایل بهشت خدا شده اند مثل اشاعره و همچنین است احوال معتزله تعالیت
الهی و این معنی را نه موجود میدانند و نه معدوم و بیان اقوال ایشان میشود چون از ضروریات
دین شیعه است که آنچه مخالفین مذهب ایشان میگویند باید که مسایل چندی که متعلق باصل معرفة
الله و آنچه بر حق تعالی و مسایل امامت و فروعات را نیز بدانند که مبادا در چیزی شبهه بهم
رسانند و باقوال مخالفین و نواصب تصدیق نموده باعتقادات فاسده معاندین شیعه کافر میشوند
اما اولاً آنچه باید دانست و واجب است بر هر مکلف و مکلف انسان بالغ و عاقل را گویند
خواه مؤمن و خواه کافر و خواه مرد و خواه زن و خواه قوی و خواه ضعیف و خواه صحیح و خواه
مریض خواه بینا و خواه نابینا و هر نفسی که بر او انسان صادق آید در این حکم مستثنی اند اطفال
و مجانین چون قابلیت فهم و خطاب ندارند و اول تکلیف معرفة الله است و اقل معرفت
آن است که انکار او آن نکنی که خدا نیست و او را منزه دانی از هر چه و چون و تعطیل و تشبیه
یا در و اندازی و نگویی که اگر او هست پس در کجاست و ما او را نمی بینیم زیرا که عقل تو بآن نمیرسد
که او را بحقیقت بشناسی و کنه ذات و صفات او را بدانی و این از محالات است که او را توان
شناخت ذاتاً و کنهاً و پی بردن بماهیت عزت او از جمله چیزهایی است که امکان ندارد
بلکه عقول هر صاحب عقل از طوایف بنی آدم باین اتفاق کرده اند و ازین جهت که اکثر جهال
و عوام الناس در مقام حیرتند که هر گاه چیزی موجود باشد چرا نتوان دید پس هر گاه نتوان
دید نمی باید باشد و بعضی از جهال قایلند که خدا هست اما او را در جهت میدانند و این
از آن بدتر است که نفی صانع می کنند و مشهور است در میان جهال عوام الناس که در چیستی وقوع

صدمه یا هیجان غضب یا ملتذ شدن میگویند خدا یا تو که در بالائی حی بینی اگر قصد تجسم کنند یا در جهت دانند
نعوذ بالله من هذا الاعتقاد و تعطیل آنست که بگوید که بیکار است چنانکه بعضی از حکما و اکثر یهود
و بعضی از فجره اهل قبله قایلند که حق سبحانه و تعالی هر چه بایست کرد کرده و آفریده است همه مخلوقات را
در دفعه واحده دیگر کاری نمیکند و همچنین حکما نیز میگویند که حق سبحانه عقل را آفریده است
و از عقل نفس بهم رسیده است خود بخود با افلاک و علویات و سفلیات نه از صانع و مخلوق
عقل و نفس اند و خدا ایشانرا نیافریده و قدیم اند مثل صانع تعالی عن ذلک علوا کبیرا و چون ایمان
عبارت از تصدیق بدل و اقرار بزبان و عمل بارکان و اقرار نمودن بحق تعالی و صفات کمالیه
و تنزیه او بعد از معرفت الله و اقرار نمودن بحقیت انبیا و اوصیا علیهم السلام برای تکمیل
و ارشاد خلایق و مقدس بودن حق تعالی از افعال قبیحه و اقرار نمودن بامامت اثنی عشر و سایر
اوصیای پیغمبران و وجود ملائکه و بزرگواری و عصمت ایشان و با سامی کرام اولیای عظام
و اقرار نمودن بکتب منزله و شرایع و ادیان هر نبی در هر عصری و اذعان بحشر و نشر و معاد
و عدل و حکمت باری تعالی و وعد و وعید و غیره از ضروریات دین و ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله من عند الله
و تحقیق اثبات صانع از صفات کمالیه اقرار باو چون ضرور است و واجب است بر مکلف که اینها را
بدلایل و براهین عقل ضبط نماید و عذر از دو مسموع نیست و نخواهد بود در چند فصل بیان میشود

فصل اول در بیان اقرار بوجود صانع عالم است بدانکه او از همه چیز هویداتر است زیرا که
هر که فکر میکند در خلق آسمانها با این عظمت و زمینی با این فراخی و وسعت و خلق آفتاب
با این نور و روشنای و ماه با این صفا و هلال عظمی با این بزرگی و چراغهای افروخته در این
طاق بزرگ و انواع ستارها و بادها و ابرها و بارانها و جستن برق و غریدن رعد و حرکت
سحاب در مواضع آسمان و انواع کوهها و دریاها و بیابانها آباد و خراب و رودها و چشمها
و غارها و درها و اصناف حیوانات از بهایم و سباع و درنده کان و مرغان و وحوش و طیور و غیره
از حشرات الارض و موذیان و آنچه ایشان را ضرور است از اقسام لباسها و شرابها و طعامها

و شیرینیها و حبوبات و خضروات و بقول و تعطرات بوی خوش از عنبر و مشک و صندل و زعفران
و علیق الدواب و مرکبان سواری ایشان از فیل و اسب و شتر و الاغ و استر و بار کشیدن اکثر حیوانات
و اقسام بهیمه از گاو و گوسفند و آهو و گوزن و حرکت کشتیها در بحار و شتران در زمین برای
نقل امتعه و اقمشه از بلاد بعیده و اقسام ادویه و عقاقیر و ریشه‌ها و برگها و دانها و گلها
و شکوفه و ریاحین و اشجار میوه و انواع تلذذات و تکلفات و اقسام نعمات و لطافت
ابریشم و پنبه و کتان و البسه و فروش از کرک و مو و پشم و تزیین بطلا آلات و جواهرات
از لعل و یاقوت و الماس و زمرد و غیره و دیگر از عجایبات در مخلوقات محتاج بودن هر صنف
از خلایق بدیگری و الوان و هیکل از هر یک از بنی آدم و مخالف دیگری و هر حیوانی بزنگی و شکلی
و جثه‌ای و هر مرغی بصفتی و نقشی و هر انسانی بصورتی و سیرتی و هر طایفه بلباسی و زبانی و امتیاز
مردان از زنان بر آمدن موی و ریش و ضخامت جثه و ابدان و دستهای با قوت و زنان
بنرمی اندام و صفای بدن و آفریدن آدم از نطفه گندیده با آن صفات و لطافت و وجاهت
و دمیدن روح در ابدان در مضیق رحم و غرایب صنعتی که در هر یک از اعضا و جوارح و ابدان
و احشا و امعا و اعضا و عروق بکار رفته و تدابیر و حیلها که آدمی زاد بکار میبرده در جوارح
و کارهای خود و تعلیم صنعتها و ساختن آلات و ادوات ضروریه زندگانی خود و از هم
صفتها و صنعتها عظیمتر همین نفس ناطقه است و قوت مدرکه و آلات تکلم در انسان
که او را ممتاز گردانیده از حیوانات و بهایم و دواب و حشرات الارض و هر عاقلی مدبری عالمی
متاملی بیقین میداند که اینها خود بخود بی صانع بهم نرسیده و کسی که اینها را آفریده البته
مثل اینها نیست و کامل بالذات است و بهیچگونه نقص در ذات و صفات او نیست و این دلیل
اجمالیست که برای اکثر خلق کافی است و از برای عوام الناس این بس است که نگویند که اینها طبیعی
بی شعور یا بی صانع بهم رسیده زیرا که عقل قبول نمیکند که هیچ بنای بی بنا و هیچ نقشی بی نقاش
و هیچ صنعتی بی صانع بهم رسیده باشد و هر که چنین آسمان معلق بی طناب و چوب بر پا کرده است

و زمینی چنینی در زیر آن گسترده است ذات او بی مثل و مانند است و اگر خود بخود بهم رسیده باشد
بایست که کهنه شود و در روزگار خراب نماید و آسمان بایست که بیفتد و بشکند یا بهوا بالا رود ابد الدهر
و بسبب حرکت و فرو رفتن آن بهوا بایست که اوضاع و حرکات و گردش سیارات بیک نسق نباشد
و از هم بپاشد و این دولاب بزرگ بایست که حرکت او مختلف باشد و زمین بایست که با آب فرو رود
از سنگینی و در روی آب قرار نگیرد و در طلوع و غروب کواکب تفاوت بسیاری بایست داشته
باشد پس منزه است آن خداوندی که حافظ آسمان و زمین است و بی نظیر و مانند است و بی معلم است
و وزیر و دبیر و مشیر و ناظر و ناصر و مددکار و هم مصلحت و هم مشورت ندارد و مقدس و مبرا است از
زن و فرزند و خورد و خواب و ابتدا در هویت و انتها ندارد و جمیع ممکنات را از جسم و جوهر
و عرض او آفریده و لایق نیست که او را نفی کنند یا تشبیه دهند باقسام ممکنات و آنچه از لوازم
جسم است و جسم با آن محتاج است بر او روا نیست و عاجز و موجب و مضطر نیست بلکه فاعل
و قادر و مختار است که هر چه میخواهد میکند و در هیچ مکان از آسمان و زمین و کوه و دریا مقام و مأوی
و مسکنی ندارد و نه نشسته است زیرا که حرکت و سکون و نزول و ارتحال و نقص و زوال از
لوازم جسم است و هر یک از تحقیقات در مقام خود بیان می شود ان شاء الله تعالی و دیگر باید که مکلف بداند
که صانع عالم حاضر و ناظر و مطلع است بر همه خلایق و همه را می بیند و میداند از آسمانها و زمینها
و آنچه در میان آنهاست پس دلیل چند قریب بفهم ایراد مینماید دلیل اول آنکه هر مفهومی
که آدمی تعقل آن مینماید یا آنست که نظر بذات او نه واجب است بودن او و نه ممتنع است بودن او
او را ممکن الوجود گویند که بودن و نبودن هر دو بذات او رواست پس اگر علتی بهم رساند موجود می شود
و الا معدوم خواهد بود پس گوئیم که شک نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات منحصر
باشند در ممکنات و واجب الوجود در میان آنها نباشد پس همه را که با هم ملاحظه کنی بمنزله یک
شخص اند و عدم بر مجموع آنها رواست همچنانچه رسید بی علت محالست که موجود شود زیرا که ترجیح
بلا مرجح لازم می آید و آن بدیهة عقل محالست و همچنین موجود شدن این مجموع بدون علتی

که خارج

ذات نایافته از هستی بخش
کی تواند که شود هستی بخش

٥

که خارج از اینها باشد محالست و باید که آن علت موجود باشد زیرا که بدیهی است که چیزی که خود موجود نباشد
علت وجود دیگری نتواند بود و موجودی که خارج از ممکنات باشد واجب الوجود است پس ثابت
شد که واجب الوجود البته موجود است و اگر گویند که هر یک از اجزا علت وجود دیگر است لا الی غیر النهایه و
و علت مجموع علل اجزا است گوئیم که هر یک بشرط وجود علت واجب است وجودش و عدم او
با عدم جمیع علتش ممکن است هر گاه واجب الوجودی نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم می آید دلیل
دوم آنکه بعضی از محققین گفته اند که همچنانکه تواتر در محسوسات افاده علم میکند در معقولات
نیز بدستور از برای آنکه محال است عادتاً که این عدد کثیر از خلایق از مشرق تا بمغرب اتفاق کنند
بر کذب یا بر صدق یا بر حسن یا بر قبح در ماده چیزی و هم غلط کنند پس جمیع انبیا و اولیا و اوصیا
و عقلا و دانایان و اکثر حکما و جمهور کافه انام اتفاق کرده اند بر وجود صانع عالم و وحدت او
و آنکه او کامل است من جمیع الجهات و نقص بر او روا نیست البته این کس را علم بهم رسد که این حق
است و این جماعت بسیار اتفاق بر کذب نکرده اند و با این عقول کامله غلط نکرده اند [illegible]
ز مشرق تا بمغرب خلق عالم همه گویند باشد یک خدای ایضاً اتفاق این دلیل بر این است
که این مقدمات بدیهی اند یا نظری و دلیل در اینها واضح است بحیثیتی که راه خطا در آنها نیست
و این دلیل در نهایت متانت است دلیل سیم بر این معنی معجزاتیست که از پیغمبران و اوصیای
ایشان صلوات الله علیهم ظاهر گردیده مانند عصا را اژدها گردانیدن و دریا شکافتن و مرده
زنده کردن و کور را روشن کردن و شق کردن ماه را در آسمان و ناقه از سنگ بر آوردن و آب
بسیار از میان انگشتان یا از سنگ کوچک جاری ساختن و آهن را مثل موم نرم کردن
و متکلم شدن حیوانات عجم و برگردیدن آفتاب و خبر دادن از آینده و مغیبات و امثال آنها
بر هر عاقلی ظاهر است که اینها فوق طاقت و قدرت بشر است پس باید که خدای باشد
که اینها را برای اظهار حقیقت ایشان بر دست ایشان جاری گرداند و عوام بلکه اکثر خواص را دلیل
اجمالی از تفکر در غرایب صنع الهی در آفاق و انفس ظاهر میگردد بلکه علم بوجود الهی بدیهی است

وهمه عقلها بر آن مفطور میشکرد چنانچه حق تعالی فرموده است که اگر از کافران سوال کنی که که آفریده است
آسمانها و زمینها را هر آینه گویند که خدا آفریده است لهذا پیغمبران که مبعوث گردیده اند مردم را
امر بتوحید و یگانه پرستی و گفتن لا اله الا الله نموده اند و همچنین است اقرار نمودن بصانع
عالم و بتینه برین معنی آن است که همه خلق در وقت الجا و اضطرار که دست ایشان از وسایل
ظاهره کوتاه میگردد البته پناه بصانع خودی برند و اقرار می نمایند که خداوند یگانه دارند
یکی از عارفان گفته که اکثر کفار و جهال اگرچه در ظاهر حالی منکر وجود مبدء اند اما باطنا بتحقیق
و ثبوت وجودش مقر و معترف اند و لهذا اختلاف در وجود مبدء از هیچ عاقل معتد به مروی نیست
و توضیح کلام درینمقام آنکه باتفاق شرع و عقل و تعاضد برهان و نقل حضرت حق تعالی و
تقدس از آن برتر و بزرگوارتر است که بکنه ذاتش احاطه عقل گردد اما بواسطه رابطه اضافی که
میان مالک و عبید متحقق است و بجهت علاقه اضافه رحمت سحابیت که زلال نوالش از ینابیع
علم و قدرت بمجاری حکمت و ارادت پیوسته جاری و روان است جبلت و طبیعت مخلوقات
مجبول و مفطور است باذعان و قبول صانع و ازینجهت در هنگام صدمت و وقوع وقایع
و وقت اضطراب بی سبق رویت اکثر حیوانات استغاثه و فزع به نگاهدارنده خودی آورند
و توجهی طبیعی که تعمد و تکلفی در آن نیست و ازینجهت آن حالات مظهر استجابت دعا باشد
چنانچه آیه کریمه امن یجیب المضطر اذا دعاه بآن ناطق است و انزعاج حیوانات بدرگاه حق
خوف و گریز ایشان در حالت استیلای وهم و هراس بحقیقت ازین قبیل است و لهذا طوایف
مختلفه و امم متخالفه در هر عهد و اوان و در هر دینی از ادیان بوده اند خلاف در وجود مبدء از هیچ
عاقل مروی نیست بلکه مجاری خلاف در اوصاف است و شبهاتی که سوفسطائیه و ملاحده و
دهریه و طبیعیون کرده اند در مقام خود دفع می شود بعد ازین و دلیل برین فخر رازی از شخص
نقل کرده است که در بعضی از ازمنه خشکسالی عظیم شده و قحط شدید بهم رسید و مردم برای استسقا
بصحرا میرفتند و دعا کردند و دعای ایشان مستجاب نشد آن شخص گفت در آن وقت به بعضی

از کوهها

6

از کوهها رفتم آهوی را مشاهده کردم که از شدت عطش بسوی آبی میدوید و چون بغدیر رسید آنرا
خشک دید حیران شد و چند مرتبه بجانب آسمان نظر کرد و سر را حرکت داد ناگاه ابری پدید آمد و بلند
شد و آنقدر بارید که غدیر مملو گردید و آهو آب خورد و سیراب شد و برگردید و همین طلب استسقا
کردن بندگان و فوراً آمدن باران در اکثر زمان دلیل واضح است بر بودن خداوند جهان و بحسب
اتفاق است بلکه از زمان آفرینش آدم علیه السلام تا حال همه فرق از فرزندان آدم در هر ملت
و کیشی که بوده اند طلب باران میکرده اند و خداوند عالمیان باران را میفرستاده است اگر جاهلی
گوید که گاه هست که بطلب باران می روند و دو مرتبه و سه مرتبه دعا میکنند و باران نمی آید از چه علت
است جواب آنست که این بنا بر مصلحتی است که خداوند عالمیان نسبت به بندگان خود میداند
که تاخیر میکند که تا بندگان او از سر اخلاص متوجه بآن درگاه شوند و از گناهان توبه کنند
و بدانند که کسی غیر او قادر نیست بفرستادن باران و دیگر شقوقی که خداوند عالمیان میداند از
حکمت و چنین نیست که آخر ایشانرا محروم گرداند البته باران میفرستد هر چند بندگان بد کنند
او انعام میکند و صاحب رسایل اخوان الصفا ذکر کرده است که مکرر دیده اند در سالهای خشک
که حیوانات سر بسوی آسمان میکنند و طلب باران از خداوند عالمیان میکنند و اکثر بهایم در
بیابانها که بسبب صدمات چند که مجروح میشوند باکثر گیاهها و داها خود را معالجه کنند بدون
آنکه صاحب عقل و رویت باشند نه این با الهام ملک علام باشد چنانچه فقیر از مرد فقیه از اعراب
که در سمت عراق در حوالی اصفهان وطن داشت شنیده که گفت که در بیابان علفی باشد که از برای
دفع سم و زخم و زهر مار و عقرب بسیار نافع است و آنرا گندبو میگویند دیدم که قریب بسوراخ
ماری بزمچه آمده که داخل شود مار بیرون آمد و با بزمچه آویختند و عاقبت بزمچه زخمدار شد
و خون ازو میرفت و آن بزمچه خود را بر آن علف مالید و خون او ایستاد و زخمش منجمد شد
و باز رفت و با مار جنگ میکرد دیگر زخم خورد تا چند مرتبه خود را بآن علف بمالید و چاق شد
و میرفت و جنگ میکرد و اکثر طیور هر گاه یبوست در طبع ایشان بهم رسید بآب دریا احتقان می نمایند

و از صیادی نقل کرده اند که گفت گاو کوهی را دیدم که بچه خود را شیر میداد من متوجه او شدم بچه را گذاشت
و گریخت من بچه را گرفتم چون نظر کرد بچه را در دست من دید مضطرب گشت و رو بآسمان کرد چنانکه گویا استغاثه
بحق تعالی میکند ناگاه گودالی پیش من آمد در آن گودال افتادم و بچه از دست من رها شد مادرش دوید
او را برد و احادیث درین باب بسیار است که ذکر آنها مناسب این مقام نیست پس معلوم شد که وجود مبدء
در غایت ظهور و وضوح است که بر حیوانات نیز مخفی نیست استشهاداً ما فی هذا الباب بر هر عاقل از افراد
انسان ظاهر و مبرهن است که حیوانات دیگر که غیر ذوی العقول اند و ایشانرا عقلی و درکی و فطنتی و علمی
و دانائی نیست و غم او وزر و فکر فردا ندارند پس اگر خدا نباشد که ملهم کرده است حیوانات را در حین
آبخوردن از اینها اینرا حتی طیور و ماکیان سر را بسوی آسمان بلند میکنند و اگر خالقی نباشد چرا طایفه
از حیوانات از مرغ و ماهی و بهایم و دواب و حشرات الارض و سباع و درندگان در وقت صبح بیدار
میشوند و هریک بزبان خود تسبیح و تهلیل میکنند و ذکر الهی مینمایند خصوصاً خروس از ابتدای سحر
تا صبح در همه اوقات نماز بانگ میکند و مردم را مطلع میگرداند بنماز کردن در ظهر و عصر که خدا الهام
کرده است حیوانات را که دشمن خود را بشناسند و از ایشان گریزان باشند و در دفع کردن چاره
جویند مثل عداوتی که گرگ با گوسفند و گربه با موش و شیر با روباه دارند که الهام کرده است که اکثر
حیوانات با بنی آدم رام میشود و صاحب خود را می شناسند و مطیع ایشان می شوند و تحمل تعبهای
بسیار کردند و تن در دهند بکلفات و سختیهای فرزندان بنی آدم بی آنکه نفعی یا ضرری منظور
داشته باشند یا دانند که خدمات ایشان برای کیست و فایده آن چه چیز است بلکه مسخر گردانید
بنی آدم حیوانات را و مطیع شدن ایشان از صنعت صانع واحد قدیم است نمی بینی که بهایم و دواب
خواه بزرگ و خواه کوچک منقاد طفل میشوند که از عقب ایشان راه میروند و هر جا که آن
طفل می ایستد او هم می ایستد چه میدانند که باید پیش ایستاد و چه میدانند که این کیست پسر است
یا دختر و از کدام قبیله است پس هرگاه صاحب خود را می بینند و رفیق خود را که آن طفل باشد چرا نعره
میزنند و هرگاه او را دید چرا ساکت میشوند و سگ بصدای صاحبش می آید و از عقب او میرود و سگ

بارفاقت

با رفاقت صاحبش می آید بلکه راههای بسیار و فرسخهای بیشمار همراه او می آید و اگر بگوید که برو می رود
و اگر بگوید که بنشین فی الفور بنشیند و بجواب میخوابد و سر از آستان او بر نمیدارد و در راه خانه صاحب را میداند و از مسافتهای
بعیده و راههای دور اگر آنها را ببرند باز میگردند و بمنزل اصلی خود معاودت مینمایند و پاس صاحب و گوسفندان
و خانه او را میدارد و که ملهم کرده کلنگان که سرکرده و پاسبانی داشته باشند که شب و روز محافظت یاران
خود کنند و دیدبانی مینمایند دشمنان و صیادان را و اگر کسی برایشان تاخت آرد و آن کلنگان را خبر کنند
و همچنین که ملهم کرده مگس عسل که پادشاه داشته باشند مثل بنی آدم و پادشاهان ایشان فرمان
فرمای کنند و قصاص کنند زنبوری را که بدی کند و همچنین موران پادشاه داشته باشند و اگر با الهام
ملک علام نباشد اطفال که از رحم مادران بیرون می آیند چه میدانند که مادر کیست و شیر چیست و غذا
کدام است در آن هنگام طالب غذای شوند و لب بر لب بهم میزنند و چون پستان در دهان ایشان
گذاشتند میفهمند و میمکند و شیر میخورند پستان را و شیر را میکشند و که ملهم کرده اسب را
که صاحب خود را پاس بدارد و اگر در خواب باشد در سرش می ایستد و اگر دشمن برسر او آید دفع دشمن
بکند و از مسافتهای بعیده احساس نماید و دزدان و راهزنان را دیده شیهه کشد و نعره زند
و سوار خود را بیدار کند و دست بر زمین زند و او را اعلام کند و که کبوتر را اعلام کرده است که ذکر خدای
خود کند و یا هو کشد به لغت فصیح و که الهام کرده گربه را که چنین خورد و از تعلیم که رو و دست
خود را بشوید و در حین تقاضای حاجت عذره خود را پنهان کند و سگ را که گفته است که دزدان را
بشناسد و آشنایان را و بیگانگان را فرق کنند و از عقب کودکان بدود و مسافت بسیار طی
کنند و تعب بسیار کشد و گوسفندان را از دست گرگ بگیرد و چرا آن گوسفند رخدار که از گرگ
گرفته بخورد و با وجود آنکه در غایت جوع و گرسنگی دو روز سه روز میگذرانند چرا هر فردی از افراد
حیوانات تسلط و غلبه دارند بر ماده خود و چرا ماده ذلیل است در پیش جفت خود و فیل با آن
بزرگی و شتری با آن ضخامت جثه چرا رام و مسخر اطفال میشوند و چرا اعمال و افعال بنی آدم را
بدوش میکشند و اطفال از کجا میدانند که در هنگام کوچکی و کودکی نام خدا را ببرند و چه میدانند

که باید یا علی کفتن و چرا سباع و درندکان سم نمیدارند و انکه سم دارند چرا ناخن ندارند و مرغان چرا منقار
دارند و سباع از طیور چرا منقار و مخلبهای برنده دارند و کردن شتر چرا دراز است و فیل را کردن
چرا کوتاه است و عوض دستها که چیزی که باید بردارد خرطوم است و بنی آدم چرا مثل حیوانات بچهار دست
و پا راه نمیروند و هر یک از افراد حیوانات چرا بخلاف یکدیگر الات بر داشتن طعمه با ایشان است
تا آنکه غذای خود را که مناسب ایشان است با آن الات بردارند و بخورند که الهام کرده است بچه حیوانات را
که از عقب مادران خود بروند و کبوتر و سایر مرغان دانه در حلق جوجه خود بریزند و از کجا انواع
صناعات را از بنایی و نقاشی و حدادی و عمل خیاطت و نساجی و غیر حرفتها و ساختن قلاع و خانها
و کاریزها و حمام و کشتیها و بریدن کوهها و پیدا کردن آبها و از کجا دانست که آهن را باید مصالح
بریدن و تراشیدن و زراعت کردن و الات حرب ساختن و کلنک و بیل ساختن از برای
کندن زمین و بریدن سنگ و درخت و چوب و پیدا کردن نقره و طلا از برای خرج کردن و زر
آیین ساختن و ساختن مس از برای ظروف مطعومات و مشروبات و از کجا دانستند که کیاهها
چه خاصیت دارند و شفای بعضی امراضند و از کجا میدانست که کوهها معادن فلزند چون آنکه
نقره و طلا و سرب و قلعی و مس و آهن و فولادی باشند و چه میدانست که بکار ایشان می آید و طلا را
که عزیز کرد و قیمت آنرا از همه فلزات اعلا کردانید و ایضا از کجا دانستند که در معادن قیر و نفط
و مومیا و زیبق و مرداسنک و کبریت و کچ و آهک و زرنیخ و مرمر میباشد و بکار ایشان
می آید و از کجا شناختند لعل و یاقوت و مرجان و الماس و فیروزه و زمرد و عقیق و جزع
و لاجورد و در و بلور و زبرجد و صنعت ساختن آیینه و شیشه را و چه میدانند که دریا معادن عنبر
و مروارید و مرجان است و پازهر در شکم بز کوهی میباشد و چند از نک آنچه بهم رسد و مشک
از آهو و عنبر از زنبور و کاو بهم رسد و عطریات از کربه و سمور و سنجاب و غیرها از کجا دیده
بودند در سابق که باید تحصیل آنها کنند و چه میدانستند عمل زراعت و کتابت و تجارت
و معاملات و داد و ستد و خرید و فروخت و سکه کردن طلا و نقره و تحصیل کردن کیاهها و

امتعه

۸

امتعه و اقمشه و ابریشم و کتان و پنبه و عقاقیر را نقل نمودن از بلاد بعیده و سوار شدن بر کبان
و ساختن زین و لجام و سوار شدن بر کشتیها و ساختن آن و غوص نمودن در بحار و مطلع
شدن بر حرکات کواکب و شناختن بروج و احکام نجوم و حکم بر اوضاع ستارها و طلب ریاست
و سلطنت کردن و ساختن خانها و عمارات و دکاکین و کندن چاهها و قناتها و زراع
و جاری ساختن نهرها و ساختن شهرها چرا این همه خلایق بیکدیگر شبیه نیستند و هر یکی از ایشان
بلباسی و کلامی و زبانی و خوئی و سیرتی و هیکلی و شکلی و صورتی اینها همه را که نمیم البته بتعلیم
و تدبیر و الهام و لطف ملک قدیر است که ایشانرا آفریده است فتبارک الله احسن الخالقین
آیا عقل تجویز کند که اینها خود بخود ایشان و سایر مخلوقات بطبیعت بی شعور متکون شود
که صاحب عقل و رویت و فطانت و زیرکی و کیاست باشد و فرق کند حق را از باطل و علم را
از جهل و نیکو را از بد و سیاه را از سفید و زشت را از خوب نه والله چنین نیست بلکه او را
خالقی و مدبری هست و تربیت کننده ایست که الهام کند ایشان را بدین صنایع و تدابیر
و کمالات و ایشانرا به تربیت نسلا بعد نسل و عقبا بعد عقب بر پا دارد تا دنیا تمام شود

فصل دوم آنکه حق تعالی قدیم ازلی و ابدیست و عدم بر وی محالست و همیشه بوده و باقی است بقای
خود زیرا که اگر حادث باشد عدم و فنا بر وی روا باشد هر آینه محتاج خواهد بود بچیز دیگر و خالقی
دیگر پس واجب الوجود و صانع عالم نخواهد بود پس باید دانست که وجود او واجب الوجودیست
و لازم ذات اوست و محالست که از وی منفک شود و جمیع عقول ارباب ملل و نحل مختلفه اتفاق
کرده اند بر اینکه او کامل من جمیع جهات است و عجز و نقص و زوال و فنا و حدوث بر وی محالست

فصل آنکه خدا قادر مختار است و هر چه خواهد کند و هیچ ممکنی از تحت قدرت او بیرون نیست و چنان
نیست که زیاده بر آنچه آفریده نتواند آفرید و اگر خواهد اضعاف آنچه آفریده است در آسمان و زمین
و غیر اینها ایجاد می تواند کرد و مخلوقات را از عدم بوجود و از وجود بعدم می تواند برد و زمانهای
گذشته و قرون سابقه را می تواند برگرداند و اگر خواهد در یک طرفة العین جمیع اشیا را معدوم می تواند

نمود و اعاده می‌تواند نمود آناً فآناً و آنچه کند باراده و اختیار خود کند و مجبور و مضطر و عاجز نیست در کارها و چنان
نیست که تاثیر او در اشیا بدون اراده او باشد مانند سوختن آتش و هر ممکن را که اراده حق تعالی بایجاد
او تعلق گیرد البته موجود میباشد آن چنانچه خود فرموده است انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له
کن فیکون و این منافات ندارد بانکه اراده حق تعالی با مور قبیحه تعلق نگیرد و یک دلیل بر این
مضامین آنست که مذکور شد که اتفاق کرده اند ارباب عقول با هوای مختلفه بر آنکه عجز و نقص
بر صانع عالم روا نیست و چنین امری یا بدیهیست یا نظری که مقدماتش را راه شبهه نیست
۴ چهارم آنکه خدای عالمیان عالم است بر همه معلومات و تغیر در علم او نیست و علم او باشیا پیش از وجود
آنها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود آنها و در ازل میدانسته آنچه در ابد الآباد بهم رسد
و جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات باران و دریاها و عدد حیوانات و وزن آنها و طول
و عرض و عمق آسمانها و زمین و ریگهای روان و آنچه در ته دریاهاست و ثقال کوهها و عدد حبات
و اشجار و برگهای ایشان و عدد انواع مورچها و شمار ایشان و آنچه در بیابانها و کوهها و قلهای جبال
و عدد گیاهها و خشب و مرغان و حشرات الارض و هوام و درندگان و آنانکه خواهند آمد
از آدم و افراد حیوانات و عدد برگ درختان و ستارگان آسمان و ریگ بیابانها و عدد صالحان
و اشقیا و بدکاران و مؤمن و کافر و غیره نزد علم او هویدا و یکسان است زیرا که خالق همه چیزهاست
بابواسطه یا بیواسطه و هر که باراده و اختیار و حکمت چیزی آفریند بآنچه خلق نموده و صفات و آثار آن علم دارد
و باندک تاملی این مقدمه نهایت ظهور دارد و دیگر آنکه او مجرد است و نسبت مجرد در همه
چیز مساویست دیگر آنکه همچنانکه ممکنات از وجود او یند علم آنها و جمیع کمالات آنها
باو منتهی میشود و کسی که همه علمها از و باشد جاهل بچیزی نمیباشد و جناب مقدس او اشاره
باین دلایل عدیده در سه کلمه قرآن مجید فرموده که الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر
یعنی آیا نمیداند همه اشیا را آنکسی که همه چیزها را آفریده است او است لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف
کامل و رحمت شامل نسبت بجمیع موجودات و حافظ و خالق و مربی همه اوست و همه را بمنتهای

مراتب

مراتب کمال او میرساند و دانایست بخفایای امور و کسی که اندک تاملی کند در غرایب صنع خالق و در آفتاب
و ماه و ستارگان و حرکات مختلفه آنها بر قانون حکمت و ترتیب جمادات و نباتات و رسانیدن
هر یک بحد کمال آن و تشریح بدنهای انسان و حیوانات و ترکیب اعضای آنها بیکدیگر و آلات
و ادوات و تغذیه و تنمیه و ادراکات حواس خمسه ظاهره و باطنه که چندین هزار سال حکما در آنها
فکر کرده اند و کتابها در هر باب نوشته اند بعشری از اعشار آن پی نبرده اند بعین الیقین
میداند که چنین خداوندی هیچ امری برو مخفی نیست و از هیچ کاری عاجز نیست و بر همه چیز قادر است
و علم او ازلی و ابدیست و غافل نمیشود و سهو و غلط و نسیان و فراموشی و جهل در و نمیباشد
و خواب و پینکی و دلتنگی و کلال و ملال در و محال است زیرا که اینها همه عجز و نقص است و او
کامل من جمیع الجهات است چنانچه دانستی و هرگاه عموم علم و قدرت و تنزه او از ارتکاب امور
قبیحه ثابت شد معجزه پیغمبران و اوصیای ایشان علیهم السلام ثابت میشود و سایر صفات کمالیه
و اخبار ایشان ثابت میشود و احتیاج بدلایل عقلیه نیست پنجم آنکه حق تعالی سمیع و
بصیر است یعنی عالم است بآنچه شنیدنی و دیدنی است بی آنکه او را آلت شنیدنی و دیدنی باشد
مثل گوش و چشم زیرا که اگر محتاج بآنها باشد جسم مرکب و محتاج و ممکن خواهد بود و در کمال
خود محتاج بغیر خواهد بود و او کامل بالذات است و علم او بآنها موقوف بوجود آنها نیست
بلکه پیش از وجود آنها و بعد از بر طرف شدن آنها میداند و این دو صفت بعلم بر میگردد و چون
حق تعالی خود را باین دو صفت ستوده و جدا ذکر کرده شاید که حکمتش آن باشد که در ضمن
اینها رد بر حکما میشود که خدا را عالم بجزئیات نمیدانند یا چون اکثر اعمال که مورد تکلیف
الهی است از قبیل مسموعات و مبصرات است این دو صفت از مطلق علم تخصیص بذکر فرموده
که داخل در زجر ایشان از معاصی و ترغیب ایشان بطاعات بوده باشد و بعضی این دو صفت
در صفت علم میدانند و ذکر آنها ثمره ندارد ششم آنکه حق تعالی حی است یعنی زنده است
و مراد از حی صفتی است که از و توانایی و دانایی آید و چون معلوم شد که حق تعالی قادر است پس صفت

حیات نیز او را خواهد بود اما صوت در ممکنات بعارض شده صفتی می باشد و در جناب مقدس الهی
بذات خود زنده است بدون آنکه صفت موجودی عارض او گردد و در حقیقت این صفت بعلم
و قدرت بر میگردد [illegible] آنکه حق تعالی مرید است یعنی کارها از او باراده و اختیار صادر میشود نه مانند
افعال اضطراریه که بدون اراده و اختیار صادر میشود مانند سوختن آتش و فرود آمدن سنگ
از هوا و از ما فعلی که باختیار صادر میشود اول تصور آن فعل می کنیم و بعد از آن فایده از برای
او تخیل میکنیم و آن محرک ما میشود تا بحد عزم جزم میرسد پس آن فعل از ما صادر میشود و در جناب
مقدس الهی چون اختلاف احوال و عوارض نمیباشد پس همان علمی که حق تعالی دارد که وجود فلان
امر در فلان وقت برای نظام عالم اصلح است سبب وجود او می شود در آن وقت لهذا بعضی
متکلمان امامیه گفته اند که اراده بعلم بر میگردد و علم باصلح اراده است و در احادیث وارد
شده است که اراده همان ایجاد است و از صفات فعل است و حادث است و در این باب سخن بسیار است
و از برای مکلف همین بس است که بداند که افعال از حق تعالی باراده و اختیار و موافق حکمت
و مصلحت صادر میشود و در افعال مجبور نیست [illegible] آنکه حق تعالی متکلم است یعنی ایجاد حروف
و اصوات مینماید در جسمی بی آنکه او را عضوی و دهان و زبانی بوده باشد چنانکه بقدرت
کامله ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام شنید و ایجاد کلام در آسمان
میکند و ملائکه می شنوند و وحی می آورند یا نقوش میکند در الواح سماویه و ملائکه میخوانند
و وحی می آورند یا ایجاد آنها در قلوب ملائکه و انبیا و اوصیا علیهم السلام می نماید و تکلم از
صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات فعل و حادث است زیرا که آنچه کمال
حق تعالی است علم بآن معانی و حروف است و قدرت بایجاد حروف و اصوات و هر چه خواهد
این دو صفت قدیمند و عین ذاتند و این صفت را جدا ذکر کرده اند برای آنکه بنای بعثت
انبیا و تکالیف حق تعالی و انزال کتب و صحیفهای الهی بر اینست و کلامهای خدا که قرآن مجید
و صحف و توریه و انجیل و زبور و سایر کتب آسمانیست از سریانی و عبری و عربیه و عجمیه آنها

حادث است

حادث است و علم حق تعالی بآنها قدیم است و آن غیر کلام است و کلام نفسی که اشاعره بآن قایلند
باطل است [illegible] باید دانست که حق تعالی صادق است و کذب و دروغ مطلقا بر او روا نیست زیرا
که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و او از قبایح منزه است و دروغ مصلحتی که ما را روا است باعتبار
ارتکاب اقل قبیحین است و این از عجز ماست که قادر نیستیم که مفسده کلام راست را دفع کنیم
و خدا بعجز موصوف نمیشود و ایضا اجماع جمیع ملیین و ربانیین و ارباب عقول منعقد است
بر آنکه حق تعالی صادق است در جمیع اقوال و کتب الهیه مشحون است بآن و از جمله ضروریات
دین است [illegible] آنکه صفات کمالیه الهی عین ذات اوست باین معنی که او را صفت موجودی نیست
که قایم بذات مقدس او باشد بلکه ذات او قایم مقام جمیع صفات است چنانچه در ما ذات هست
صفت موجودی عارض آن ذات شده است در حق تعالی ذات مقدس قایم مقام آن صفت است
و همچنین در سایر صفات کمالیه ذات قایم مقام همه است و بغیر ذات مقدس بسیط مطلق
چیزی نیست زیرا که صفت زایدی بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر دو محال است
زیرا اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم آید و قدیمی بغیر از خدا نمیباشد پس آن نیز خدای دیگر خواهد بود
و اگر حادث باشد لازم می آید که واجب الوجود محل حوادث باشد و آن محال است چنانکه ان شاء
الله مذکور خواهد شد و ایضا لازم آید که حق تعالی در کمال خود محتاج بغیر باشد و آن مستلزم نقص
و عجز است چنانچه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده است که من وصفه فقد قرنه
و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه و من جزاه فقد جهله یعنی هر که وصف کرد
خدا را بصفات زایده پس مقارن گردانید او را با صفات و هر که مقارن ساخت با صفات زایده
پس اعتقاد به دو خدا کرد یا دوئی در ذات خدا قایل شد و هر که این اعتقاد کرد خدا را صاحب جزو دانست
و هر که این اعتقاد دارد خدا را نشناخته است و ایضا فرموده است که اول دین شناختن خدا است
و کمال شناختن خدا آن است که او را یگانه داند و کمال یگانه دانستن او آن است که صفات زایده
از او نفی کند و در عدد صفات کمالیه الهی خلاف است بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار

وحیات و اراده و کراهت و سمع و بصر و کلام و صدق و ازلی بودن و ابدی بودن و بعضی این و صفت بلا
تعبیر بسیط کرده اند پس باید دانست که حق تعالی عالم است و قادر و مختار و حی و مرید و کاره و
سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازلی و ابدی و چون بعضی از صفات ببعضی دیگر بر میگردد
در آنچه مذکور شد و از این صفات که گفتیم باید دانست که تکلیف ما باعتقاد نمودن باین صفات
اقرار است نه احاطه کردن علم بآن داشته باشیم زیرا که میدانیم که حکیم است و کنه حکمت او را نمیدانیم
و میدانیم عالم است و پی بعلم او نبرده ایم و همچنین در باب صفات دالّه بعلم

فصل دوم

در صفات سلبیه که از حق تعالی نفی باید کرد و در آن چند بحث است اول آنست که او یگانه است
و شریکی ندارد نه در خداوندی و نه در خلق اشیا و نه در ذات او و در امیست و بعدد دو نمیباشد
مجوس یزدان و اهرمن و مانویه از ایشان بنور و ظلمت و بعضی بخیر و شر قایلند و بعضی شرکت
طبیعت بی شعور و طایفه از طبیعیون شبهه نموده اند و بسفاهت و بیخردی منکر صانع شده اند
و بعناصر اربعه قایلند و بعضی خاک را مؤثر میدانند و بعضی بشرکت قایلند و طایفه بدهر
و طایفه بهوا قایلند و طایفه بآفتاب و بعضی کواکب را شریک میدانند در آفرینش
و بعضی از جبرئیل علیه السلام میدانند و میگویند که او در ما تحت فلک تاثیر میکند و ایجاد
میکند و بعضی از اهل قبله و مسلمانان بعضی از ائمه معصومین علیهم السلام را شریک میدانند
و بعضی خدا میدانند و بعضی از نصاری عیسی علیه السلام را شریک میدانند و بعضی پسر خدا
میدانند و بعضی خدا میدانند و یهود نیز عزیر را پسر خدا میدانند و طایفه از هندوان
طلا و سنگ را جایز میدانند همچنین این اقوال که گفتیم همه کفر است و خداوند عالمیان شریکی
ندارد که مستحق عبادت و پرستیدن باشد چنانچه بت پرستان و کفار مکه که اصنام را
با خدا شریک کرده بودند و واسطه و شفیع میدانستند میان خالق و خلق و بعضی بکواکب سبعه
سیاره و ستاره شوی میکردند و آنچه مسموع میشود الحال بعضی از اهل خطا و بعضی از موتبان
و سکان سواحل دریای چین و جزایر سراندیب برهمه و غیره چنین نقل میکنند که عبادت

اصنام

اصنام میکنند و واسطه میدانند و بعضی عبادت حیوانات و جمادات و اشجار را میکنند و این
اقوال پوچ و این اعتقادات باطل بخبر دادن جمیع انبیا و ضروریات جمیع ادیان از اهل کتاب
ثابت شده است و ببدیهه عقل معلوم است که نظام عالم وجود و احوال آن بدون وحدت اله
میسر نمیشود و هرگاه دو کدخدا در خانه و شهری و دو پادشاه در مملکتی و دو رئیسی در دهی باشد
باعث اختلال اوضاع آنها گردد و چون تواند بود که احوال آسمانها و زمین و کارخانه
ایجاد باین وسعت بدو خدا منتظم تواند بود بلکه باندک تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار
ارتباط اجزای آن بیکدیگر بمنزلت شخص است و همچنانکه عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق
بیک بدن شود تجویز نمیکند که دو مدبر در عالم باشد و محقق دوانی گفته است که اگر کسی دیده
بصیرت و اعتبار بگشاید و گرد سراپای عالم آید از مفتتح آن که عالم روحانیست تا انتهای
آن که عالم جسمانیست همه را یک سلسله متشابک منتظم بیند و بعضی در بعضی فرو رفته و هر یک
بتالی خود مرتبط چنانچه پندار یکی است و بر اصحاب بصیرت نافذه مخفی نیست که مثل این
ارتباط و التیام جز بوحدت صانع انتظام نپذیرد چنانچه از ملاحظه صنایع صناع متعدده
مستبصر تیزهوش را این معنی منکشف گردد که با وجود آنکه به حقیقت موجد همه یکی است جز نزد
محققان اهل دانش و بینش مقرر است که مؤثر حقیقی در همه اشیا جز واحد نیست بواسطه آنکه
اگر مصور صورتی مختلف است پس منافرت و مناکرت میان مصنوعات ایشان ظاهر میگردد
و از ملاحظه این معنی و احوالات آن متفطن هوشمند را معلوم است که این چنین وحدت
و انتظام که در اجزای عالم واقع است جز بوحدت صانع آن نمیتواند بود چنانچه مضمون آیه
کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا مبنی از آنست و اهل اعتبار را از نی تبیین کافی است
که ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب تمام شد
سخن محقق دوانی و از تحقیقات سابقه معلوم شد که همچنانکه وجود صانع بدیهی است و
فطریست و همگی رو بیک اله دارند و اتفاق عقول مستقیم بر این معنی واقع است و اگر

واگر ثنویه مبدء اصلی را یک میدانند و میگویند نور و یزدان قدیم است و ظلمت و اهرمن از و پدیده
و حادث شده‌اند و قلیلی از ایشان بظاهر اظهار قدم هر دو میکنند و در باطن اگر اندک تاملی نمایند
اذعان بوحدت مینمایند و توهمات واهیه ایشان را هر جاهلی که بشنود ببطلان آنها را بالبدیهه
میدانند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که اگر خدای دیگری می بود بایست که کتابها
و رسولان او نیز بنزد ما بیایند و این برهانیست قاطع زیرا که واجب الوجود باید که قادر بر کمال
و فیاض مطلق باشد و هرگاه یک خدا صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت خود
بفرستد و خلق را هدایت کند و اگر عیاذاً بالله خدای دیگری بودمی بایست که پیغمبری برای شناسانیدن
و عبادت خود بفرستد و خود را بما شناساند که من چه صفت دارم و مرا بچه نام یاد کنید و کدام
عبادت از برای من بکنید و اوامر و نواهی من کدام و چه چیز است پس یا قادر نیست بفرستادن
رسول پس عاجز است و حکیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچیک از این صفات بر واجب الوجود
روا نیست و بر این مطلب دلایل بسیار است و اما بتان کفار رجا در چند اند که نفع و ضرر از ایشان
متصور نیست یا مخلوق چند اند که مقهور و مغلوب قادر مطلقند و مستحق عبادت نیستند
و از آن واضحتر است که احتیاج به بیان داشته باشد و نفی آن ضرور دین اسلام است
انکه حق تعالی مرکب نیست جسم و جوهر و عرض نیست و او را مکانی و جهتی و منزلی و تختگاهی
و مجلس نشستنی و دار الملک معینی و خلوتخانه و موضع معینی نیست که محل سکنای او باشد
زیرا که اینها از لوازم جسم است و باید دانست که موجود یا مرکب است یا بسیط و مرکب
آن است که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکب از اعضا و اخلاط بدن و عناصر
اربع یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط آن است که جزو نداشته باشد و محیط باشد بر همه اشیا
نه بر عکس و حق تعالی بسیط مطلق است و او را جزوی نیست که اگر جزوی داشته باشد محتاج بان
جزو خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکنست و او واجب الوجود بالذات است
و عرض نیست مانند سفیدی و سیاهی و حرکت و سکون زیرا که عرض محتاج است بمحل و هر محتاج

ممکن است

۱۲

ممکن است و جسم نیست زیرا که جسم مرکب است از اجزا و مرکب محتاج است باجزا و از پنج جهت در مکان
و جهت نیست زیرا که هر که در مکان و جهت و سمت و طرف است یا جسم است یا در جسم حلول کرده است
و خدا منزه است از همه و حرکت و انتقال از مکان بمکان یا از محلی بمحلی بر او محال است
زیرا که هرگاه چنین باشد می باید که خدا جسم باشد و این عین کفر است و زندقه اینکه صانع
عالم مثل ندارد چنانچه خود فرموده که لیس کمثله شیء و هو السمیع العلیم شبیه و نظیر ندارد که در
حقیقت ذات و صفات باو شبیه باشد و با او شریک باشد و ضدی ندارد که با او معارضه تواند
کرد چنانچه مجوس گویند که اهرمن که از اندیشه یزدان بهم رسید و از سوراخ عالم نظر بر یزدان کرد
و جلال و جاه و منزلت او حسد برد و با هم جنگ کردند و یزدان ملائکه آفرید که لشکر وی
باشند و اهرمن شیاطین را با هم مدتی جنگ کردند و آخر خود و شمشیر را در نزد ماه بگرو
گذاشتند و صلح کردند که بعد از مدت معین اهرمن از عالم بیرون رود و از این قسم زندقها بسیار
گفته اند و نیز در آفریدن معین و یاوری نداشت و مخلوقات را بدون ماده آفریده است
و آنچه بعضی از حکما و جهال صوفیه و بعضی از غلات میگویند کفر است و خالق همه چیز از دنیا
و ما فیها او است بغیر اعانت دیگران دوم آنست که صانع عالم دیدنی نیست و بدیده سر
ادراک او نتوان کرد نه در دنیا و نه در آخرت و این ضروری دین است و آیات و احادیث
بسیار که وارد شده است مؤول است بادراک بدیده دل چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمودند نه بیند او را دیده بمشاهده و لیکن دیده است او را دلها بحقیقتهای ایمان و باید
دانست که کنه ذات و صفات کمالیه خداوند عالم بغیر از و کسی نمیداند و پی نبرده است و
نخواهد برد و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله که اشرف مکونات و افضل عارفان است
اقرار بعجز نموده که ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناخته ایم چنانچه سزاوار است شناخت
تو و ما عبدناک حق عبادتک و پرستش و بندگی نکرده ایم چنانچه سزاوار عبادت و پرستیدن
تست و حق تعالی نیز فرموده و ما قدروا الله حق قدره یعنی اندازه نکرده اند خدا را و تعظیم او نکرده اند

چنانچه سزاوار قدر اوست فرموده است لا تدركه الأبصار وهو يدرك الأبصار یعنی ادراک نمیکند
و در نمییابد او را دیدهها و ادراک میکند و در مییابد او دیدهها را و در تفسیر آیه وارد شده است
که دیدهٔ دلها ادراک کنه او نمیکند چه جای دیدهٔ سر و آیهٔ کریمهٔ لن ترانی در جواب حضرت موسی علی
نبینا و علیه السلام و بنی اسرائیل ظاهر است که نفی تا ابد است و ایضا بغیر حواس ظاهره ادراک
او نتوان کرد یعنی بشنیدن و بوییدن و لمس کردن و چشیدن و بحواس باطنه نیز ادراک
نمیتوان کرد مانند وهم و خیال و آنچه جهال صوفیه و سنیان ملعون میگویند که بعضی از این
و بزرگان این طایفه خدا را دیدهاند و باسمان رفتهاند و با او صحبت داشتهاند بر عاقل متفطن
ظاهر است که محض حماقت و سفاهت و دروغ است تعالی عن ذلک آنست که جناب
مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو و نسیان و خواب و پینکی
و دلتنگی و واماندگی و لذت و الم و بیماری و عجز و ناتوانی و جوانی و پیری و عدم لذت خوردن
و آشامیدن و جماع کردن و محل هیچ مقوله از مقولات نه گونه عرض نیست زیرا که الحاق این
عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است حق تعالی از همه اینها منزه است و مجمل سخن در این باب
آنست که آنچه از صفات کمالیه الهی است حادث نتواند بود و از او منفک نتواند شد مانند
علم و قدرت زیرا که اگر اینها حادث باشند و حق تعالی پیش از عروض آن صفات ناقص و جاهل
خواهد بود و اگر از او منفک شوند بعد از آن ناقص خواهد بود و در هیچ حال نقص بر او روا نیست
و اگر آنچه حادث میشود صفت نقص باشد عروض آن محال خواهد بود و آنچه از صفات ذات
نیست و صفت فعل است حادث میتواند بود مانند خالق و رازق و محیی و ممیت زیرا که حق
تعالی در ازل خالق نبوده و الا باید که عالم قدیم باشد و خلق او همیشه بوده باشد و این صفات
کمال الهی نیست که از عدم آن نقص و عجز لازم آید بلکه آنچه صفت کمال است قادر بودن بر ایجاد
است که در هر وقت که مصلحت داند ایجاد نماید و آن قدیم است که هرگز از حق تعالی منفک نمیشود
و گاه باشد که عدم صفت فعل نقص حق تعالی بوده باشد مثل آنکه هرگاه مصلحت در ایجاد زید

دربن

در این روز بوده باشد اگر پیش از این ایجاد کند خلاف مصلحت و موجب نقص است و همچنین زید را
توانگر کردن هرگاه خلاف مصلحت باشد و بعمل آورد نقص او خواهد بود نه کمال او و چنانچه گفتهاند
که صفت ذات آنست که حق تعالی با آن موصوف باشد و بضد آن موصوف نتواند بود و اما اول مثل
علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است و بجهل موصوف نخواهد بود و همچنین قدرت جناب الهی
قادر بر هر ممکن است و عجز را بهیچ وجه نسبت باو نتوان داد بخلاف سایر اسما مثل خالق که میتوان
گفت که خدا هفت آسمان آفرید و زیاده از هفت چون مصلحت نبود خلق نکرد و زید را خلق کرد
و پسر او را خلق نکرد و بنده کردن موصوف گردیده یکی را غنی و دیگری را فقیر گردانیده و هیچ
یک از اینها موجب تغییر در ذات مقدس او نیست و نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس
او قدرت کامل و علم سابق و خیریت محض است و اختلاف در قابلیت مادهٔ ممکنات است
و هر چیز را در خور قابلیت و ماده و مصلحت نظام کل بهره از فیض شامل او خواهد بود
و اگر زیاده از بابت از آن عطا فرماید مخالف علم شامل او خواهد بود به کل مصالح کل بلا تشبیه
از بابت باران رحمت که میبارد همه بیک نحو میبارد و اما باعتبار مواد در یک زمین گل و سنبل
میرویاند و در دیگر زمین قصر خار بیمقدار ظاهر میگرداند و در یک زمین اشجار و نباتات و در دیگری
آثار و انهار بعمل میآید و یکی را آبادان میکند و دیگری را ویران همه از یک باران است بدانکه
هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست و در این
رساله زیاده از این مناسب نیست آنست که جناب حق تعالی نامهای مقدس بسیار است
چنانکه فرموده ولله الأسماء الحسنی فادعوه بها یعنی خدا را نامهای بسیار نیکو است پس بخوانید
او را باین نامها و اسمهای بسیار در آیات و اخبار و ادعیه واقع شده و احوط آن است که خدا را
بغیر نامهای که در احادیث و قرآن واقع شده نخوانند و حق آنست که نامهای خدا امری چند و مخلوق اند
و حادث شوند و بعضی از سنیان قایل شده اند که نامهای خدا عین ذات اوست و این سخن بهندویان
شبیه است و در اخبار وارد شده است که هر که عبادت نام کند و معنی هر دو را با خدا شریک قرار داده است

وهرکه عبادت کند ذاتی را که نامها برو اطلاق میکنند خدا را بیکانکی پرستیده است وبعضی از اماکیان از
اهل سنت اسم چند وضع کرده اند که خدا را بغیر نامهای توان خواند مثل مطیع وعارف وقایل این محض
کفر است   انکه حق تعالی با چیزی متحد نشود زیرا که اتحاد دو اثنین محال است چنانکه نصاری گویند
که عیسی علیه السلام روح خدا است وجسمش آدم ومتحد شد با عیسی وحلول نیز بر دو قسم است داوران
وفرزند میباشند وثالث ثلاثه که ملکانیه عیسویان میکویند که خدا در مریم حلول کرد وعیسی از وبهم
رسید هم کفر است وعجز ونقص حق تعالی است وآنچه بعضی از سفهای صوفیه میکویند در معنی اتحاد
ودلیل می آورند که حق تعالی عین دریاست وخلق قطره وآفتاب وذره را دلیل می آورند این
نیز زندقه است بلکه معنی اتحاد را این نفهمند وآنکه میکویند که مقامات امور ممکنه اعتباریه اند
وعارض ذات حق تعالی شده اند خدا در دل عارف حلول میکند یا باو متحد میشود واقوال غلاة
است که خدا در انبیا حلول میکند وغالیان شیعه که میکویند که حق تعالی بر رسول خود وائمه علیهم السلام
حلول کرده است وبا ایشان متحد است یا بصورت ایشان ظاهر شده است هم کفر است وائمه
علیهم السلام از ایشان تبرا وایشان را لعنت کرده اند وامر بقتل ایشان نموده اند
وبعضی را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بدود هلاک کرد واصحاب عبد الله بن سبا از نفیریان را
فرمودند تا بقتل رسانیدند   انکه حق تعالی در قدیم بودن شریک ندارد وهر چیز که غیر از
جناب مقدس الهی است حادث است وجمیع ارباب ملل بر این معنی اتفاق کرده اند اگرچه حدوث
وقدم را بر عرف حکما بر چند معنی اطلاق می کنند اما آنچه اتفاق ارباب ملل است آنست
که آنچه غیر خدای تعالی است وجودش از طرف ازل متناهی است وبغیر حق تعالی وجودش ازلی نیست
واین معنی اجماع مسلمانان است بلکه جمیع ادیان است وفقیر در کتاب بحار الانوار قریب
بد ویست حدیث از کتب معتبره عامه وخاصه ایراد نموده ام با ادله عقلیه وجواب شبهه
فلاسفه ودر احادیث معتبره وارد شده است که هر که قایل شود بقدیم غیر خدای تعالی کافر است
در بیان صفاتیست متعلق بافعال حق تعالی ودر آن چند بحث است

انکه

انکه مذهب طایفه امامیه آنست که حسن وقبح افعال عقلی است ومراد از حسن آنست که فاعل قادر اگر
آن فعل را بکند مستحق مدح وثواب باشد وعقل تصدیق بخوبی آن فعل کند وقبیح آنست که
فاعل قادر اگر آنرا بکند مستحق مذمت وعقاب باشد وعقل تصدیق ببدی آن کند وفعل را
فی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع جهت حسن وقبح می باشد که مستحق مدح یا ثواب یا مذمت
یا عقاب میکردد واینجهت کاهی است که ببدیهه عقل همه کس میفهمد مانند نیکی راست
کفتن که نفع رساند وقباحت دروغ کفتن که ضرر رساند وکاه هست که بفکر معلوم میشود مانند
راستی که ضرر بکسی رساند یا دروغی که نفع رساند که علم بحسن وقبح آنها محتاج بنظر وفکر است وکاه
هست که عقول اکثر عاجز از فهم آنها است ولیکن بعد از ورود شرع حسن وقبح آنها را میدانند
مثل حسن روزه آخر ماه رمضان وقبح روزه اول ماه شوال واشاعره از اهل سنت میکویند
که حسن وقبح افعال بامر ونهی شارع است وعقل را کاری نیست هرچه را شارع امر کرد حسن
می شود وهرچه را نهی کرد قبیح می شود پس باعتقاد ایشان اگر مردم امر بزنا میکرد حسن میشد
واگر نهی از نماز میکرد قبیح میشد وبطلان اینمذهب قطع نظر از حکم عقل بآیات
واخبار ظاهر است پس عقل در فهمیدن بعضی از چیزها مستقل است مثل آنکه میداند که حق
سبحانه وتعالی عادل است وآنکه ظلم بر او محال است وبظلم ظالم راضی نیست زیرا که اگر ظالم باشد
عقل تصدیق میکند بر ظالم وافعال او وتصدیق بر مدح او نمیکند   انکه صانع عالم قبیح
نمیکند وقبیح بر او محال است که از او صادر شود زیرا که فاعل قبیح یا عالم بقبح آن فعل نیست
یا قادر بترک آن نیست یا احتیاج بآن دارد یا بعبث آن فعل میکند بنا بر وجه اول جهل
خدا لازم آید وبنا بر دویم عجز وبنا بر سیم احتیاج وبنا بر چهارم سفاهت واین چهار بر خدا
محال است پس قبیح از او صادر نتواند شد   انکه حق تعالی بندکانرا بر افعالی که اختیار
ایشان نیست تکلیف نمیکند نه بر افعال آنها ونه بر ترک آنها وبندکان در فعل خود مختارند
وفاعل فعل خودند خواه طاعت وخواه معصیت واکثر امامیه ومعتزله باین قول قایلند

واشاعره میگویند فاعل همه افعال بنده خداست و اکثر این کفار و ملاحده و بعضی از حکما گویند بندگان
مطلقاً در اینها اختیار ندارند بلکه خدا افعال را بر دست ایشان جاری میسازد و مکلفند بجبر
و تکلیف ما لا یطاق و بندگان مجبورند در کردن فعل و گویند المامور مجبور معذور اما بعضی
از ایشان میگویند که از بنده اراده مقارن فعل می باشد اما اراده مطلقاً دخل در وجود این فعل ندارد
و مستند بسیار از آیات قرآنی وضع کرده اند و الحمد لله که خداوند عالم ظاهر و باطن ایشان را
کور نموده از فهمیدن معنی از الجمله آیه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است و آیه و کل شیء فعلوه
فی الزبر و آیه لا راد لقضائه و لا معقب لحکمه و آیه یهدی من یشاء و یضل من یشاء و آیه
تعز من تشاء و تذل من تشاء و این مذهب باطل است بچند وجه اول انکه ما ببدیهه عقل و وجدان
خود میدانیم که فرق است در افعال ما میان حرکت مرتعش که بی اختیار ماست و حرکت کاتب که باختیار
خود میکنیم و همچنین فرق می یابیم میان انکه کسی از بام افتد یا انکه کسی از بام بزیر آید پس ما را
در افعال خود اختیار کلی هست دوم انکه حق تعالی امر کرده است بطاعت و وعده ثواب بان
کرده است و نهی کرده است از معصیت و وعید عقاب بران نموده است پس اگر افعال
عباد باختیار ایشان نبوده باشد تکلیف کردن ایشان و عذاب کردن بر عصیان ظلم و قبیح باشد
مثل انکه کسی دست و پای غلام خود را ببندد و بگوید برو و فلان چیز را بیاور و او را زند که چرا
نیاوردی و کسی را از بام بزیر اندازد و بگوید که چرا افتادی و او را بزند یا بگوید باسمان رو و او را
زند و گوید که چرا نرفتی و او را کور کرده اند گوید خط بخوان نقطه بگذار و بعد از آن او را زند
و حبس نماید و فرماید چرا نخواندی و ننوشتی و بر نداشتی پس دانستی که تکلیف ما لا یقدر طاقت
کرده و فعل قبیح را خدا نمیکند و بار بر ایشان آنقدر نکرده انکه نتواند برداشت و کیست
ظالم تر از کسی که کفر و معصیت و شرک را بر دست و زبان و دل کسی جاری سازد بی اختیار و ایشان
مجبور باشند در کردن افعال قبیح باضطرار و او را ابد الآباد در جهنم کند و خود در جای بسیار
از قرآن میفرماید که خدا ظلم کننده نیست بر بندگان پس ظاهر است که بنده در شبانروزی هزار رکعت
نماز

نماز می توانست کرد و در شبانه روزی هفده رکعت نماز مقرر کرد و هر سال یکماه روزه و حج با استطاعت و در عمر
یکمرتبه حج طلب نمود و جور با و روا نیست مضمون آیه کریمه لا یکلف الله نفسا الا وسعها
یعنی حق سبحانه و تعالی تکلیف نمینماید بندگان خود را مگر بچیزی که برایشان آسان باشد
و دشوار نباشد پس حرکت و افعال ارادی و اختیاری و غیر اختیاری اینجا ظاهر میشود که اگر کسی خواهد
نماز میکند و الا نمیکند و اگر خواهد زنا میکند و اگر خواهد عقد میکند و روزه میگیرد و حج
میکند و الا فلا پس این افعال ارادی از خدا نیست سوم انکه حق تعالی در مواضع بسیار بسیار
از قرآن مدح مقربان بارگاه احدیت کرده است بر طاعت و ذم مردودان درگاه عزت خود نموده است
بر کفر و معصیت پس اگر ایشان فاعل فعل خود نباشند مدح و ذم ایشان سفاهت و بیخودی
خواهد بود بر خدا و این محال است که خود کافر کند و کفر در ایشان بیافریند و مذمت نماید و خود
مؤمن کرده اند و ایمان در و بیافریند و مدح نماید بر انکه افعال عباد نه جبر است و نه تفویض بلکه
امر است میان دو امر و اکثر گفته اند که مراد آن است که خدا جبر نکرده است بنده را و بنده را مخیر
باراده خود کرده است اما اسبابش از خداست مانند اعضا و جوارح و قوی بدنی و روحانی
و الات و ادوات که در فعل درکار است از خداست و کردن فعل از بنده و این امر بیان ازین است
و حق اینست که مدخلیت حق تعالی در اعمال عبید زیاده ازین است زیرا که هدایات خاصه و توفیقات
خدا برای کسی است که مستحق آنها باشد به نیات و اعمال حسنه دخیل است در فعل طاعات
و خذلان خدا بخود واگذاشتن است در فعل معاصی اما هیچیک بحدی نمیرسد که سلب اختیار
از و شود و او مضطر باشد در فعل یا ترک مانند آقای که چهار غلام داشته باشد و هر چهار را بیک فعل
مامور سازد مثل انکه هر چهار را بگوید که فردا بروید و فلان متاع را از برای من هر یک بخرید
و هر یک که این کار بکنید صد دینار باو میدهم و هر یک که نکند ده تازیانه باو میزنم اگر بهمین
اکتفا کند در باب هر چهار یکی نکند و انکه نکرده است مستحق صد دینار نیست و انکه کرده است مستحق
ده تازیانه نیست و اگر غلام فرمان برداری کرده است و خدمات بیشتر کرده است او را بیشتر میداری

بعد از آنکه بهره این تکلیف را کرد و حجت را تمام کرد او را به تنهایی میطلبد و ملاطفت و مهربانیها
میکند و تاکید میکند که البته آن خدمت را فردا بکنی و شب از برای او طعامها می فرستد و الطاف
زیاده نسبت بآن غلام میکند و فردا خدمت را میکند و آن دیگر نمیکند و اگر این را صد دینار بدهد
و او را ده تازیانه میزند هیچکس او را مذمت نمیکند زیرا که نه این غلام در کردن مجبور شده است و نه او
در نکردن و هر دو باختیار خود کرده اند و حجت الهی بر هر دو تمام است اینقدر مدخلیت حق تعالی در اعمال
عباد از آیات و اخبار معلوم میشود و باین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار درین مسئله نباید کرد
که در غایت اشکال است و محل لغزش اقدام است و نهی بسیار در اخبار از تفکر درین مسئله وارد
شده است آنست که لطف بر حق تعالی واجب است بحسب عقل و لطف امری است
که مکلف را نزدیک کرداند بطاعت و دور کرداند از معاصی و آن فرستادن است پیغمبران را و
نصب امامان و وعد و وعید و ثواب و عقاب و امثال اینها و اگر این نمی بود مردمان چه میدانستند
که خدا و رسول کیستند و دین و اسلام و مذهب حق چیست و باطل کدام و حلال و حرام را از کجا از هم
فرق میکردند بلکه مثل بهیمة الانعام میگردیدند آنکه حق تعالی حکیم است و حکیم در لغت بمعنی
راست گفتار و درست کردار است و در اصطلاح آنست که هرچه کند رعایت مصلحت در آن
کند تا کار او بیفایده و فعل او عبث نباشد و تدابیر او منوط بحکمت و متانت می باشد پس او را
در افعال اغراض صحیحه و حکمتهای عظیمه ملحوظ می باشد ولیکن غرض در افعال الهی عاید بر بندگان
میگردد و غرض او تحصیل او از برای خود نیست و بر ظاهر است که این عبادات بندگان
فایده باو نمیدهد و باین بزرگ نمیشود و بکار او نمی آید و برین اقوال اتفاق امامیه و معتزله
هست اما حکما و اشعره گفته اند که افعال خدا معلل باغراض نیست و اخبار و احادیث بسیار
دلالت بر بطلان این قول میکند و گویند که هرگاه حکیم باشد لطف بر او واجب نیست
و امامیه را اعتقاد آنست که آنچه اصلح باشد از برای خلق و نظام عالم فعلش بر خدا واجب است
و بعضی از متکلمین را اعتقاد آنست که می باید فعل الهی متضمن باشد و اصلح بودن ضرور نیست
وغرض

وغرض او از خلق و تکالیف محض جود است که بر بندگان عاید شود کما قال المولوی من نکردم خلق
تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم و بسند قوی از حضرت امام بحق ناطق صادق آل محمد صلوات الله
علیه و آله منقول است که از آن حضرت پرسیدند که چرا حق سبحانه و تعالی خلایق را عبث آفریده
فرمود که حق تعالی خلایق را عبث نیافریده است و ایشان را مهمل نگذاشته بلکه ایشان را آفریده است
تا ظاهر سازد قدرت خود را و تا ایشان را مکلف سازد بعبادت تا موجب رضای الهی شوند
و ایشان را نیافرید که نفعی از ایشان باو برسد و دفع مضرتی از و بشود بلکه بیافرید ایشان را
تا نفع رساند ایشان را و در جنت نعیم ابدی در آورد پس خدای تعالی مصلحت آفریده ایشان دانست
و آفرید و آیه کریمه و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون بعمل آید یعنی نیافریدم
پریان و آدمیان را مگر برای بندگی و اینجا بمعنی حصر است و غرض از آفرینش آنست که
نفعش به بنده جمع شود و دیگر آنکه در مقام رضا و تسلیم می باید در آید و اعتراض بر افعال الهی
نکند که منجر بکفر میشود و نگوید که حق تعالی مرا غنی میکرد بهتر بود یا اگر فرزند مرا میرانید
بهتر بود و فلان چرا فقیر است و فلان چرا مالدار است و از خدا راضی نیستم که چنین
قسمت من کرده است و من چرا چیزی ندارم و این کار چرا ساخته نمیشود و فلان کس
اگر ده سال دیگر زنده بود خوب بود پس اگر اینها را از خدا میدانند پس خدا حکیم است و حکیم
غلط نمیکند و اگر از خدا نمیدانند بخدا کافر شده و از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم
منقول است که اگر جمعی خداوند عالمیان را بیگانگی بپرستند و عبادات از نماز و روزه
و حج و عمره بجا آورند و با این همه خوبیها چیزی را که خدا و رسول کرده باشند بگویند اگر چنین
نمیکردند بهتر بود و همچنین اگر این اعتقاد داشته باشند هرچند بزبان نیاورند مشرک
و کافر میشوند نمی بینی که حق سبحانه و تعالی میفرماید که نه بحق پروردگار تو که ایمان نمی آورند
و در زمره مؤمنان داخل نمیشوند تا ترا حکم نسازند در هر نزاع که در میان ایشان واقع شود
تو هر حکم میکنی ایشان راضی باشند و اصلا از سخن و حکم تو دلگیر نشوند و گردن بر نهند

حکم تبرا کردن نهادن نیکو . و از متمم اعتقادات مؤمن آن است که راضی شود بقضای الهی و صبر
نماید در بلاها و در حدیث صحیح وارد شده است از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه که صبر
نمودن و از حق تعالی راضی بودن سر همه عبادتهاست و هر که در بلاها و تکالیف الهی صبر کند
و خوشنود باشد از حق سبحانه و تعالی در هر چیزی که بر سر او آورد خواه محبوب او باشد و خواه مکروه
البته حق تعالی خیر او کند در دنیا و عقبی و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند که داناترین
مردم بحق سبحانه و تعالی کسی است که راضی تر باشد بقضای الهی و ایضا در روایت صحیح از آن
حضرت وارد شده است که حق سبحانه و تعالی وحی نمود بحضرت موسی علی نبینا و علیه السلام
که نزد من هیچ چیز دوستتر از بندهٔ مؤمن نیست و هر چه پیش آدمی آورم خیر او در آن
است پس می باید که صبر کند بر بلاهای من و شکر کند بر نعمتهای من و راضی شود بقضای
من تا من او را در زمرهٔ صدیقان داخل گردانم و هر گاه با وی عمل نمایند عمل نموده باشد آنچه
من در و طلب کرده ام و اطاعت نموده باشد امر مرا و از آنحضرت بطریق صحیح وارد است که تعجب دارم
از حال مؤمنی که هر چه حق سبحانه و تعالی بر سر آدمی آورد خیر او در آن است الخ و از آنحضرت منقول است
که هرگز حضرت سید الانبیا صلی الله علیه و آله چیزی را که واقع شده بود نمیفرمودند که اگر غیر این می بود
بهتر می بود و فرمود که من ضامنم که هر کرا در خاطر در نیاید مگر رضا بقضای الهی هر دعا که کند
مستجاب شود بلکه اینها اگر نکند حق تعالی آنچه خیر او است نزد آدمی آورد چنانکه در حدیث صحیح
از آنحضرت صلوات الله علیه وارد شده است که هر که رو نکند بآنچه محبوب الهی است از عبادات
و صبر و رضا و امثال آنها حق سبحانه و تعالی نیز رو نکند بآنچه محبوب او است در دنیا و عقبی
و هر که پناه بحق سبحانه و تعالی برد حق سبحانه و تعالی او را در پناه خود آورد و کسی که چنین باشد
اگر عالم سرنگون شود ضرر باو نمیرسد القضاء والقدر و آنچه بنده را ضرور است بعد از معرفة
الله التقای داشتن واجب و ایمان بآن قضا و قدر است و این بر دو نوع است قضای حتمی و غیر حتمی
و اشاعره بقضای حتمی قایلند و معتزله بنده را مستقل میدانند در اعمال توفیق الهی را دخل

نمیدهند

نمیدهند و اخبار بسیار در تکفیر اشاعره واقع شده چون ایشان بجبر قایلند و جبر باطل است و تفویض
که اختیار محض است این نیز باطل است و لیکن واسطه میان هر دو حق است بآنکه فعل خیر از بنده است و توفیق
از حق تعالی و شر از بنده است و سلب توفیق از حق تعالی و قبل ازین اشاره بآن شد در فصل چهارم
و اینها مقدمهٔ قضا و قدر اند و اخبار بسیار واقع شده که قضا و قدر عبارت است از علم الهی
در آنچه تعلق بافعال مکلف دارد و هر چه بنده را در آن دخلی نیست مثل تندرستی و بیماری و زندگانی
و مردن و امثال اینها بقضای حتمی است و نهی بسیار واقع شده که درین باب غور میکنند چون
معنی بسیار دقیق است و فرق میان قضا و قدر و امضا آنست که اول حق تعالی قضا میفرماید
مرض یا موت را ممکن است که بتصدقات و خیرات بر طرف شود بنذر و دعا و اگر نکرد کاری
که سبب دفع قضا شود مقدر شود مرض یا موت و درین صورت بسیار مشکل است اما ممکن است
و اگر دفع نکرد بتضرعات و تصدقات امضا می شود و درین مرتبه نادر است که مندفع شود
و لیکن امکان دارد مثل آنکه ابتدای بیماری دفع آن بزودی ممکن است بفصد و امساک
و چون فصد و امساک نکردند بیماری سنگین شد مشکل میشود و چون محتضر شد مشکلتر
و اعتقاد ابن بابویه در قضا و قدر این است که آن عبارت است از علم الهی و علم الهی علت
آن فعل نمیشود چنانچه منجم سبب کسوف و خسوف نیست بلکه کسوف میشد و منجم میدانست
که کسوف میشود و اینمعنی را در کتب خود تصریح نموده اند خصوصا در کتاب توحید و تاویلات
بسیار دارد قضا و قدر را و امضا و اراده و مشیت و لیکن از مجموع اخبار که ذکر نموده است
ظاهر میشود آنچه بیان می شود و لیکن همین بس است که لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین الامرین
و حقیقت قضا و قدر را نداند بر وجهی نیست و از و نخواهند پرسید که چرا نمیدانی در قضا و قدر
تغییر بسیار واقع میشود و این ضرور دین شیعه است و منع نموده اند ائمه علیهم السلام از آنکه بگویند
که آنچه مقدر شده است خواهد شد زیرا که بسیاری از امور تغییر یابد مادام که بحد امضا نرسد مثل آنکه
از بیمار و صحیح بصدقه و توبه بلا و مرگ مفاجات و طاعون و اجلها که باصطلاح عوام معلقی میگویند

ویغرق و یحرق و یهدم و پرستیدن از بام و غیر مصایب دفع میشود هر چند بزرک و عظیم باشد و عمر کم
و زیاده شود بسبب قطع رحم و صلهٔ رحم و فقر و غنی برعکس میشوند بسبب اعمال خوب و بد و بسیار
دخیلست در بهم انتب تلاوت قران و خواندن تعقیب و ادعیهٔ ماثوره و تسبیحات و اوراد و بازکشت
نمودن از معاصی و آنچه جهال شیعیان و قاطبهٔ سنیان میکویند که آنچه در پیشانی بنی آدم نوشته است
میشود و برنمیکردد تمام غلط و محض ارتداد و زندقه است و خلاف اجماع علمای شیعه است و اکر چنین
نباشد باز جبر لازم می آید و کافری که در پیشانی او کفر نوشته باشند آخر چرا مسلمان میشود و بسیار می بینیم
که فقیر غنی و بیمار صحیح میشود و آنانکه ایمان ضعیف دارند مرتد می شوند و فاسق صالح می شود
و ایضا عوام الناس این را میکویند که شدنی میشود و خواهد شد و معنی آن نمی فهمند که چه
میکویند و درین باب اقوال بسیار است که با آنچه خدا خواهد میشود کدام است و آنچه نمی خواهد
نمیشود و مؤید اینست حدیثی که عامه و خاصه روایت کرده اند که شخصی از عراق داخل شد
بر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام کفت خبر ده مرا که این سفر که کردیم بو اسطهٔ اهل شام
که آن سفر صفین است آیا بقضا و قدر الهی بود آنحضرت فرمودند که بلی ای شیخ و الله بر بلندی
بالا نرفتیم و به پستی بزیر نرفتیم مکر آنکه بقضا و قدر الهی بود پس آن شخص کفت که حق تعالی
مزد ما را بدهد چون مجبور بودیم و اختیاری نداشتیم و استحقاق ثوابی نداریم مکر فضل الهی
کاری بکند حضرت فرمودند که چنین نیست ای شیخ که تو کمان کردی که قضا نیست لازم و
قدر نیست واجب که اکر چنین باشد باطل شود ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر و فایده نداشته
باشد وعد و وعید الهی و کسی که بد کند او را ملامت نتوان کرد و کسی که خوب کند او را
مدح نتوان کرد و هر آینه نیکوکاران اولی خواهد بود بملامت و بدکاران اولی باشند بمدح این کفتکوی
بت پرستان و دشمنان خداوند رحمن است و کفتکوی قدریهٔ این امت است ای شیخ
حق تعالی اختیار داد بنده را و او را تکلیف نمود و نهی کرد و تهدید نمود با اندک عبادتی
ثواب بسیار میدهد و کسی را چنان نکرده است که بی اختیار عصیان او بکند یا بی اختیار طاعت او
بکند

بکند و آسمان و زمین را و هر چه در میان اینها هست باطل نیافریده است این که تو کفتی کمان جماعتی است که کافر شده اند
پس وای از برای جماعتی است که کافر شده اند پس شیخ برخواست و شعری چند در مدح آنحضرت برخواند
انت الذی یرجو ابطاعته یوم النشور من الرحمن غفرانا اوضحت من دیننا ما کان ملتبسا جزاک
ربک بالاحسان احسانا و عبدالله عباس نیز این خبر را روایت کرده است و در آخر آن نقل نموده است
که شیخ کفت یا امیر المؤمنین پس قضا و قدر کدام است که ما را بر بلندی برد و به پستی نرفتیم مکر بقضا
و قدر حضرت فرمودند که آن امر و حکم الهی بود که فرموده بود که با او بجهاد برویم و این معنی که حق تعالی
فرموده است که و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه یعنی پروردکار تو حکم فرموده است که عبادت
مکنید مکر او را تم الحدیث و اینکه مثل مشهور است میان عوام الناس که میکویند که خدا چشم به
بنده داده است و چاه هم داده است و خبر داده است که بچاه نیفتد پس اکر بچاه افتد خدا را چه تقصیر
باشد و علم درینجا سبب افتادن نیست در چاه و دیکر از متمم معرفت باری تعالی آنست که مؤمن اعتقاد
کند که حق تعالی خلق را هدایت فرموده است بسعادت ابدی و بدلالت راه حق سرافراز ساخته
و بنی آدم را مثل حشرات الارض و سایر حیوانات رها نکرده که هر چه خواهند کنند و نیک و بد را
تمیز نکنند پس سعادت و شقاوت و راه کفر و ایمان و بدی و طاعت و معصیت و امر و نهی و بشارت
و انذار و ثواب و عقاب را بیان نموده بارشاد و هدایت و خبر انبیای عظام و اوصیای کرام ایشان
صلوات الله علیهم اجمعین و ایشان را آزمایش فرموده اختیار داد که از این دو راه هر کدام را
که میخواهند بروند بدلیل آیهٔ کریمه انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا و دیکر آیهٔ
کریمه و هدیناه النجدین بلکه اهتمام بسیار فرموده در طاعت و فرمان برداری و ایمان و ترک
استکبار و کفر و چون هدایت از جملهٔ الطاف الهی است و علمای امامیه و بزرکان شیعه بلکه جمهور
مؤمنان این را واجب میدانند بر حق سبحانه و تعالی چون بندکان را از جهت بندکی آفریده
پس هر چه ایشان را به بندکی نزدیک سازد لازم است که بفرماید و الا غرض الهی بفعل نخواهد آمد و ایجاد
خلق عبث و بیفایده خواهد بود پس ایشان را بوساطت مرشدان کامل که انبیا و رسل و جانشینان

پیغمبران را رهنمای نموده و همچنین دست بدست تا علما و پیشوایان دین که خلیفه‌های ائمه علیهم السلام‌اند بصراط
المستقیم حق هدایت و دلالت نموده که از تیه ضلالت و غوایت نجات یابند و از برای این امر نحوها
نموده و در ازای آن صله و انعامات و مثوبات مقرر فرموده و تحذیر و نهی از بدیها نموده و در مقابل
آن خواری و عذابها تعیین نموده تا مثل کوران و حیوانات نباشند و او را بشناسند و آزاد شوند
از عقاب الیم و جحیم و آشنا شوند با خاصان درگاه او و به صحبت عزت و معرفت او را دریابند و معامله
آزمایندگان با ایشان کرده و اگر میخواست همه کس را مؤمن می‌آفرید چنانکه فرموده است ولو شاء الله
لهدی الناس جمیعا یعنی اگر میخواست حق تعالی که بجبر بندگان را هدایت نماید می‌توانست کرد که همه
خوب باشند ولیکن حکمتش اقتضا کرده است که باختیار خود حق را اختیار نمایند تا مطیع
بعمل آید و مستحق ثواب شوند و باختیار معصیت نمایند مستحق عقاب شوند و این آزمایش را منوط و مربوط
بعقل گردانید که ممیز باشد میان هدایت و ضلالت و حق و باطل و کامل گردانید مکلف را بعقل
پس مجنون و طفل را تکلیف نفرمود که قابلیت خطاب و فهم تکلیف ندارند پس مراد از عقل
عقلی است که مدار تکلیف بر آنست و غالب اوقات قریب ببلوغ تمام میشود و پاره‌ای از آنها
بتجربه‌ها زیاد می‌شود و بیشترش بتحصیل علم با عمل زیاده می‌شود که مرتبه روح مقدس میشود و در این مرتبه
از جانب الهی فایض می‌شود و بآن حقایق اشیا را کماهی ادراک می‌تواند کرد و این عقل الهی است
که آفریننده عقل در ام الرأس آدمی جای داده است و اکثر علما بر آنند که عقل نفس ناطقه است
یا مراتب نفس است یا جوهریست مجرد که بمنزله وزیر نفس است و آن بحسب مراتبی که دارد اسامی آن
مختلف می‌شود و روح نیز بسبب آن کامل میشود و انواع مراتب هر دو چهار است اما در مرتبه اول او را
عقل هیولانی مینامند و آن مرتبه قابلیت محض است که هیچ کمالی علمی او را بالفعل نگردیده و عقل
هیولانی قبل از ورود بلوغ دارد و محض قابلیت است و بعد از آن عقل بالملکه و بتدریج بسبب
تحصیل کمالات عقل مستفاد می‌شود و بعد از آن عقل بالفعل است و همچنین اول مراتب عقل مستفاد
می‌شود در عمل النفس است و اما مرتبه اولی حالتی است که مبتدی را می‌باشد در ابتدای تعلق نفس او باو

که ازجمیع

که از جمیع معقولات خالی است و مستعد حصول آنها و این مرتبه را نفس ناطقه گویند و ناطقه را در این مرتبه هیولانی
می‌نامند نفس دوم آنست که تصورات و تصدیقات بدیهیه او را حاصل شود بفکر یا بحدس
از بدیهیات بنظریات منتقل می‌شود و این مرتبه را با نفس در این مرتبه عقل بالملکه می‌نامند نفس سیم
آنست که معقولات نظریه برای او حاصل شود اما همگی را مستحضر نباشد و چون خواهد آنها را حاضر
تواند ساخت این مرتبه را یا نفس را در این مرتبه عقل بالفعل گویند نفس چهارم آنست که معقولات
بنزد او حاضر باشد و او را اتصال بمبادی عالیه و الواح سماویه بهم رسیده باشد که مطالعه امور
از آنجا تواند کرد و این مرتبه را یا نفس را در این مرتبه عقل مستفاد و قوت قدسیه گویند و بعضی
آیه کریمه نور را یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار باین مرتبه تفسیر کرده‌اند و بعضی روایات
نیز باین وارد است و جمعی تایید بروح القدس را باین معنی تاویل کرده‌اند و این مرتبه مخصوص انبیا
و اوصیاست و قوت عملیه نیز بر چهار قسم است در عقل اول آنست که ظاهر خود را بمتابعت
شریعت حقه و آداب و سنن مصطفویه از نماز و روزه و غیر آنها پاکیزه گرداند دویم آنکه نفس
خود را بعلوم حقه و حکم حقیقیه تزیین سازد سیم آنکه باطن خود را از اخلاق ردیه و ملکات
دنیه طاهر سازد چهارم آنکه از مرادات و ارادات خود خالی شود بغیر قرب جناب مقدس
الهی و تحصیل رضای او امری منظور نباشد و ارادات خود را تابع اراده حق جل و علا کرده باشد
و دامن از دنیای دنی برچیده باشد و بملأ اعلا متعلق شده باشد کما قال الله تعالی و ما
تشاؤن الا ان یشاء الله و ایضا قال جل ثناؤه و کنت سمعه الذی یسمع به و بصره
الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده التی یبطش بها و این مرتبه نیز مخصوص ائمه علیهم السلام است
و بعضی از غلامان ایشان و مراتب عقل شش است در نفس نفس لوامه و آن سرد و تر است و آن
عبارتست از مکر و قهر و عجب و ریا نفس اماره است و آن گرم و خشک است و آن عبارت
است از بخل و حسد و جهل و کبر و شهوت و غضب و فتنه و شرارت و تندخویی نفس
ملهمه است و آن گرم و تر است و آن عبارتست از سخاوت و قناعت و مروت و علم

و ورع و عفت و تواضع و توبه و صبر و تحمل سیم نفس مطمئنه است و آن سرد و خشک است
و آن عبارتست از توکل و تذکر و فکر و عبادت و شکر و فروتنی و خاکساری و رضا و تسلیم
چهارم نفس راضیه است و این عبارتست از کرامت و اخلاص و جهد و ریاضت و وفا
نفس مرضیه است و این عبارتست از تقرب و فکر و قطع نظر از ما سوی الله و فنای فی الله شدن است
و در حدیث معتبر وارد است که کمیل بن زیاد نخعی از حضرت امیر المؤمنین سؤال کرد از تفسیر
من عرف نفسه فقد عرف ربه که میخواهم بشناسانی بمن نفس مرا آنحضرت فرمود که یا کمیل کدام نفس را
میخواهی گفتم یا مولای من آیا یکی نیست این نفس حضرت فرمودند که مراتب نفس چهار است
نامیه نباتیه و حسیه حیوانیه و ناطقه قدسیه و کالیه الهیه و هر یک از اینها را پنج قسمت
میکنند دو قوی و دو خاصه پس نامیه نباتیه مر او را پنج قوی است ماسکه و جاذبه و هاضمه و دافعه
و مربیه و دو خاصه او زیاده و نقصانست و انبعاث او از جگر است و این اشبه اشیاست
بنفس حیوان و دیگر حیوانیه حسیه پنج قوی دارد سمع و بصر و شم و ذوق و لمس است و دو خاصه
او رضا و غضب است و انبعاث او از جگر است و این اشبه اشیاست بنفس سباع و درندگان
دیگر ناطقه قدسیه است و قوی آن ذکر است و فکر و علم و حلم و نباهت و خاصه او نزاهت و
حکمت و انبعاث او از جگر است و این شبیه بنفس ملکه و دیگر کالیه الهیه است و پنج قوی
او بقاست در فنا و نعمت است در ذلت و عزتست در خواری و فقر است در غنی و صبر است
در بلا و دو خاصه او حلم و کرم است و مبدء از جانب الله است و بسوی او عود خواهد نمود مثل قول
خدای تعالی و نفخنا فیه من روحنا و لا عود او بسوی خدای تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی
الی ربک راضیة مرضیة و عقل درین میانه است از برای آنکه ممیز باشد نیکو نیند از خیر و شر را
مگر بقیاس معقول و هیچ شک نیست که هر چند کمالات بیشتر میباشد تکلیف بآن نسبت
زیاده میشود و از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام منقولست که ثواب بمقدار عقل است
و عقاب به نسبت عقل و خدا را بعقل میتوان شناخت و وقت حساب او در قیامت

بلکه بعقلست

بحسب عقلست و جمیع کمالات بسبب عقل است که آدمی بهتر از مقربان فرشتگان میباشد و بسبب قلت
عقل از حیوانات بدتر میشود و بسبب عقل خیر و شر و کفر و ایمان و طاعت و عصیان و امر و نهی
و نیک و بد و علم و جهل و حسن و قبح و خوب و زشت را از هم جدا میکند و بعقل تصدیق انبیا
و رسل و حجج الهی میکنند و قبول میکنند کتاب خدا را و تصدیقات معجزات مینمایند و از متمم معرفت
و تکلیف آنست که اکتفا کنند که حجت الهی بر بندگان تمام است و در کتاب کریم خدای عظیم میفرماید لئلا
یکون للناس حجة بعد الرسل یعنی مؤید بمعجزات فرستاد با کتابها با شرایع و انذار
از روی حکمت و موعظهای نیکو تا نباشد ایشانرا حجتی بر خداوند عالمیان بعد از فرستادن پیغمبران
و نگویند که هرگاه پیغمبران میفرستاد هر آینه ما ایمان می آوردیم و در دیگر فرموده است ادع الی سبیل
ربک بالحکمة والموعظة الحسنة که یا محمد بخوان متمردان و گردنکشان و کافران را براه
حق پروردگار خود بحکمت و نرمی و همواری و پند نیکو و مشهور آنست که مراد از حکمت کتاب الله
و مراد از موعظه سنت نبی الله و بعضی گفته اند که حکمت اصول دین است و موعظه فروع دین و
حجج الله انبیا و اوصیا و حضرات ائمه معصومین اند و احکام و قرآن ایشان کتابها حدیث است
که در آنجا اوامر و نواهی حلال و حرام و سلوک زندگانی بندگان و عبادت ایشان نوشته است
پس اگر اطاعت الهی ننمود هلاک میشود و اگر کسی اطاعت الهی نمود حیات می یابد و زندگانی
جاودان بعد از آنکه حجت بر و تمام است و اگر در طفولیت بمیرد و اگر در سن بلوغ و اگر بعد از
بلوغ و اگر بعد از هزار سال بمیرد و در آیه کریمه واقع شده که تفسیرش اینست که ما حجت تمام کردیم
تا اگر کسی بمیرد به بهشت یا بجهنم برود و حجت بر و تمام شود و نگویند که اگر میخواست ما و پدران
ما شریک نیاوردیم و چیزیرا از حلال و حرام نمیکردیم و کافر نمیشدیم و حال آنکه حجت تمام است
و راه کفر و ایمان واضح است هر طریق که خواهیم اختیار کنیم پس آدمی میباید که بداند خداوند
عالمیان منت عظیم بر بندگان دارد و باید بزرگ شمارند این نعمت را که بعد از ایجاد آفرینش
او را فضیلت و شرف داد بر تمامی مخلوقات و او را مسجود ملائک گردانید و زیادتی داد

انبیا و اوصیا و ائمهٔ هدی و صدیقان و صالحان و خالص مؤمنان را بر همهٔ ملائکه و جنیان و آدم را مشرف
گردانید به تشریف و لقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البرّ و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضّلناهم
علی کثیر ممّن خلقنا تفضیلاً اما کم انسانی باشد که قدر این مراتب را بداند مگر مؤمنان کامل
و احصا نمیتوان نمود آلای بی منتهای او را آنجا که کمال کبریای تو بود عالم نمی از بحر عطای تو بود
ما را چه حد حمد و ثنای تو بود هم حمد و ثنا سزاوار تو بود دیگر از الطاف الهی و تفضلات
نامتناهی نسبت به بندگان خود با وجود نافرمانی ایشان توبه است که مقرر فرموده است
که توبوا الی الله توبة نصوحا یعنی بازگشت کنید و رجوع نمائید بسوی خداوند عالم و ترک گناهان
کنید به برگشتن و رجوع نمودن خالص و فرق است میان توبه و استغفار توبه عبارت است
از پشیمانی افعال قبیحهٔ گذشته و عزم بر اینکه دیگر نکند و استغفار طلب آمرزش و سؤال
توبه از خدا عبادت از قبول توبه است و توبه عبادت است و مشروط است بر نیت قربت
لیکن خلاف است میان علما که آیا توبه از بعض گناهان دون بعض صحیح است بعضی گفته اند که تبعض
توبه صحیح نیست و بعضی صحیح میدانند مثلاً شخصی دزدی میکند و شراب میخورد اگر از دزدی
توبه میکند گناه دزدی بخشیده می شود و معصیت شراب خوردن در گردن او باقی است و در امم
سابقه توبه بسیار شدید بوده است مثل بنی اسرائیل که گوساله پرستیدند امر شد که یکدیگر را
بکشند تا توبهٔ ایشان قبول شود و هر کس دستی بر زن نامحرم گذاشت بایست که دست خود را
در آتش گذارد تا بسوزد و هر که معصیت میکرد صبح بر در خانهٔ او نوشته می بود که فلان این
کار کرده است و در این امت ببرکت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله اگر کافر هزار سال
در کفر و ضلالت بوده و اگر مدت العمر در هر روز هزار خون ناحق کرده بیک پشیمانی و ندامت
و یک گفتن کلمتین شهادتین با شروط آن این همه گناهان مغفور و آمرزیده شود
و همچنین فساق و فجار در سلک نیکوکاران و ابرار در می آیند و شیخ بهائی علیه الرحمة فرموده است
که آناً فآناً توبه واجب است پس اگر کسی یک گناه کبیره بکند و یک دقیقه بگذرد و توبه نکند دو کبیره

کرده میشود

کرده می شود یکی اصل گناه و دیگری ترک توبه از گناه کبیره و ترک توبه از کبیره باز کبیره است چون بدقیقهٔ
دوم برسد چهار کبیره می شود و چون بدقیقهٔ سیم میرسد هشت کبیره می شود و چون بدقیقهٔ چهارم میرسد
شانزده کبیره می شود و در دقیقهٔ پنجم سی و دو کبیره می شود و در دقیقهٔ ششم شصت و چهار کبیره می شود
و علی هذا القیاس مضاعف میشود و چون یک شبانه روز بگذرد بی اغراق از عدد برگهای درختان و ریگ
بیابان و موی چهارپایان و ستارگان آسمان بیشتر می شود بلکه اگر مابین آسمان و زمین پر
از ریگ روان باشد در یک شبانه روز از اضعاف مضاعف میشود و اگر کسی خواهد حساب گناهان یک
روز خود بکند نمی تواند کرد و حقیقت که در تضاعف باشد بغیر از حق سبحانه و تعالی کسی دیگر او را نمیداند
و این مقدار گناه حساب یکروز است مگر کسی که پشیمانی ایشان کامل است فاولئک یبدّل الله سیئاتهم
حسنات یعنی همهٔ این جماعت را خدا مبدل می سازد بدیهای ایشان را به نیکیها یعنی گناه و عمل
این گناهان غیر متناهی محو می شود و بعضی از گناهان اضعاف آن بحسنات مبدل می شود
خصوصاً جمعی که توبهٔ این سبب توبهٔ دیگران باشد بلکه برای این جماعت بر اعتبار هر نفسی غیر متناهی
از حسنات نوشته میشود و حسابهای نعمتهای الهی بر بندگان با ضعف مضاعف از این
بیشتر است لهذا حق سبحانه و تعالی فرموده است و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ان الانسان
لظلوم کفار یعنی اگر خواهید که در مقام تعداد نعم الهی بر آیید احصای آن نتوانید کرد بدرستی
که آدمی بسیار ستم کننده است بر نفس خود که شکر حضرت معبود بجا نمی آورد که باداء هر شکر
غیر متناهی از نعمت دیگر مضاعف گردد بسیار کافر نعمت است که هر چند باو احسان می کنیم
نمی فهمد و اگر می فهمد آن نعمت را بدیگری نسبت میدهد و اگر نسبت بمنعم دهد در برابر آنها
مخالفت و کفران نعمت منعم میکند بدان ایدک الله تعالی که هر کس که از بنی نوع انسان که از
ابتدای عدم بصحرای وجود آمده بغیر از انبیا و اوصیا و ائمهٔ هدی و ملائکهٔ مقربین صلوات الله
علیهم اجمعین همه خود و خدا گناه کارند و البته از لغزش عملهای ایشان نیستی سر زده است که مقر
و معترفند و لهذا ما از مقربان درگاه احدیت و محرمان بارگاه صمدیت با وجود عصمت و تعلق

ذات خود را در معرض گناهکاران و خطاپیشگان در آورده اند تنبیهاً للقوم و اکثر احادیث و ادعیه
ماثوره کلام ائمه اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم ظاهر است ناکرده گناه در جهان کیست بگو
آنکس که گنه نکرد چون زیست بگو من بد کنم و تو بد مکافات دهی پس فرق میان من و تو چیست بگو
جناب مقدس الهی باب رحمت و توبه خود را گشوده بر بندگان بی حاجب و دربان و ساحت دستگاه
انابت و بازگشت وسعت عظیم داده است که از ابتدای تکلیف تا وقتی که جان بحلقوم رسد
و معامله امور آخرت مشاهده می شود بازگشت می توان کرد و از ایشان مجزی است بخوبی که قلم
عفو بر جراید عصیان گناهکاران می کشد و چون مردن امریست لازم بر همه افراد ذیحیات علی
الخصوص انسان بمقتضای کل نفس ذائقة الموت پس می باید که از گناهان خود نادم و پشیمان گشته
رو بدرگاه پروردگار خود آورده من بعد مرتکب صغایر و کبایر مناهی و معاصی نگردد و آنچه کرده
آمرزش خواهد بلکه فرض عین است بر هر مرد و زن و از جمله واجبات فوریه است تا در آن
نشأ در سلک سالکان راه حقیقت و شایستگان و نیکان در آید و در حدیث صحیح وارد
شده است که التائب من الذنب کمن لا ذنب له و گناه هر چند بزرگ است کرم الهی از آن
عظیم است باید که مایوس نشود و افراد گناهان بسیار است ابن عباس گفته که تعداد گناه کبایر بهفتصد
میرسد و گناهان بر دو قسم است صغیره و کبیره اما نزد فقیر همه کبیره است چون گناه نافرمانی
و خلاف رضای الهی است نهایت آنکه چون بعضی گناهان بزرگ است نسبت به بعضی مثل کشتن
آدمی و زخم زدن و زنا کردن و بوسیدن پس قدری از گناهان را در مقام تعداد در می آورد تا مؤمنان
متذکر و آگاه و از خواب غفلت بیدار و در زود بازگشت نمایند عصمنا الله و ایاکم من الخطاء و العصیان
و هدانا الله من الغفلات و الطغیان و حفظنا الله من وسوسة الشیطان بمحمد و آله امهات
از جمله آنکه اعظم گناهان شرک است بخداوند عالمیان و آن بر دو قسم است جلی و خفی جلی عبارت
از پرستیدن اصنام و بتان و سنگ و طلا و چوب و انهار و اشجار و شیع مبانی خلق و هذا
دانستن و دیگر عبادت آتش است و آفتاب و ماه و ستارگان و عناصر اربعه و درختان و دیگر بعضی

ازائمه

از ائمه علیهم السلام را خدا دانستن و غیر هم و عیسی علیه السلام را خدا دانستن و عیسی و مریم را شریک کردن
و دیگر آنانی که از افراد بشر که دعوی خدائی کنند پرستیدن خلق ایشان را و یا باتحاد و حلول
قایل شدن و همچنین پرستیدن گاو و گوسفند و گرگس و سایر حیوانات و در غدغه عظیم می شود
در دوست داشتن اکثر حیوانات را نه بعنوان پرستیدن که باصطلاح اجاره و اوباش نگاهداشتن
برای جنگ عشقبازان میگویند زیرا که در حدیث معتبر وارد شده است که اگر سنگی را دوست داشته
باشند حق سبحانه و تعالی در المحشور با آن گرداند و احتیاط عظیم میرود از کبوتربازان و خروس بازان
و گاو و گوسفند جنگی و دیگر حیوانی و امثال اینها که بر سر آن مفسده های عظیم میکنند و خونها واقع
می شود و گروهی بندند و جرمها میدهند و گمان دارم که عشقبازی با زنان و پسران امردکردن
بشرکت انجامد مثل اعتقاد بعضی جهال صوفیه که از مجاز بحقیقت می روند و در عاشقی بازنان
و پسران و خوبرویان که در آن صنع الهی را می بینند و تفکر در خلقت او می کنند و در آن حالت شیطان
ایشان را وسوسها میدهد و خیالهای فاسده در خاطر ایشان میگذرد بلکه اولی و احوط ترک است هر گاه
دانند که مهلکه و معصیت می افتند و استاد فقیر رحمة الله علیه میفرماید که آنانکه ملاحظه مصنوعات
الهی مینمایند در خوبرویان و نیکویان پس دروغ میگویند چرا در خلقت بدرویان و معیوبان
ملاحظه نمیکنند و در آنانی که ناقص الخلقه و زاید الخلقه اند متفکر نمیشوند چرا شتر و فیل و شیر و پشه
و سیاه حبشی را نمی بینند که غرایب بیشتر در و بکار رفته و علی هذا القیاس و شرک خفی عبارت است
از ریا و خودنمایی کردن و عبادت کردن که مردم او را خوب دانند و عمل خود را بمردمان بنمایند
و یا کاری کنند که خیراتی نمایند و صدقه و انعامی و صله کنند از برای اعتبار و بمردمان اظهار کنند
که ما فلان کار را کردیم و یا منت گذارند بکسی که صدقه واجب یا سنت بایشان دهند و از
انواع ریاست عجب نمودن و بخود نازیدن و بالیدن و عبادت و کارهای خوب و یا شجاعت
مغرور شدن و از اقسام ریا سمعه است که عملهای خوب خود را بمردمان بشنوانند مثل آنکه شیخ
نماز بسیار میکند و در افطار مینماید و یا در بحث بسیار مجادله مینماید و قرآن را با آهنگ و نغمه و مقام مثل

جهال قاریان و عمله موتی میخوانند که مردم بشنوند و بگویند که فلان سخت خوب میخواند و از اقسام شرک بلکه
ناچه کفر است با بزرگی و عظمت و ردای خدا منازعه کردن و با خدا خود را شریک گردانیدن به تجبر
و تکبر که اکثر اراذل الناس و سفله و خران دنیا دارند و بر خود می بالند و می نازند و فخر می کنند یا باصل
و نسب خود و یا بمال و جاه و منصب و حکومت و ریاست و زیادتی کردن است بر مردم بانسب زور و قوت
و قبیله و خدم و حشم یا بزور و دولت خود سرافراز کردن و نخوت غرور را ببزرگی بر خود قرار دادن و تکیه
بر خود کردن است و همچنین التفات بر فقرا و صله رحم بیچاره ننمودن و جواب سلام ندادن است
و خود را برتر از همه کس دانستن اینها همه صفت ابلیس است ملعون که در اول استکبار کرد لاجرم
اینها نیز متابعت مولای خود مینمایند و میروند بجایی که او خواهد رفت و از متمم اینست مثل
آنکه از راه فخر و مباهات بگویند که ما پسر فلانیم و مثل من کیست در عالم و ما به از فلانکسیم
و چرا فلان مرا وای کار نگفتند و تعریف من چرا کم نوشتند و فلان کس در عرصه آن نیست
که همسر من باشد یا مثل من باشد و جد من فلان کیدی بود و من از او فهمیده ترم و در استقلال جمیع
باشند که اگر بیچاره را پیش او برند زهره اش شکافته شود و در محاورات لب بر هم نهند و حرف نزنند
و در هنگام سواری خود را مانند نمرود و فرعون شمارند و در راه رفتن خرامند و نازند و آیه کریمه
مختالاً فخوراً گویا برای ایشان وارد نشده و زهره جمشید از هیبت آن آب میشود و دیگر از کبر و نخوت
استیلا و غلبه است و ستم کردن بر زیردستان و ضعیفان و بیچارگان و گرفتن مالهای ایشان
بعنف و تعدی و غصب مال مردم نمودن بحیله و بهانه ها و مطالبات و اجاره حرام باغات و املاک
و خانهای ایشان را متصرف شدن یا بدون بهانه بناحق گرفتن اموال مسلمانان بهر نحو که باشد
و از آنکه زیادتی کنند و غارت نماید خانها را و اسیر نمودن زنان و فرزندان مسلمانان بقید
بندگی در آوردن ایشان و بدتر از شرکت منافق بودن و آن آنست که در ظاهر مؤمن
باشد و خود را خوب بمردمان نماید و در باطن متصف بصفتهای ذمیمه باشد و مملو از عیوب باشد
یا بخداوند عالمیان ملحد شوند و یا قایل بطبیعت و دهر شوند و یا اعتقاد کنند بتاثیر کواکب و طبیعت

بغیر مؤثر

بغیر مؤثر و دیگر از گناهان قتل است که کسی را بناحق بکشند خواه مقتول مؤمن باشد و خواه کافر حربی
و خواه سنی و خواه ذمی و خواه زن و خواه مرد و خواه بالغ و خواه مجنون و خواه حرامزاده و خواه از
فرق مسلمانان و خواه بنده و خواه طفل جنین که در رحم باشد و روح باو دمیده شده باشد و شرط
در ذمی آنست که در شرایط ذمه باقی مانده باشد و در حربی آنست که در امان باشد یا داخل بیضه اسلام
باشند و اقسام قتل را قدری بیان می کنیم اول آنکه کسی را خفه کنند یا دوایی بدهند که بیمار شود
و در آن بیماری بمیرد و خواه بفرماید کسی را که فلانکس را بکش و یا بسحر و افسون و نیرنجات
دیده و مناظره نفس را بکشد و یا کسی را در آب یا در آتش اندازد یا از بلندی و درختی و یا دابه
بزیر اندازد و یا نعره زند که کسی در خواب یا بیداری باشد و بسکته بمیرد و یا کسی را ابتر سازد
و او بمیرد و یا بمشت و لگد و سیلی کسی را بکشد و یا بر کسی زخم زند بعد از مدتی آن کس بمیرد
و یا بفصد و حجامت کسی را هلاک سازد و یا کسی را بچاه اندازد و یا چاه بر سر راه کسی بکند
و شخصی در آن افتد و بمیرد و یا کسی را بنزد شیر یا سگ یا گرگ یا غیر جانوران درنده اندازد و یا نیز
حیوانات را امر بایکس دهند که او را بکشند و یا مار و عقرب و غیر موذیات را بر انسان
بدارند و او را بکشند و یا او را بینداز زند در درون جامه اینکس که او را زهر زنند یا آنکه در میان
خانه و سرای او سر دهند و یا کسی را ببندند در زنده یا وی برسد و او را بکشد و یا از بام کسی را
سر بزیر اندازند و دیگری شمشیر و یا سنگ بزند و او را بکشد یا در عقب کسی بدود آن در چاهی
یا آتشی افتد یا از چنگال سباعی بدر آید و او را بکشد و یا کسی را نگاه دارد و دیگری او را بکشد
و یا بعمد ضربتی بر کسی زند و او را بکشد و یا امر کند بطفلی دیوانه که فلان کس را بکش و مقتول
خواه آزاد باشد و خواه بنده و خواه طفل و خواه مجنون و یا کسی را امر کند بخود شطیع یا حد
یا بتخویف که خود را بکشد او خود را بکشد و مأمور خواه طفل باشد و خواه بنده و خواه آزاد و یا آنکه
بکسی امر کند که مرا بکش و او بکشد و یا بدروغ ناحق یا شهادت دروغ یا بحیله و زر باعث
فتنه شود و کسی کشته شود و یا کسی را دست و یا موضع دیگر ببرند بناحق بعد از مدتی بمیرد یا فورا

و یا کسی را بترساند و او بمیرد خواه بجربه و خواه بصوت و خواه بتهدید انتقام که او را آن قوت باشد از واهمه
بمیرد و یا خود بدود و یا اسب و یا سایر دابه را بدواند و بر کسی خورد و آن کس بمیرد یا آنکه از بام بیفتد
و یا خود را بیندازد و کسی را بکشد و یا زن و فرزند را بدروغ و تهمت بکشد و یا راضی بقتل نفس
محترمی باشد و یا آلات قصاص بکسی دهد و ثالث را بکشد و کسی را بضرب چوب و لگد بکشد
و یا در خواب بغلط کسی را بکشد و یا جماع با زن خود کند یا به بکیری او را بکشد و لواطه با پسری کند
او را بکشد و یا چیزی بر سر کسی بزند و او بمیرد و یا والدین و فرزند و زن خود را بکشد اگر چه کافر
و بد مذهب باشند و یا بیمار را برانید و بکشد و یا حمله بر کسی کند و او گریزد تا به ثالث را بکشد
و یا کسی را از خانه بیرون برد در شب و روز بعنوان رفاقت و دیگری او را بکشد و یا آنکه
در دهن طفل گذارد و طفل بمیرد یا سنجد را بازد و یا سنگ نصب کند و یا ناودان نصب کند بیفتد
و بر کسی خورد و تلف شود یا بر آن سنگ خورد و بمیرد و یا در مسجد آنکس را بکشند و یا معلمی
طفلی را یا بالغی را بشنا غرق کند و یا منجنیق بجا به بندد و سنگ آن بر دیگری خورد و یا بلا قصد
و سنگ در دست انداختن چوب میوه کسی را تلف کند یا دیوار خانه یا باغ یا ملک بیفتد
بر دیگری و منهدم شود و یا آتشی و آبی در ملک و خانه کسی اندازد و صاحب خانه و ملک با آن
بسوزند یا غرق شوند یا منهدم شوند و یا در ملک خود آتشی کند و شخصی ناگاه بسوزد و یا شخصی را
زنده در چاه یا در گور یا [illegible] کند و او بمیرد و غلام و اطفال را تادیب بکشد و یا اسبی او بول
کند و پای کسی بلغزد و بیفتد و بمیرد و یا آب بپاشد و یا پوست خربزه و هندوانه در سر راه مردم
بیندازد و یا کوزه از بام او بیفتد و یا بیندازد و امثال آنها بر کسی خورد و اگر کسی خصی و مجبوب
کند و بمیرد و یا مسلمانی را در دار الحرب بکشد و به اشتباه زن خود زن دیگری را بکشد و یا
با انگشت بکارت دختری را ببرد و بمیرد و یا زنی را بزند و طفل او سقط شود و یا چاره ای بکنند
و طفل را بکشد و طفل او سقط شود و یا چاره ای برای کشتن کسی بکنند و یا چاره کسی را تعلیم کند
بر کشتن شخص بنوشته و پیغام و یا ببیند کسی را میکشند و اعانت مقتول نکند در خلاص آن
یا بزموده

یا بفرموده کسی نفس محترمی را بکشد و یا مدد نماید بکشتن کسی و یا راه بپاید و دیگری را بکشد و یا کاری کند
و حرف زند بظالمی یا غیر آن و کسی کشته شود و یا اسب و حیوانات او موذی باشند و کسی را بکشد
و از این قبیل است خود را کشتن بتریاک یا با آلات یا خود را خفه کردن یا دانسته افراط کند
در خوردن طعام یا شراب و خفه شود و بمیرد یا کاری کند و بجایه دود مثل سر راه غافل یا خانه
مردمان او را بکشند یا کاری کند که او را بکشند و باعث قتل خود شود یا بعنوان زنا کردن
و لواطه او را بکشند یا بعنوان عنف و تعدی و جنگ بر کسی تازد و یا بخانه و ملک کسی باین
نحو داخل شود و او را بکشند و یا پلنگ و گرگ و جانوران درنده بفرماید که بگیرند و این حیوانات
مردمان را بگیرند و بکشند و یا کسی را بقید در حبس و قلعه نگاه دارد که از گرسنگی و تشنگی
بمیرد و یا آب و توشه و مرکب کسی را متصرف شود یا نحوی کند که از گرسنگی و تشنگی و یا پیاده رفتن
بمیرد و یا راه گم کند بوسیله او بمیرد و یا کسی را در قلعه و شهربندی و یا در کوهی محاصره کند که
از عطش و گرسنگی و سرما و گرما بمیرد و یا از عقب کسی بدود و او خود را در چاه اندازد و یا در کوی
اندازد یا در آب و یا در آتش اندازد و یا خود را طعمه سباع سازد و یا کسی را گریزاند و گزنده
هلاک شود یا کسی را بعقوبت خواب نبدی و شکنجه سرما و گرما بکشد یا مریض را در حالت
اقتضای طعام یا آبی دهد یا شربت شهادت که جهال و عوام الناس میدهند بنیت [illegible]
تر بمیرد خواه شربت عسل و قند یا آب خالص و هر چند دانند که آن مریض میمیرد اما در خون او شریک است
و بعضی میگویند که بلکه قاتل است و یا آنکه حیوانات و حشرات الارض را بعبث بکشد و وجود
ایشان را اگر عبث داند و بکشد کافر میشود و از این قبیل است زخم زدن بر مرده از مؤمنین
و بریدن سر ایشان و سوختن ایشان و استخوان مؤمنان و جسد ایشان را از زمین بیرون آوردن
و شکافتن قبرهای بزرگان دین و یا آنکه در بلاد کفر و مخالف تقیه نکنند او را بکشند و یا باعث
قتل نفس کسی در بلاد تقیه یا حقنه جامدی و امثال آن در جوف کسی کند و او را بکشد
و یا بجوشش طبع و بازی کردن کسی را بفرماید که بکشند و یا آنکه حربه بنقبل یا حیوان دیگر ببندند

و آن
بنبان کنان است سبب
بمحتضر که سبب
فوت او شود

در راه نهد و آن حیوان کسی را بکشد یا سوار عراده باشد و کسی را در زیر عراده بکشد و یا سنگ آسیا در عراده
باشد و بغلطاند و کسی را بکشد و هر نوع از انواع که باعث هلاک نفس شود و از متمم قتل است
اجرت جلاد در دادن و آدم کشتن و زدن و بستن و خوردن اجرت و بعضی اجرت حجامت را نیز حرام
میدانند و هرگاه حرام باشد از جمله گناهان است و از محرمات شمرده اند اجرت دندان کندن و ختنه
کردن و صنعت قصابی و دباغی حیوانات بدون ضرورت و کشتن حیوانات بشکار زیرا زیاده
از احتیاج و شمشیر آزمودن و کشتن حیوانات مثل اولاغ و غیره و یا آنکه بهایم را در نزد سباعی
اندازد بدون فایده مثل گاوی که در نزد شیر می اندازند و کشتن طیور را و بهایم را بسباع
طیور مثل باز و شاهین بغیر ضرورت و مرغان را عبث به تفنگ و ریگ کشتن برای
ورزش یا برای طعمه مرغان و رفتن بشکار آهو و دیگر از گناهان زنا کردن است و زنا آن است

بیان زنا و اقسام آن

که سر حشفه مرد بالغ و عاقل بر فرج زن نامحرم پنهان شود خواه انزال شود و خواه نشود و زنا
پنج قسم است زنا کردن با محرم خود مثل مادر و خواهر هرچند پایین رود و جده و جدات مادری
و پدری هرچند بالا روند و خواهرهای رضاعی خود و خواهرهای رضاعی پدر و مادر و محارم خود مثل مادر
و خواهر و عمه و دختران برادر و خواهر هرچند پایین روند و زنا کردن با مادر زن خود و دختران
زن خود و موطوءه پسر خود و همچنین موطوءات پدر یا عروس خود یا عروس نوادهای خود
دیگر زنا با زنان شوهردار است و زنای محصنه عبارت از آن است و دیگر زنا با زنان بی شوهر است
که بعقد واقع شود و دیگر زنا با کنیز مردم است و دیگر زنا با زنانی که در عدهٔ دیگری باشند
و مت وی است زنا با مرده و زنده و مسلمان و کافر حربی مثل هندو و گرجی و اروس و فرنگیان
و کافر ذمی مثل یهود و مجوس و نصاری که جزیه اختیار نموده باشند و مفعوله خواه بالغ باشد
و خواه طفل و خواه بنده و خواه آزاد و خواه مجنون و خواه در خواب و خواه در بیداری و خواه
بجبر و اکراه و خواه برضا و اختیار از طرفین و خواه بشبهه و خواه در قبل و خواه در دبر فرو برد
خواه حایض و خواه طاهر و خواه در سفر باشد و خواه در حضر و خواه مریض و خواه صحیح و خواه عامد و خواه
ناسی

ناسی و خواه جاهل مسئله باشد و خواه عالم و خواه مجبور و مثل اینست که هرگاه شخصی را امر بزنا کند یا تعلیم
زنا نماید و در لحن زنا باشد یا ببیند که زنا می کنند و در دفع آن قادر باشد و از این قبیل است که کسی داند
که زنان و کنیزان و اقارب و اولاد و محارم او زنا می کنند و تغافل کند و یا در مجلس و خانه باشد
که در آنجا زنا کنند و در تحت این مندرج است وطی کردن با زوجه خود که مرده باشد و این موجب
حد است و وطی کردن با زنان خود که حایض باشند و این موجب کفاره است و وطی کردن
با زنان خود که ظهار واقع شده باشد و کفاره نداده باشد و وطی نمودن با زنان که ملاعنه نموده باشد
یا زوجه او باشد و طلاق داده باشد و بعد از عده جماع کند بگمان اینکه زوجیت او باقی است
در زوجه او در عدهٔ دیگری باشد و وطی کند و از این قبیل است خواستن زنان مشرکه و زانیه
و بعضی حمل بر کراهت عقد ایشان کرده اند و احوط اجتناب است و اگر با پسر ایغاب ذکر نموده
باشد یا مردی حرام است بر او وطی خواهر و مادر و دختران پسر و حرام مؤبد است این زنان در خانه
او و در گناه مساوی است آنچه اجرت زنا میگیرند و میخورند و یا مستاجر و جولات فواحش
فروج ظ و زنا و فیوج می شوند و از همه بدتر کسی است که زنان و کنیزان و فرزندان و اقارب خود را
با اجنبی راضی بزنا کردن نماید یا آنکه زنا را حلال داند اگر فطری است مرتد میشود بتوبه برنمیگردد
و اگر آن شخص ملی است میگویند برمیگردد و همچنین است اراده زنا با زنان نمودن و بوسیدن
ایشان و دست بازی کردن و دست باعضای ایشان رسانیدن و خوشطبعی کردن و از عقب
ایشان رفتن و نگاه کردن و حرف زدن با ایشان و چلق زدن در عقب یا پیش ایشان
خواه در روی جامه و خواه بموضع مخصوص ایشان بمالد و همچنین است در مواضع و جاهای خالی
با زنان غیر محارم تنها بودن و یا در زیر لحاف عریان خوابیدن با ایشان و دانسته نظر بعورت
محارم خود بغیر زوجه خود نمودن و مشرف شدن بجاهای مردم و دیدن زنان نامحرم را و بوسیدن
دختری که شش سال داشته باشد و از محارم او نباشد و یا آنکه در مستی زنا کند و یا خواهر را در یکزمان
بعقد خود در آوردن و نگاه داشتن و مصافحه کردن با زنان غیر محرم در زیر جامه و همچنین زنا است

بیان زنا و اقسام آن

اگر زنان مسلمه را اسیر کنند و یا بخرند هرچند غیر شیعه باشند مثل زنان سنیان و ناصبی و زیدیه و خواه شوهر
داشته باشند و خواه بی شوهر بدون عده و عقد و طی کند که مثل اساری کفار نیستند و همچنین است زنا است
با کنیزانی که در غنایم دار الحرب باشند و امام و نایب امام حصه نکرده باشد و زنا است اگر با کنیزی
در قیمت یا در رقم شریک باشند هرگاه وطی کند بدون اذن شریک و وطی کردن با کنیز زوجه خود
اگرچه خود خریده باشد و تملیک ننموده باشد و زنا است با کنیز خود هرگاه بنوکر یا شخص دیگر
از دوستان بخشیده باشد یا تحلیل دیگری نموده باشد و همچنین آثم و گناه کار است هرگاه بدون عذری
در ماه رمضان با زوجه خود جماع کند که موجب کفاره است یا با انگشت بکارت دختری ببرد
یا زنی دختری ملامسه واقع سازد و آن دختر و زن از ملامست آن آبستن شود یا زن خود را کمتر
از نه سالگی جماع کند یا افضا نماید یعنی او را پاره کند بنحوی که مخرج بول و غایط و یا حیض او یکی شود
و یا آنکه بزن خود گوید که من ترا باکره نیافتم یا آنکه دختر برادر و عمه زن خود را بخواهد بی اذن
زوجه و یا زیاده از چهار نفر از زنان بعقد دایم نگاه دارد اگر آزاد باشد اگر بنده باشد زیاده
از دو نفر و زنا است هرگاه قصد دادن مهر زوجه نداشته باشد یا آنکه گوید که دادم گرفت یا در نفاس
با زن و کنیز خود جماع کند آثم است و یا موی سر زنی تراشیده یا فرج زن را ببرد و زنان را بدارد
که در نزد او سماع و رقص کنند و یا خوانندگی نمایند و یا ساز بنوازند و تعلیم اعمال را با آن زن بنماید
و دیگر از گناهان خوردن مال یتیم است و یتیم کسی است که پدر زنده نداشته باشد و لطیم کسی است
که پدر و مادر نباشد خواه آن طفل صغیره مؤمن زاده باشد و خواه مسلمان زاده و خواه کافر
ذمی و خواه حربی و خواه از اولاد غلاة و خوارج و مجسمه و مشبهه و ازین قبیل است که کاری بکنند
که مال یتیم در معرض تلف درآید و یا خود تلف کند و یا ببیند که تلف میشود و تواند که مستخلص
نماید و یا کاری کند که بدست ظالمی افتد و پس ندهد و یا حاکم و ظالمی مطالبه مال یتیم از او بکند و بخوف
و ضرر بایشان بدهد و درین باب قسم میتوان خورد که چیزی از مال یتیم در نزد من نیست و گناهی
برای او نیست و مال یتیم را در مصرف صرف کند و خرج نماید که دینار روزانه بطفل ضرر میرسد باید رجاء

کذارد

۲۷

بیان حرمت ربا

کذارد و محافظت او نکند و دزد ببرد و یا ضایع و نابود شود و یا بسوزد یا بپوسد و یا بکسی قرض دهد پس ندهد
یا بعامل و مضارب و مستاجری دهد که تلف کند و بخورند و یا خود متصرف شوند ضامن است اگر کجا بی امینی
بسپارد و تلف شود و یا بکسی دهد که غصب نماید یا آنکه مداهنه و اهمال نماید در ضبط و نسق مهمات
و معاملات و اجارات و مستغلات طفل گناه عظیم است و زدن یتیمان و بگریه آوردن ایشان
و چیزی ندادن و جا ندادن و از خانه بیرون کردن و ترحم ننمودن با ایشان و دیگر از گناهها خوردن
سود است و گرفتن ربا و آن چنین است که جنس و زیاده گرفتن خواه نقد باشد و خواه حبوبات
و غیره مثل آنکه هزار دینار بدهد و شش عباسی بگیرد و یکمن گندم بدهد و یکمن و نیم بگیرد و جو و گندم
هر دو یکجنسند و سود پنج کس را بجهنم میبرد دهنده سود و گیرنده سود و شاهد و کاتب و واسطه
میان طرفین و دغدغه عظیم می شود در صرف زر گرفتن که متعارف است میان مردمان و مثل این است
جریمه گرفتن و رشوه و خدمتانه و وجه التزام و ترجمان گرفتن در سود گرفتن مساوی است خواه
از مسلمان بگیرند و خواه از یهود و مجوس و نصاری و خواه بایشان بدهند و اگر بدهد و حربی بدهد
این حکم دارد و سود در میان زن و شوهر و پدر و فرزند و آقا و غلام نمیباشد و اگر از کافر حربی بگیرند
حرمت ندارد و دیگر از گناهان خوردن خمر است و بنگ و بوزه و کشیدن چرس
و اگر اینها را داخل حلوا و جلاب و شیاف کنند یا بجوشانند این حکم دارد و همچنین است حال
شیره انگور که بجوش آید مثل شراب است خواه بآفتاب و خواه بآتش هرگاه دو ثلث آن کم نشود
اگر میل از آن در چشم کشند حق تعالی میل از آتش در چشم او کشد و در حکم شراب است
شراب انگور و هندوانه و عسل و نبیذ و بوزه و جو و ارزن و ذرت و برنج و هر مسکر مایع بالاصالة
و هر چند جامد مسکر و ریشها و گیاهها که مستی آورد و در گناه مساوی است خوردن شراب و عرق
و عرق خرما و عرق شکر و عرق سگاب و عرق گوشت هرچند مجرد بآتش بجوشانند و خوردن تنباکو
سائیده و صهبا و مسکر و ازین قبیل است اکل سحت و میته و سگ و خوک باختیار و خوردن
نان سوخته و امثال آن و بلغم و خون از حیوان ماکول اللحم و غیر آن و خوردن متنجسات سیما

حرمت خمر وغیره

بیان محرمات گوسفند وغیره

بعنوان اباحت و یا بتجربه و هر یک از مسکرات و یا چشیدن و خوردن بعضی از آلات و اقسام گوسفند
و بز و گاو و شتر و امثال آن که حلال است خوردن گوشت ایشان مثل بچه دان و ذکر و خصیه و پشم
و شاخ و زهره و سپرز و پی و حرام مغز و شیل و از داج و بول دان و خوردن بی اذن مردم از خانهای
ایشان سوای آنچه مستثنی شده و از دکاکین و از زراعت و نخلستان مگر بضرورت و شدت و در هر طعامی
که شبهه در آن باشد و صاحبش متهم بفسق و فجور باشد و چیز خوردن با شراب خوار و در مجلس
شراب نشستن و روزه خوردن در ماه رمضان بدون عذر شرعی مگر بتجویز نمودن طبیب حاذق اگرچه
کافر باشد و از طعامهای غصبی و دزدی و نجس و خوردن طعام و شراب و هوایی که در آن حرام باشد
با علم بآن و از طعامهای که قیمت بآن داده باشند از زر اهرار و عشاری و تمغاچی گری و داروغگی
و اجرت مهر شوق و خراج زیاده از رعایا گرفتن و از طعامی که ضعیفه و را نطلبیده باشد و از خوردن
ظروف طلا و نقره خالص اما در نقره با بریشم و بینه مخلوط باشد جایز است و از خوردن حیوانات
مرده و پرت شده از کوه و بام و در آب غرق شده و آنچه خفه کرده باشند و از ماهی که خود بخود مرده باشد
و یا او را ذبح کنند و یا بستم و زهر کشند و نیم خورده سباع و درندگان و آنچه باز و سگ کشته باشد
و هر حیوانی که بشمشیر و آلات او را زنند و پاره کنند و آنچه از گوسفند زنده و هر حلال گوشت
جدا شود مثل آنکه شمشیری بزنند و قدری از او جدا شود و هر حیوانی که بدون تزکیه و ذبح مرغان شکاری
کشته باشد و هر آبی کم از کر نجس و هر طعامی و شرابی دیگر روغن و شراب و سرکه و عرق و گلاب
و رب در آن موش یا حیوان دیگر مرده باشد و نجس شده باشد از اینها نخورند و بپاشند
و خوردن از دنبه و پیه حیوان ماکول اللحم مرده را یا روغن گرفته باشند و یا نان و میوه در میان نجاست
افتاده باشد و بآب نکشیده باشند نخورد و خوردن گوشت سگ و خوک و پوشیدن پوستهای
آنها و خوردن صید حرم در حالت احرام و محل بودن و دیگر از گناهان دزدی و سرقت است
دکیسه بری و نبش قبر کردن و کفن دزدی و بطرّاری و عیاری مالهای مردم را ربودن و بحیلهای
باطل خواه بعلانیه و خواه به پنهانی و قلابی گری کردن و غش در زر و زر ابنی و معادن وغیره کردن

دکم زدن

دکم زدن عیار زر متعارف و خرج کردن زری که سرب و مس باشد بعوض نقره و آب در شیر کردن در روغن و رب
و سرکه را جفتی و ممزوج گردانیدن اجناس مع الجنس پست تر از خود و فروختن و خریدن آنچه حرام باشد
موافق شرع مثل آلات دزدی از کمند وغیره و ازین قبیل است آب مردم را دزدیدن و خوردن
و وضو ساختن و غسل کردن یا در ملک و باغ خود کردن و در آرد و نان خاک و ریگ وغیره
داخل کردن و خیار و خربزه و گندم و جو و خرما وغیره دزدیدن و دیگر از گناهان احتکار است
و صاحب آن ملعون است و احتکار عبارت از آنست که گندم و جو و غلات اربعه و سایر حبوبات را
انبار کردن به نیت گران فروختن خواه بخرند و خواه از ملک خود بردارند و نگاه دارند و حبس
کنند و ازین ملعون تر کسی است که در سال قحط غلات را نفروشد بمسلمانان و خواه بکافران
و دیگر از گناهان فروختن اجناس است بجهت قیمت زیاده از نرخ گرفتن بدون سبب
و خریدن زر سرخ و قلب را خرج کردن بعوض رایج و حرام است برداشتن لقطه و آنچه بیابند از درهم
و دینار و اجناس و لباس کمتر از درهم را بعضی حلال میدانند و حرام است طلب و گدائی و کسب
نمودن و اگر چنین کنند روسیاه اند در دنیا و آخرت و ازین قبیل است قرض گرفتن و در مصرف
حرام صرف کردن و پس ندادن و انکار امانت و حقوق مردم کردن و خیانت در رود و آب مردم نمودن
و ساختن مکاتب دروغ و اسناد و نوشتجات و از مردم به بهانه تعزیه و عروسی چیزها گرفتن و پس
ندادن و مال دزدی خریدن و اجرت گرفتن برای تزویرات و حیلها و شهادت دروغ و جرح نمودن
شاهد در دعاوی و اجرت دادن بایشان برای ادای شهادت هر چند حق باشد و اجرت گرفتن
در واجبات میت از نماز و غسل دادن و قبر کندن و تلقین دادن و در حفر قبر بعضی تامل دارند
دیگر بنوعی و حیله گرفتن مال مردم و تضییع نمودن و غارت مال مسلمانان و اولاد سنیان و زنان
و فرزندان ایشان و دزدیدن اولاد اهل ذمه و هرچه که در امان باشند و از متمم اینست شوارع
و طرق قطع نمودن و سد کردن راههای قافله و عبور مسلمانان و چاههای آب را در بیابانها پر
کردن و اجساد حیوانات را زنده و کشته در آنجا انداختن و نجاست ریختن در آنها و قاذورات

حرمت ظلم (؟)

بیان احتکار

و حرمت گدائی

که کسی آب نتواند خورد و مانع آوردن غله است و متاع‌ها ساختن و سوختن زراعات و باغات و عمارات مسلمانان
و خراب کردن بنا و اشجار و مستأجر وجوه پادشاهی شدن مگر آنکه حلال باشد گرفتن از رعایا یا آنکه املاک خاصه
پادشاه باشد و این حکم دارد املاکی که پادشاه شریک باشد و پادشاه [illegible] صاحب میراث [illegible] متفرق شده
و یا آنکه دیگری شریک باشد و رسد الشرکا ندهد و دیگر از گناهان خیانت کردن در مال الشراکت
و مضاربه است و فروختن و خریدن بتان و چلیپا و تصاویر سایه‌دار و نرد و شطرنج و ساختن
این اشیا و خوردن طعام‌های اهل ذمه و ذبیحه ایشان مگر بضرورت و در وکالت طرف مدعی علیه را گرفتن
هرگاه ناحق باشد و قضا نکردن حق مدعی را و برداشتن ظروف و فرش از اماکن مشرفه و مقابر اولیا
الله و برداشتن سنگریزه‌ها از مسجد الحرام و ببلاد بعیده بردن و فروختن و خریدن قرآن و کتب
و ملک و باغ وقف‌ها و دزدیدن فرش مساجد و قرآن وقف را از مساجد بردن و نگاه داشتن و
بغیر موضع وقف نقل کردن و صرف کردن آلات و ابنیه مساجد را جای دیگر و فریب دادن مردم
بتعلیم فال و علم رمل و سحر و کیمیا و نوشتن دعاهای نامشروع برای مهر و محبت میان زنان و مردان
و خبر دادن از غیب و کهانت و دعوی کشف و کرامات نمودن و خیانت کردن در غنایم دار الحرب
که امام و نایب امام حصه نکرده باشد و دزدیدن اموال ابوین خود و فروختن فرزند خود و مادر
و پدر از او و دیگر از گناهان کم دادن کیل و ترازو و ذرع است و زیاده گرفتن و با دلال و کیال شریک
شدن و متاع زبون را بقیمت اعلا فروختن و بدسنگ دادن و اموال مردمان بشراکت
دلالان و فقیران و لوران و کردآنرا در خرید و فروخت نقصان رسانیدن و پارچه ربودن و خیانت
کردن زر و بطلا آری زر مردم را ربودن و برداشتن و گرفتن کرایه املاک غصبی و فریب دادن غلام و کنیز
و فرزندان مردم و یا دزدیدن ایشان و بدراه نمودن از جایی بجایی بردن و دزدیدن گاو و گوسفند
و دابه مردم را و بستن و پس ندادن و دیگر از گناهان قمار بازی است و هر سه بر دو چیز مگر تیر انداختن
و اسب دوانیدن مثل تیراندازیها که الحال قماربازان به بهانه قمار بازی میکنند و می‌برند و گرو بندی
در اسب و تیر حلال است موافق آنچه شارع فرموده است و قمار باز طفلان با گردکان و قاب این حکم دارد

و در لعبت

و در لعبت قمار است گرو بستن بسینه و بغان که باصطلاح الواط جناق می‌گویند و مثل اینست خربزه و هندوانه
و سنگ و کبنه غلطانیدن و بر آنها بردن و وزنه و طعام را بقدر معین خوردن و گرو در همه اینها
بستن و گرو بستن که فلان مسافت را بدوم و راه را بدوم و اینقدر بار را بدوش بردارم و یا سنگ را
بفلان مکان بیندازم و با فلان کار را بکنم و بفلان مکان تاریک شب بروم تنها و میخ بر زمین بکوبم
و بقبرستان بخوابم یا فلان خربزه و هندوانه را درست ببرم و از این بدتر ساختن آلات قمار است
و اجرت گرفتن از آلات قمار بازی قمارخانه و عمله قمارخانه و ضابطه حاصل قمارخانه و مستأجر
وجوهات سلطان شدن از منافع قمار و اعانت و رعایت قماربازان نمودن و مردمان را
بقمار باز داشتن و قرض دادن بقماربازان از برای قمار و بعنوان قمار مال مردم را بردن و سلام
کردن بر قمار باز و از طعام او خوردن و دیگر از گناهان قذف نمودن است و رمی زنان مؤمنه
و مردان مؤمن بزنا و لواطه یا مساحقه زنان با زنان و یا آنکه کسی بگوید که من زنا کردم بتو یا بگوید
که کون داده یا زناکاری و امثال این کلمات که دلالت بزنا و لواطه کند خواه بفاعل بودن
و خواه بمفعول بودن و یا بگوید بفرزند خود که تو فرزند من نیستی و یا بکسی گوید که تو ولد الزنایی
یا آنکه تو از زنا بهم رسیده و یا بگوید ای فرزند زانیه فحش با در داده است و اما گفتن دیوث و قرمساق
فحش نیست اما حاکم شرع او را تعزیری باید بکند و گفتن حرامزاده هرگاه غیر از معنی ولد الزنا
در عرف نفهمند فحش نیست اگرچه با اهل ذمه و کافر حربی بگویند و هر دشنامی که سبب تحقیر و استخفاف
باشد حکم فحش است و گفتن بمؤمن سگ و احمق و فاسق باش و [illegible] یا خایه یا کافر یا زندیق
یا مرتد یا فرزند اینها نیز از این اقسام است و اگر بکسی که مادرش کافره باشد یا کنیز باشد بگوید که ای پسر
زانیه یا بگوید که مادر تو زنا کار بود از این بدتر آنست که بزن و فرزند خود زنا کننده و قحبه و کون داده
و حریف [illegible] و مادر قحبه بگوید اگرچه جای متعارف شده است در اصفهان که اکثر مردمان خوب بیکدیگر
و با زن و فرزند خود اینها را میگویند و حد دارند بنحوی که میخواهند هر یک از این صفات را ثابت
کنند برایشان و بر پدران و بر پسران خود یا شاگردان خود میگویند که مار فته بودی از حریف و

وای در تجربه کون داده شب تنهای پیر کر خوابیده بودی و پسر به پدر میکوید پس کی از قرمساق هرزه جائی
نعوذ بالله من هذه الکلمات و ازین بدتر آنانند که بمادر و خواهر یکدیگر این را میکویند و دشنامها بیکدیگر
میدهند که با زن و مادر تو در فلان جا فلان کار کردم و یا میدانم که فلان کس با اقارب و محارم تو این
کار را کرده و کافرتر آنانی اند که دشنام بخدا و پیغمبر و امام و مذهب و ملت یکدیگر میدهند بلکه شنیع
تر ازین آنانکه میکویند که خدای ترا فلان کردم و پیغمبر و امامت چه کردم   کو بلاکو تا که آید بار دیگر
در جهان پاک سازد خلق عالم را خصوصا اصفهان   با وجود این سخنان باز دعوی تشیع
میکنند و یا آنکه سب مؤمنان صحابه کنند مثل سلمان و اباذر و مقداد و یا خوبان صحابه را به بدی
و بدان ایشان را به نیکی یاد مینمایند مثل اینست هجو کردن و لغز خواندن و کنایه بیکدیکر طعن
زدن و بالقاب و صفات ذمیمه یاد کردن و مدح ایشان برای نان کردن و کسانی که سزاوار مدح نباشند
ستایش کنند و شعرهای باطل خواندن و هجو شطبعی بیکدیکر دشنام دادن و عیب جوی مردمان کردن
و دشنام دادن بعلمای شیعه و لعنت کردن بایشان و غیبت کردن همه مؤمنان خاصه علمای
ربانی و مشایخ و بزرگان واجب الاحترام و درویشان صالح صاحبدلی و خفت دادن و قصد
اذیت و آزار ایشان نمودن و ازین زشت تر آنکه کاملان صحابه و خلص مؤمنان را لعنت کردن
و دروغ بستن بر اولیاء و راویان احادیث و بر مؤمنین و مؤمنات افترا و دروغ کفتن و منع است
بر غلام خود حرام زاده کفتن و ازین قبیل است حال قصه خوانان و مستمعان حکایات رستم
و فرامرز و برزو و سعد واف نهار محم و آتش پرستان و پهلوانان که نبوده اند اصلا
و نکرده اند کارها مثل آنچه میکویند فلان پهلوان در زمان شاه عباس رفت بترکستان
و پسر پادشاه را با تاج و تخت آورد و ابلهتر و سفیه تر کسانی اند که این حکایات را می نویسند
و نقل بدیکران مینمایند پس از حکایات لغو و دروغ قصص دزدان و شبروان و ناپاکان
و اقسام حرفهای باطل و دروغ را و اعجبا از جماعتی که نمازها و عبادتها را در ایام ماه مبارک
رمضان و شبهای آن و سایر ایام ترک کنند و حاضر شوند در مجلس قصه حمزه و رستم و پهلوانان

و بلاد کار بخبر میکنند آنانکه این حکایات را ضبط مینمایند و میخوانند و مینویسند کتابها مثل این قصه را و از حج
او میخوانند و همچنین است خواندن کتب اهل ضلالت مثل یهود و مجوس و سایر زنادقه و ملاحده و اهل بدعت
و ضلالت و نگاه داشتن کتب سنیان و خوارج و زیدیه و غلاة و مجسمه و مشبهه مگر از برای حجت
و رد ایشان و تهمت زدن بر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که برادر شی گفت که مرا نوش
و اسم خود را فشم گذاشت و با پهلوانان پادشاه بهر کشتی گرفت و دیگر هفتاد مرتبه با نصیر را
آنحضرت کشت و زنده کرد و نصیر گفت تو خدایی و آخر خداوند عالمیان فرمود که یا علی کل عالم بنده من اند
کو نصیر بندۀ تو باشد و تو خدای او باشی امثال این کفر نعوذ بالله من غضب الله و من
الضلالة بعد الهدایة و شاهزاده محمد حنیفه فلان کبر را کشت و فلان قلعه را گرفت و دختر
فلان کبر با چند هزار لشکر آمد بگرفتن مدینه و والی این قلعهای که در حوالی مدینه بودند کبر در
ایران نبودند در مدینه محمد حنیفه این کار را کی کرد و امیر المؤمنین علی علیه السلام این همه کارها کی
کرد و جنگها کرد و این همه کبران و پادشاهان کی لشکر بمدینه آوردند و دیگر از گناهان لواط
و آن ایقاب نمودن حشفه است یا تمام آن در دبر مردی یا پسران خواه آن مفعول مؤمن
باشد و خواه کافر و خواه سنی و خواه بعد احتلام و خواه پیش خود خواه مفعول راضی باشد و خواه مجبور
و خواه مکره و خواه آزاد و خواه مرده و خواه زنده و خواه مجنون و خواه خصی و خواه زن و خواه
دختر بیکانه باشد و این شق آخر را بعضی داخل زنا گرفته اند خواه در خواب و خواه در بیداری و خواه
مریض و خواه صحیح و متمم اینست بوسیدن پسران بشهوت و ذکر در میان ران و بدن ایشان
مالیدن و در بغل خود خوابانیدن و برهنه در زیر یک لحاف بودن و دست بازی کردن و دست
بعورت ایشان مالیدن و خوردن اجرت لواط و بردن پسران بجاهای دیکر و لواط کنند
و نگاه کردن بر پسران بشهوت و در حدیث است که من نظر بغلام بشهوة فکانما
قتل علی بن ابی طالب ستین مرة یعنی هر کس نظر کند به پسری بشهوة و خواهش حیوانی است
که شصت مرتبه علی علیه السلام را کشته باشد و داخل در اینست استمنا کردن یعنی جلق زدن و بیرون

آوردن منی به هر نحوی که باشد خواه بدست مالیدن و خواه در عقب زنان و یا پسران خواه بالغ و خواه نابالغ
خواه بنده و خواه آزاد و در شمار این گناه داخل است وطی کردن بهایم و حیوانات حلال گوشت و حرام
گوشت و مسوخات و وطی با موات حکم زندگان دارد و دیگر از گناهان مساحقه است و آن عبارت
است از طبق زدن زنان با یکدیگر خواه باکره باشند و خواه ثیبه و خواه محصنه و همچنین است حال دو زن
برهنه در زیر یک لحاف و یک جا با یکدیگر خوابیدن و دیگر از گناهان غنا و سرود خواندن است و نواختن
سازها و عرب هر سازی را که از چوب سازند عود میگویند مثل طنبور و چنگ و قانون و کمانچه و
چارتار و موسیقار و امثال اینها و زدن نار و سرنا و دهل نواختن و سنج زدن و کوس نواختن
و کرنا و نفیر و طنبک و دایره زدن و بقصد غنا دست بر هم زدن و پا کوفتن و سماع و رقص کردن
و قرائت با نغم و صوت بسیار بلند و تحریر و مقام خواندن لا بالصوت حزین و حسن بخوانند و در این
حکم مستثنی کرده اند خواندن مرثیه حضرت امام حسین علیه السلام را و حدی که اعراب بادیه نشین
از برای شتران تر میخوانند که راه روند و توجه کردن آنچه در باب میت حق گویند و دف زدن و عروسی و
خواندن زنان در مقامی که آواز ایشان را مردان نشنوند و مردان ایشان را نه بینند و ملا
ایشان را اجله بشنوند بعضی جا نیز میدانند اما فقیر آنرا نیز فتوی نمیدهد و ازین قبیل است رقصیدن
مردان در زنان و پسران در مجالس و تقلید و مسخرگی و عورت خود را ببهانه مکشوف نمودن و سازنده
سازها و خریدار و فروشنده و دلال آن نیز در گناه شریک است و خوردن اجرت ساز سحت است
و همچنین است حال کسی که مردمان را بسبب خود لهو کند مایل بلهو و باطل و معصیت دلیر گرداند
و بدایت خندیدن بقهقهه و نعره و سر و پای برهنه و سینه چاک بدون ضرورت با فسق گردیدن
و احتراز نکردن از نجاسات و زمین نجس و از بول و غایط طهارت نگرفتن و نجس و جنب
و با کفش نجس و پای نجس داخل مساجد شدن و جنب و حایض در مساجد درنگ کردن و تعلیم
دادن علم موسیقی و شطرنج و سازها و غنا و رقص و ساختن تصنیفات مثل یا للی و تعلیم نمودن
فنون زنا و لواطه و راهنمایی کردن بانواع فسق و فجور و دیگر از گناهان بهتان است بر مومنان

و غیبت

و غیبت نمودن و افشا نمودن عیوب مومنان و ذخیره کردن بد بهار ایشان و تجسس نمودن احوال مومنان
که روز پس گویند و آنرا سر شکست کنند و اظهار شماتت نمایند در بلا و اذیت و مصیبتی که بمومن رسیده
باشد و اعظم گناهان افترا و دروغ بستن بر خدا و رسول و انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم است و احادیث
دروغ بر ایشان بستن و عیوب و صفات رذیله خود را بدیگران ساختن با آنکه تواند از خود دفع کردن
و ارادت نمای و رجا مسلمانان کردن و دروغ نوشتن و گفتن شهادت دروغ دادن و کتمان شهادت
نمودن و بر عکس برای جلب نفع و ازین بدتر نزد حاکمان و قاضیان در نسیان رفتن که حق را
باطل کنند و از همه عظیم ترهای عالمان است که بخلاف حکم خدا و رسول و ائمه و شرع و مذهب عمل کنند
و طرف ناحق بگیرند و دعوی باطل را مشروع کنند بخلاف ما انزل الله فتوی دهند و عمل نمایند و در حکم الله
رعایت اهل حکم و مالداران دنیا و اغنیا و صاحبان جاه و اعتبار نمایند و در نزد امیران و سلاطین
و دولتمندان تملق کنند و سجده برای ایشان نمایند و وظیفه و سیورغال و انعام مطالب دنیوی
و بدون استحقاق طلب کردن و مطالب صله و جایزه و مقرری از اغنیا بودن و ازین بدتر تاخیر
نمودن حدود الله است هر گاه فقیه عادل و امامی که ایمن باشد اجرای آن نکنند و دیگر از گناهان
سوگند دروغ خوردن و سوگند دادن و ازین بدتر حالی است که قسم بغیر ذات الله بخورند
و قسمها بر نجس کنندیده میخورند چنانکه متعارف است که میگویند بجان تو قسم و مرگ مرا
ببینی و بسر تو قسم و یا بسر سبیل مردانگی تو قسم و به سر آقا قسم و بجان میرزا و نمک فلان و بحق
این شارع و بیت الله و بسر دستگاه قسم و کشته ترا ببینم و سر ترا بریده ام و ازین خرافات
و مثل اینست حال کسی که خلاف نذر و عهد و یمین و وعده خود بکند و یا ترک مجامعت بیست
زن خود کند و ترک معاشرت با زنان خود نماید و زنها اختیار نماید و یا بدون استحقاق زن خود را
طلاق دهد و ازین عظیم تر آنست که نفقه و کسوه بعیال و واجب النفقه خود ندهد و ایشان را ضایع
و محتاج بگذارد خصوصا وقتی که بسفر رود و مهر و تملیکات ایشان را اگر مستطیع و موجود باشد
و ازین زشت تر آنکه خود بهتر خورد و پوشد و بواجب النفقه و عیالان خود پست تر خوراند و پوشاند

این است
و بنده بسببی که در ذمت او باشد و تواند که آزاد کند آزاد نکند و از این قبیل است حال آنانکه حق الناس بر ذمت
دارا اینکنند و از جمله گناهان است جزع و شکوه نمودن در مصیبت و بی‌صبری کردن و در مصیبت پیرهن
جامه دریدن و غیر را از هوش انداختن و کج خلقی نمودن و غضب کردن بر مردمان و آشتی نکردن بعد از
سه روز اگر با برادر مؤمن خود جنگ کرده باشد و ملک وقف مسجد و قبرستان را داخل خانه کردن
و یا خانه ساختن در قبرستان و مسجد را خانه کردن و وضو ساختن از آب نجس و غصبی و با جامه نجس
و پوست غیر ماکول اللحم نماز کردن و اهل ذمه را هرگاه در شرایط ذمه باقی باشند ببندگی گرفتن و ضیافت
ربا و بریدن یکدیگر برای جلب نفع و ربا رفتن و بتعزیه نیز برای ربا رفتن و رسم تعارف و بخل را ترک
نمودن و اهانت و بیحرمتی به پیران نمودن و در بیماری اضطراب نمودن و شکوه خدا کردن
و همچنین اغلف بودن و بی‌ختنه نماز کردن و حج کردن و دیگر از گناهان آنست که غیور نباشد
و زن و ناموس خود را از نامحرمان پنهان ندارد و پروا نکند از رفتن زنان و محرمان او در نزد بیگانگان
و حرف زدن زنان با بیگانگان بدون ضرورت و سر و سینه باز نمودن ایشان و دف زدن و
خوانندگی کردن و خندان از خانه بیرون رفتن ببهانه خانه خاله و زیارتگاه و تغافل کردن
شوهران و دیگر از گناهان دعاوی و مخاصمات و مطالبات خود را نزد حکام جابر بردن
و ملتجی بحاکم و عسس و داروغه شدن و محصل از برای مردمان تعیین کردن و به بند و بلا انداختن
بندگان خدا را و ضرر نمودن بایشان و بدتر از این کسی است که تقرب میجوید بسلاطین و بزرگان
و بملازمت ایشان نمودن برای اعتبار خود و حمایت نمودن ایشان و اذیت رسانیدن
بمسلمانان و خدمات ایشان را ترجیح دادن بعبادت خالق و ملازمت فاسقان و ظالمان بدون
ضرورت و معاشرت و اتحاد و دوستی نمودن با دشمنان خدا و رسول و ائمه هدی مثل منافقان
و مشرکان و کافران و یهود و ترسا و مجوس و هندوان و سنیان لعین بدون ضرورت
و معاشرت و دوستی کردن با ایشان بیزار شدن از خدا و رسول است مثل اینست کسانیکه ادعای
بهلولی و لوطی گری میکنند و خلق الله را بیرنجانند و می‌کشند و رشوه میگیرند و مال مردم را

می برند

می برند و انواع فسق میکنند برای شهرت نه منظور شجاعت و جهها باشد و دیگر از گناهان جبر
و تعدی بزیردستان و حواله کردن زیاده از حق خود و حق سلطان بر ایشان و پا زدن بمحاسبات
رعایا و زیردستان و مستاجران و کارکنان خود و رسیدن بمحاسبات رعایا و زیردستان
و مستاجران و کارکنان خود و دیگر از گناهان حسد بردن برادران مؤمن است و کینه او را
در دل نگاه داشتن و نفاق و فتنه و فساد و سخن چینی و شرارت و طلب جاه و منصب نمودن و رئیس
شدن و اوستاکاری اصناف و خراج زیاده گرفتن و قابض شدن و کدخدای محله اختیار نمودن
و اسراف و تبذیر نمودن خواه بمال خود باشد و خواه بمال مردمان و خرج کردن مال خود در مصرف
حرام و ساختن خانها زیاده از جای خود و از زی خود بدر رفتن و لباسهای که مناسب جای او نباشد
پوشیدن و بمال حرام حج کردن و خیرات و تصدق نمودن در بلاد اسلام بدون ضرورت
و بطریق کفار و فساق لباس پوشیدن و گشتن و نشستن در مجالس بطریق جباران و صرف
از شبهت و حرام و طعامهای اعادی دین خوردن و اعانت ظالمان و کافران نمودن از برای
دنیا و همسایه را آزار نمودن و رد کردن سایل و گرفتن شوارع مسلمانان و رد کردن مهمان اگرچه کافر
باشند و بیرون کردن بیوه زنان را از خانه و مقام خود بجهت درنگ نیدن ایشان را و جا ندادن
بایشان و رعایت نکردن علمای دینیه و فقرای مؤمنان مواسات نکردن اموال خود با فقرا
مسلمانان و رد کردن حوایج نیکان و برهم زدن پیوند و مطالب صالحان و سعی نکردن در مطالب
و حوایج مؤمنان و اعانت نمودن ضعیفان و مظلومان و قرض ندادن مؤمنان و بیچارگان
و بی زدن غلامان و کنیزان و مردمان و دادن مال خود بکافران و فاسقان و وقف کردن بر
کلیسیا و معابد یهودان و آتشکده مجوس و وظیفه دادن و انعام کردن بر دشمنان دین مگر آنکه
صلاح مؤمنان در آن باشد و از همه خطاها و معاصی بدتر عدالت نکردن با رعایا و زیردستان است
و سعی نکردن در اطفای فتنه و دفع شر ایشان است و تکلیف امور شاقه بر خلق الله کردن خصوصاً با غلامان
و کنیزان و فرزندان خود و تاخیر کردن تزویج ایشان تا وقتی که بزنا افتند و غلامان را در میان

زن و فرزندان سر دادن تا وقتی که بالغ شوند و تربیت نکردن ایشان و کفران حقوق خلق و خدا نمودن
خصوصاً زنان در خانهای شوهران خیانت و دزدی و زنا نمودن و فرزندان زنا را بشوهران ملحق ساختن
و بیرون رفتن از خانها بی اذن شوهر و زینت و صورت خود را از نامحرم نپوشیدن و اجتناب از حرام
نکردن و خود را بدیگران نمودن و بجنس و جنب و حایض گشتن و بشوهران خود دشنام دادن و زیاده
از استطاعت شوهر چیزی طلب کردن و در مرگ شوهران رو خراشیدن و مو بریدن و گیسوان و چیدن
و بر رو زدن و جامه بر تن دریدن و ناز کردن شوهران از مقاربت کردن و در حرف زدن تامل نمودن
مردان و زنان و بحرف دیگران خانها خراب کردن و مردمان را بجنگ انداختن و باعث قتل نفس
محترم شدن و دیگر قرمساقی نمودن و زنان و پسران را بفعل حرام باز داشتن و گرفتن اجرت قرمساقی
و از همه بدتر مردمان را بر خود کشیدن و این را علت ابنه میگویند مشهور است که فاروق
سنیان و حجاج بن یوسف ثقفی علیهما اللعنه این گونه داء داشتند و بعضی گویند واضع علت
مذکور عمر ملعون است و دیگر استخفاف و تهاون نمودن در امور واجبی و سنتی است و هر که از مردان
موی سر بگذارند و تربیت نکنند و وقت نماید حق تعالی در قبرها فرق او را با ره آتش بشکافد
و دیگر فروختن حربه است بکفار و راهنمائی نمودن ایشان است بر خرابی ولایت مسلمانان
و در این وقت مسموع شد از جمعی ثقه که حاکم سیستان و طبس و اکثر عاملان خراسان با اوزبک و بلوچ
لعنة الله علیهم رفیق و شریکند در غارت کردن مؤمنان و شیعیان و دیگر از گناهان با امانت
خریدن اشیا است برای برادران خود و زیاده حساب کردن و امانتی اگر در نزد ایشان باشد
خیانت کردن و بدل کردن بجنس و مثل آن و تسخیر و مناظره بندگان خدا را بیمار کردن
و بپادشاه خود عاصی شدن و سرکشی نمودن و خود را بمهلکه انداختن و جامهای بلند پوشیدن
و استکبار و اصرار در گناهان صغیره نمودن و گل خوردن بغیر خاک کربلا علی ساکنها الصلوة والسلام
و در عبادت کسی را شریک کردن مثل آب وضو را بدون ضرورت دیگری بر او بریزد و او بشوید و از راه
نخوت و تکبر سلام نکردن و از اسباب خود چیزی بعاریه بهمسایگان و فقیران ندادن و صلوات
نوشتادن

نوشتادن هرگاه نام پیغمبر صلی الله علیه وآله مذکور میشود و تبرا نکردن بدشمنان خدا و رسول و ائمه علیهم السلام
چون ابی بکر و عمر و عثمان و یزید و معاویه لعنة الله علیهم و اتباع ایشان و منع نمودن حیوانات را
از آب خوردن در مواضعی که متعلق بایشان باشد و دیگر از گناهان خود را داخل نسب کردن است
و گفتن که سیدم یا از نسب بیرون کردن و نگرفتن خمس و زکوة هرگاه مستحق باشند و استنجا نمودن
بکاغذی که در آن نام خدا یا آیات قرآن یا احادیث یا اسامی ائمه علیهم السلام و انبیاء کرام و ملائکه
مقربین باشد و اگر از روی استخفاف بکند کافر میشود و اعظم گناهان قطع رحم است و او آنست
که برای دولت خود و خواهران خویشان از خود دور کنی و راه بخانه خود ندهی و اعانت ایشان نکنی
و از دولت تو ایشان محروم باشند و نان و سوزه تر انه ببینند و دختر بایشان ندهی برای آنکه تو غنی
و مالداری و عار داری پیوند بایشان و بهروی خود نیاوری که ایشان کی خویش منند و چرا نیند
بلکه انکار میکنی و در جاهای اظهار نمایی که این جماعت کی خویش منند بلکه در مردن وصیت نکنی
که چیزی بایشان بدهند البته قطع کننده رحم بوی بهشت را نمیشنوند و سخت ترین معصیت آن
است که قطع رحم با برادران و خواهران خود کنی و ایشان را از خود دور گردانی و راه بخود ندهی
و مواسات بایشان ننمایی و هرگاه محتاج باشند نفقه و کسوه ایشان ندهی دیگر از اعظم گناهان
ترک عبادات و فرایض است خواه کل و خواه بعض و انکار بعض از ضروریات دینی نمودن
باستدلالات بدلایل واهی پوچ مثل آیات و احادیث بر وجوب عینی نماز جمعه جایی میکنند نه بر وجوب عینی جمعه
و درست و با زنند و گاهی گویند که واجب تخییریست و گاهی گویند افضل فردین در تخییر جمعه است
و نکنند در این وقت شنیدیم که فاضلی فرموده است که افضل الفردین الجمعة و ترکه احوط و نعم ما استیم
که این را از کجا می گویند و گاهی میگویند که اگر جمعه واجب است چرا فلان ملا و فلان آخوند نمیکند
و ابن ادریس و ابن عقیل و ملا خلیل قزوینی حرام میدانند مانند حرام میدانیم غرض تارک جمعه منافق است
والسلام و از گناهان نقیبه عمل قوم لوط است و بعضی از آن عمل اکرم مکروه است اما در تحت
محرمات بیان می شود آن است که این اعمال ملکه ایشان است فخر و مباهات مینمایند مثل خروس بازی

و کبوتر پرانی و کاو جنگی و قوچ بازی و کمان گلوله انداختن و تفنگ انداختن و میخ بر زمین کوبیدن بشکل
درهم برای استهزای مردم و ریش خند نمودن یکدیگر را و از نی شیشه بستن از عقب مردمان صفیر زدن و ریش
تراشیدن و سبیل گذاشتن و کپنک پوشیدن برای تخته و قمار بازی بقاب دکوله و گنجفه و طنبک زدن
و کلاه نمد بر سر گذاشتن و لباس برنگ آتش پوشیدن مثل شتری و ماهتابی و پیراهن کبری و تنبان
کردی پوشیدن و از انگشت ریگ بر مردکان زدن و زنگوله و دم روباه بر کلاه بستن و کولها جنبانیدن
و معرکه گیری کردن و مسخرگی نمودن و ازین قبیل است حال جماعتی که از طلب علم و معرفة الله دست
بر میدارند و شاه پوشی و قلندری را اختیار میکنند و منتشها در دست میگیرند و در دنیا میگردند
شب و روز و بعضی زنگ و زنجیر بر خود می بندند و میگویند ما درویشانیم و بر پهلو داغ
میکنند زیرا که این اعمال همه موافق شرع خدا نیست و مذموم است جریده بدست گرفتن
و پوست پوشیدن و با کوچک ابدال گردیدن و شارع نفرموده که درویش باید کتاب فال نام
صورت دار داشته باشد و از زبان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از نقش صورت جامه
و مربع فال بگریزید نعوذ بالله من الخذلان و دیگر از گناهان زدن و بستن و حبس کردن و
لطمه زدن و نهیب دادن مؤمنان را بناحق و در ضمن اینست عمل سحر دیده و مساخره و افسون
خواندن و حیله گری و گره بندی و عقد الذکر و عمل عداوت زن و شوهر را از هم جدا کردن و عمل محبت
کردن و حرام را بحرام رسانیدن و زنان را بوسیب کول زدن و دعاها را الکرمی نوشتن و آواره
کردن مردمان از خانه‌ها و خاک قبرستان و قبر گشته برای تو نیق و عداوت بخانهای مؤمنان
ریختن و دعای سیفی از برای قتل مؤمن خواندن و بعلم رمل ضرر از غیب دادن و تسخیر جن کردن هر چند
دانند که این محال است و در ذکر وقت مثل حراقی بر جستن و نعره زدن و غلطیدن و آه کشیدن
و چرخ زدن بلکه ذکر کردن نه چنین است باید از روی خلوص عقیدت و خضوع و خشوع بعد از
آنکه عظمت الهی را دانسته اند و را بسکینت و افتادگی یاد کنند نه پهلوانی و زور بازو کردن نمیدانیم مشایخ
این سلسله باین طریق بوده اند و در ذکر و فکر عبادت یا این لوطیها این را از کجا پیدا کرده اند و دیگر آنکه

جهال این طایفه میکنند شیادی و زراقی و سالوسی و ریا و فریب دادن مردمان و دست از کسب و کار خود
برداشتن ابن الهامانه دعوی نمودن بپران جاهل ایشان از کشف و کرامات که اصلا مربوط بمبدا اندازند و
نبسته شد و حق و باطل از هم جدا نکرده اند و نمیدانند که ایمان چیست و معرفت و سلوک و ورع و ریاضت
چیست بلکه تهذیب اخلاق و تصفیه باطن از صفتهای رذیله ذمیمه و مجاهده با نفس نکرده اند و ادعای ایشان
مخصوص جهل است و باید که توبه نمایند مشکلتر اینست که بعضی از ایشان از آسمان خبر میدهند و مدعی
آنند که اکثر مشایخ ایشان باسمان رفته اند و با خدا حرف زده اند و صحبت داشته اند گفتن این اقوال
بدعت است و همچنین که من بدعا فلان را کشتم و زدم و منصب دادم و عزل کردم و از باطن خود خبر میدهند و دیگر
از گناهان طلب کردن چیزی است از خلایق بدون استحقاق و خود را فقیر نمودن و بطریق غنی و شکوه
خدا نمودن و پی کسب و کار و معیشت نرفتن و نالیدن و گفتن که دیشب بی شام خوابیدیم و ما فقیریم
و چیزی نداریم و قادر بر کسب باشند و نکنند و از همه بدتر آنانند که دعای ایشان نگذارد که حرفت
و صنعت اختیار کنند و خود را عظیم المرتبه دانند و توکل بر خود بندند و گویند که هر چه خدا
میخواهد میخوریم این علامت بد ردلیت و هر که غیور نیست و حمیت ندارد گناه کار است دیگر از
گناهان حرص است و جمع کردن ملک و مال و مستغلات و شتر و کاو و کوسفند و نود تومان کردن برای
دیگری که بعد از او بخورند و بدتر ازین طایفه کسانی اند که نمیخورند و نمی پوشند و اظهار نعمت حق تعالی
نمیکنند هر نعمتی که خداوند عالمیان بایشان عطا کرده باشد و چنین خود را وانمایند که اصلا حق
تعالی منتی و نعمتی ندارد و لباسهای خشن و درشت از راه امساک می پوشند و اگر کوئی بایشان
که چرا چنین میکنی نمیخوری و نمیپوشی کوید که دنیا فانیست و از همه خود بدر می رویم و ما چیزی داریم
دروغ میگویند اینها دشمنان خدا اند از راه خست و دنائت اینها را حکم کنند و اطعام نمیکنند بر مؤمنان
و مسلمانان و محروم اند از دولت ایشان فقرا و صلحا و همسایگان و خویشان و عیالانش و دیگر
از گناهان ندادن حق بندگان و ملازمان است و اجرت عمله و فعله و کارکنان و دیگر از گناهان
حبس نمودن مال الله و الرسول و الامام است و حقوق بندگان خدا که بر مال اینکس واجب شده

و تصدقات که بر او لازم شده و وفا بعهدها و وعدها نکردن و اعانت محتاج ننمودن و چیزی ندادن و باطل
و قرض گرفتن و پس ندادن و دیگر از گناهان اعرابی شدن بعد از هجرة است یعنی آنکه کسی در خدمت پیغمبر
یا امام آمد از بادیه و قری و امصار و دیگر برگشت و رفت و در خدمت امام نماند و یا آنکه مدتی در شهرستانها
تنها بوده باشد طلب مسایل دین کرده باز برود به بیابان و دهات و در آنجا سکنی نماید و با ایشان
معاشرت نماید و هدایت قوم خود ننماید و شیطان وسوسه کند چند بکاری و بجای نرسیدی
الحال دست بردار و پی کار دیگر برو و طلب کردن روزی واجب تر است و دیگر از گناهان طلب نکردن
معرفة الله و معرفة الرسول والامام و ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و اقرار ننمودن بانبیاء سابق
علی نبینا و علیهم السلام و ترک تحصیل مسایل واجبات اصول دین تماما بدلایل عقلی و قدری نقلی نه
تقلیدی و استماعی ناکرده تحقیق بلکه در اصول جد و جهد و کسب باید و در فروع بعضی از مسایل آنرا
تقلیدی ضبط باید کرد و دیگر تحقیق ننمودن دلایل و مسایل ضروری احوال مبدء و معاد و حشر
و نشر و قیامت و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ و حکمت و عدل و آنچه متعلق باین ابواب است
و به هیچ وجه در قیامت عذر او نمیشنوند که در جواب گویند که ما را فرصت نبود یا کار ما ضرور
بود و تحصیل روزی میکردیم و یا دکان داری و شاگردی میکردیم و نباید که چون حشرات الارض
و خران در دنیا کردند که علف خورند و سرگین اندازند و عاقبت بمیرند مردن جاهلیت نعوذ بالله
من الخذلان و دیگر از گناهان نومید شدن از رحمتهای الهی است و گناهان خود عظیم شمردن
و توبه نکردن و بدترین گناهان آنکه خلایق را مسبب الاسباب و قاضی الحاجات خود میدانند
و ملجاء با ایشان می شوند و گفتن که کار ما را فلان میسازد و یا به پیش او ساخته می شود و اگر
مطلبی از ایشان بعمل آید از خدا ندانند و از همه گناهان عظیم تر و بدتر حمیت جاهلیت و عصبیت
است که در اغراض باطله دنیوی بکار می برند و بجدا عاصی و کافر میشوند و از رحمتهای الهی دور
میشوند و از ایمان و اسلام بیرون می روند و دانسته جهنم را اختیار میکنند و آن تعصب
نعمة الله و حیدر است که در ایران ابلیس ملعون بهم رسانیده و خلق را متابعت خود خوانده

وایشان

و ایشان اجابت نموده در اقلیم دیگر این بدعت نمیباشد و هر سال و هر روز چند هزار نفس را می کشند
و بی ناموسی میکنند و خرابیها می رسانند و جرایمها میدهند خصوصا در ایام عاشورا و ماه محرم با وجود
آنکه اگر از این نادانان پرسی که نعمة الله و حیدر کیستند نمیدانند که کیها بوده اند یا شیخ مؤمن و شیعه
بودند یا کافر و سنی با وجود پیروی و مریدی دشنام بایشان میدهند بلکه به بزرگان دین که نام ایشانرا
بردن گناه عظیم است ناسزا میگویند و پادشاه بیچاره بایشی فکری افتد که این را برطرف کند
خداوند عالمیان امیر طهمورث را برساند تا جهان را از لوث جسد پلید این فاجران پاک کند و این
فتنه را فرونشاند و نام نعمة الله و حیدر را از جهان برطرف کند بمحمد و آله الامجاد و دیگر از گناهان
غافل بودن از غضب خداوند عالمیان است و اصرار نمودن بگناهان و معاصی و مغرور شدن بشفاعت
ائمه علیهم السلام و خایف نبودن از خدا و بکرم او غره شدن و دیگر از گناهان عقوق والدین است
اگرچه کافر و ناصبی و سنی و ملحد و بدمذهب باشند که رعایت و ادب و حرمت و تعظیم ایشان و اجب است
و اطاعت ایشان را با طاعت خود مقرون کرده است که اگر کسی از ابتدای آفرینش عالم تا روز قیامت
همیشه مطیع خدا و رسول و قایم اللیل و صایم النهار بلکه بمنزله رسول و پیغمبر باشد و نافرمانی خدا هرگز نکرده
باشد و والدین او ازو رضا نباشند البته بجهنم میرود و اقل عاق شدن اف گفتن است برروی ایشان
چه جای آنکه بزنند و بکشند و چیزی بایشان ندهند و ایشانرا ضایع و بیچاره بگذارند و بوی بهشت
که از پانصد ساله راه می رود بمشامش نرسد و متمم آنست رعایت نکردن برادران و بزرگان خود خصوصا
عم و خاله و برادران هرگاه چیزی نخواهند و اگر بیرون باشند و بسبب فقر و بینوایی بمعصیت و زنا
افتند و در باشی ببر رعایت و ادای نفقه و کسوه و قرض ایشان ننمایند در نزد خدا گناهکار
و دیگر از گناهان نفرین کردن با برادران خود است و دشنام دادن و لعنت کردن هرگاه مؤمن
باشند و دیگر ضابطه و جوهات سلطان شدن مثل داروغگی و کیالی و دلالی و وجوهات
تنباکو و مرسومی و مراعی و کلانتری و احداث و دارو غگی و غیر محرمات و از این بدتر و ملعون تر کسی است
که بدعتی در دین یا دنیا کنند و چیزی که نبوده باشد بهم رسانند و خراج یا و گذارند و یا از برای سلطان

انتفاع حرام بهم رسانند و بر رعایا چیزی قرار دهد که نبوده باشد یا بر اراضی اموات و معادن و جبایه چیزی بیفزاید
چنین کسی اهل بدعت و ملعون است و دیگر از گناهان سوختن نان و در نجاست انداختن و پا زدن
و در زیر پا انداختن و با نجاست نوشتن قرآن است و اسماء الله مثل خوان و غیره که اگر از روی استخفاف
باشد کافر میشود و همچنین احادیث اهلبیت رسالت و علوم دینیه و مسایل شرعی و کتب شیعه
و لوحهٔ عاشوره و اسماء الهی و انبیاء و ائمه علیهم السلام این حکم دارد مثل اینست خواندن دعا بطریق
مجوس و یهود و نصاری و مناظر هندوان و آنچه مخالفین موضوع نموده اند از دعاهای غیر ماثوره و اعتقاد
کردن بسحر و کهانت و علم رمل و نجوم و کیمیا و اوقات با آنها صرف نمودن از علم و معرفت و طاعات
باز میمانند و اوقات باطل میشود و اگر تصدیق ایشان نمایند بیزار شده است از آنچه نازل شده است
بر محمد ص و قبل ازین اشاره بآن شد و دیگر از گناهان گفتن سخنانیست که آدمی را بهواهای
نفسانی اندازند مثل تعریف زنان و پسران کردن که چنین و چنین است و آن کس مایل شود
و دیگر از گناهان سر بر تراشیدن حکام است زنان را هر چند گناه کار باشند و بر الاغ نشانیدن
و سر برهنه و بیچادر ایشان را شهرت دادن و طبابت کردن کسی که حاذق نباشد و حکمت علمی
و عملی را ندانند و بعوض سنت پیغمبر ص در سلام کردن مثل قلندران و لولیان هم عشق بزنند
و مثل عربان یاهو گفتن اگر این لفظ را از سلام بدل دانند و یا بگویند سلام علیک یا سلام علیک
یا سامی یا سلومی و یا سلام مالی و در یکدیگر و بقبله و پشت بقبله بول کردن و جماع و سنگ انداختن
بجاهای مردمان و از سوراخ بام نظر کردن بزنان اجنبیه و داخل شدن حایض و نفاس و جنب
و کافر در مشاهد انبیاء عظام و عمدا و غیر از اضطرار مسجد و روزه بعمل آوردن و بنر نیتی لهجه
و جنب و خوردن معجون و مرکبات و چیزی که در آن حرام داخل شده باشد و خواب دروغ گفتن
و قصه دروغ گفتن و گوش دادن بسخن آنانی که راضی نباشند که ایشان بشنوند و طمع نمودن امیران
و بزرگان برای طمع و نگاه داشتن سموم قاتل و درندگان و موذیان و خصی کردن و مجبوب ساختن
مردان و پوشیدن مردان لباس زنان و بر عکس و ساختن زینت از برای مردان و نقش کردن

رو

روی زنان و زینت مساجد و مصاحف بطلا و دوستی کردن با عاملان عمل قبیح و جا دادن فاسقان و قاتلان
و دزدان و کبوتربازان و سوگیران و مقلدان و ذوقالان در سرا و منزل خود و فتوی دادن هر چند حق باشد
اگر اهلیت فتوی نداشته باشد و اجرت گرفتن تعلیم و تلقین دین و شرایع و فنون و نماز جمعه و جماعت
و واجبات میت و نماز نکردن بر میت و حاضر نشدن بجنازهٔ میت مؤمن هرگاه منحصر باینکس باشد
و دیگری نباشد و با توانایی بمدد امام نیامدن و گریختن از جنگی که با امام باشد و با نایب امام و پشت بدشمن
کردن مگر آنکه برگردد و معصیت امام نمودن باقوال و افعال ایشان و بتندی و بی ادبی و بیحیایی با امام
حرف زدن و انکار بعض از ضروریات دین خواه اصول و خواه فروع نمودن و هرگاه قادر بر اجرای
امر معروف و نهی از منکر باشد ننمودن و بقیهٔ عمل قوم لوط آنست پاره کاغذ بهوا کردن و ریسمان
بازی و شطرنج و امثال آن و قلندر شدن و برای شهرت حربه در میان بستن و صورت سایه دار ساختن
و تراشیدن گوی و شطرنج و گنجفه ساختن برای قمار و آلت دزدی و شب روی و طراری و ساختن داروی
بیهوشی و ساختن ظروف و اوانی برای شراب و بوزه و رفتن بقبرستان و خندیدن در آن مکان
و مجلس عالمان و مشاهد مشرفه و در نزد حاضر شدن بجنازه و در مواضع معین بقصد دیدن زنان
رفتن یا پسران و یا در سر راه ایشان نشستن بقصد دیدن و کشیدن هیزم از خر و الاغ مردم و بر
داشتن خیار و خربزه و سایر بقولات و کشمش و خرماها از جوالها بعنوان متعارف که راهدار
و تپاندار و غیره چاشتی بر میدارند مگر برضای صاحب و دیگر از بقیهٔ عمل قوم لوط آنست که اسراف
کردن باتش بازی و چراغان کردن و ندادن علف بدواب متعلقه بایشان عمداً اگر چه گرسنه باشند
بنحوی که تلف شوند و بتماشا راهو و لعب رفتن و غزلت نمودن برای شهرت و نگاه داشتن سگ
و خوک و میمون مگر ضرورت داعی باشد و در عروض بنجس المسلمانان و اهل ذمه فروختن بدون
اطلاع ایشان و در مجالس فسق مثل غیبت و شراب نشستن و چیزی خوردن و ضیافت کردن فاسقان
و ظالمان برای اعتبار خود بدون آنکه ضرر عاید شود و دیگر از گناهان نشستن است در مجلسی که خدا و پیغمبر
و امام را دشنام دهند و در جایی که دروغ گویند و سیاحت و قلندری نمودن برای شهرت و بیدردی نیز

که اکثر اوقات طهارت نمیتوانند نمود و نماز ایشان فوت میشود و ستم بر نفس خود میکنند و کفن فروشی
نمودن و عمله موته بودن با انتظار موت مسلمانان نشستن و بعضی زرگری و برده فروشی و زرکشی
که برای تجارت باشد نه از برای خدا داخل گناهان شمرده اند و دیگر از گناهان داغ سوختن از برای عاشقی
بر سر و دست و بول کردن در مقابر مسلمانان و نان و سایر میوه ها را در استنجا بخود مالیدن و
خوردن گل مگر خاک کربلا و خاک قبر اسکندر ذی القرنین که گل مختوم میگویند و انگشتر در دست
چپ کردن که در آن نام خدا و انبیا و ائمه هدی و ملائکه مقربین و آیات قرآن باشد استنجا کردن
و آب دهن بر صورت مؤمنان انداختن و چوب و تازیانه بر حیوانات زدن و زیاده از طاقت
ایشان بار کردن و زدن حیوانات هرگاه وامانده باشند و نتوانند راه رفت و خوار کردن نعمتهای
الهی را و اورا دور انداختن مثل نان نیم سوخته و بر رو خوابیدن مربع نشستن و پا بر روی هم انداختن
و چیز خوردن و پوشیدن لباس زیاده از قدر خود و در بین زمان حق دانستن مذاهب یهود و مجوس
و نصاری و حلال دانستن حرام خود را و برعکس آن و دیگر از گناهان اراذل ناس و سفله آنانند
که غافل شده اند از خدا بنحوی که گویا خالقی ندارند و علمای ناش لعنت میکنند و خود را آرایش
میدهند مانند زنان اجنبیه ایشان را ببینند عاشق شوند که گویا هرگز نمیرند و همیشه طرفان و شادان
و خندان و بی طهارت و نجس و جنب میگردند و پروای از فحش دادن و شنیدن نمیکنند
و قبح آن را نمی فهمند و بندگان خدا را و پسران را فریب میدهند به بلای هرزه کاری و کبوتر بازی
و بغیر گناهی مبتلا میگردند و ذکر شب و روز ایشان صرف کبوتر و تعریف آن است و نقل
خاتون و قحبه است و گاه هست که مرد چهل ساله و پنجاه ساله عمر را صرف یکی از فنون می کنند تا آنکه
اوستادی شود در شناختن کبوتر و غیره اما در نماز کردن رغبتی ندارند و اگر نماز کنند ظهر و عصر را
در غروب آفتاب میکنند و قرائت و قیام و رکوع و سجود و تشهد و سلام را نمیدانند و واجبات نماز
و شکیات او را نمیدانند اگر گویی که چرا چنین نماز میکنی میگویند که خدا قبول میکند و ملائکه نمازها را
درست میکنند و دیگر در مجالس و محافل سبقت میکنند و در صدر مجلس می نشینند و حال آنکه رتبه آن
ندارند

ندارند زیرا که کمال انسان بقدر معرفت و همت و عقل اوست و گفته اند که شرف المکان بالمکین و از تکبر و نخوت
سلام بر کسی نمیکنند و اگر لاعلاج شوند بر یکدیگر برسند سر میجنبانند و اگر کسی سلام با ایشان کند
در عوض رد سلام میگویند آقا خدا نگاه دارد و در ضیافت کردن ایشان فقرا از طعام ایشان
محروم اند و گویند چون ما و مثل ما کیست و معرفة الله ایشان حرف باغ و ملک است و مستغلات
و طواحین و زراعت و ساختن زراین و زیاد کردن ربع و تکلف کردن خانها بانواع نقاشی
و طلاکاری و ساختن تالارها و تعریف نمیکنند کسی را بصلاح و تقوی مگر آنکه تعریف دنیای
او را میکنند که او سخت مردی است و از بس فلان مبلغ سود آورده است دست برهنه صد تومان بهم
رسانیده است و چند مرتبه رفته و چند مقدار درهم و دینار آورده و چون اجماعت یقینی با آخرت
ندارند و سودا و معامله و رأس المال خرید و فروخت است قسمهای دروغ و سوگندهای مغلظ می خورند
تا دیناری از مال مردمان بخورند و ببرند و ایشان را فریب دهند مثل اینکه میگویند دست را
بمن ده و چون این بیچاره دست را داد دست او را گرفته میگویند بچهارده معصومان و پاکان
قسم یا بشام غریبان قسم که با پنج مبلغ این را خریده ام و پروا ندارند از حلال و حرف زر
غش و فریب و با دلال و کیال رفیق اند در بردن و مسایل بیع را اصلا نمیدانند و اگر بیکی
از ایشان گویی که چرا بندگی خدا نمیکنی میگویند ای فلان نمیدانی که ما فرصتی نداریم و از شغل خود
وامانده ایم و مطلب آنچه گفتی بر ما مشکل است خدا قبول کند اینها از دست ما نمی آید چکنیم عیال باریم
و طلب روزی واجب است و تا دروغ نگوئیم و کم ندهیم کار ما از پیش نمیرود و یا گویند خدا اندک بین
و بسیار بخشنده است لعنة الله علی هذا الاعتقاد که کسبهای خود را ترجیح میدهند بر عبادت خالق و اگر
مسایل اصول و فروع دین را بپرسی نمیدانند معرفت بقبر و حشر و نشر و معاد و قیامت ندارند
و بکعبه می روند که او را حاجی فلان گویند و نماز نکرده وقت غروب آفتاب باضطراب میدوند
که قسط بگیرند و با فلان خواجه راه ببینند و پروا ندارند اگر خویش و قوم یا مادر و پدر و خواهران ایشان
گدایی کنند و بدیشان ندهند و هر حاجی و آقا فلان را اگر مالدار باشد پیشوای خود میدانند و در ضیافتها

عدد معصیتها تخمیناً به پنجهزار گناه میرسد

ورق طلا و نقره بر حلواها و طعامها بزنند و اگر گدا ایشان را صدا کند او را در میکنند یا فقرا و مساکین و همسایگان
بشام میخوابند و ایشان با نواع تکلفات طعامهای لذیذ میخورند بخواب میروند و در باب دنیا اگر بایشان دم
زنند از انا ربکم الاعلی دم زنند و هر کدام مبلغی با میران و بزرگان قرض میدهند که معاون و دشمن ایشان
باشند و اگر به بیوه زنی که به پیرهنی و یا جامه باشد با یشان قرض نمیدهند چنانند که گویا هرگز نمی میرند
بلکه کوران و مستان و لالان و حیرانانند و کرانند و فرومایه ترین مردمانند و نجس ترین از آدمیان
و گنده ترین مردمانند و گنده ترین حیوانات و اراذل ترین خلقانند زیرا که کمال آدمی و نجابت و بالا
نشینی او در معرفت و بندگی خداست و کلام الهی برین ناطق است ان اکرمکم عند الله اتقیکم
غرض اینست که معصیت بسیار است آنچه از احادیث و اخبار بنظر فقیر رسید تخمیناً پنجهزار گناه
میرسد بدین چند کلمه اختصار نمود عفی الله لنا و لکم بحق محمد و اله وگناهانی که معفو اند و مؤاخذه
در قیامت ندارند بلکه ثواب هم خواهند داشت دروغ گفتن و انکار کردن و کتمان شهادت نمودن
از برای حفظ مال و خون و ناموس مسلمانان در آنچه موافق شرع باشد و حفظ اینها واجب شود و تقیه
در بلاد کفر و مخالفین و مرتکب معصیت شدن اگر چه مرتد شده بخدا و رسول و خوردن شراب و غیره و ترک
عبادت و سوختن قران باشد الا در خون که تقیه در آن آدمی را نمی باید که بکشد هرگاه باید که نفس مؤمن
و محترمی را بکشند خود باید که کشته شود و کسی را نکشد و مؤاخذه نیست اگر کسی را بکشد که حسب
الشرع قتل او واجب شده و دست کسی او بزند و یا ورثه مقتول او را وکیل کند و یا به اذن ایشان
بکشد و یا به اذن امام چنانچه که قصاص آن بر امام یا نایب امام لازم باشد او بکند اما امام او را
تعزیر میکند و قتل خطا بدون تاویر شبه این حکم دارد و کشتن ناصبی و غلاة که در بیضه اسلام باشد
بعضی میگویند هرگاه موذی باشد باز خواست ندارد و آخرت بلی اگر ناصبی سنی نباشد در دنیا
و آخرت از و مطالبه خواهند نمود و بعضی از علما غارت اموال خوارج و کشتن ایشان را جایز می دانند
و افطار کردن زن مرتضعه طفل و بیماری که طبیب حاذق او را با فطار امر فرماید اگر چه کافر باشد
و کسی که بیم هلاک او باشد از تشنگی و گرسنگی روزه باشد یا روزه بماند و افطار بطعام یا بجز کند

مؤاخذه

کناهانی که معفو اند

مؤاخذه نیست و همچنین نموده طبیب حاذق در روزه ماه مبارک جماع کند و خوردن میته و خوک باضطرار
و اگر کسی ببر و غارت کند در شب و یا روز بخانه او آید بدزدی و یا کار دیگر و یا در سر راه آید خواه در شب
و خواه در روز خواه در بیابان بعنوان دزدی و قتل او اینجا عث را اگر بکشد خون ایشان هدر است
و مؤاخذه ندارد و کسی که مردی را با زن خود مثل میل در مکحله ببیند اگر هر دو را بکشد در نزد خدا مؤاخذه
نیست اما حاکم شرع از و نمیشنود مگر آنکه شاهد بگذراند و قسم می تواند خورد و اگر حاکمی یا ظالمی
مطالبه مال یتیم و یا مال امانت و یا مال امام از و بکند و خواهد نفس محترمی را بکشد و مؤمنی
حبس و بند کند آن قسم مؤاخذه ندارد در قیامت و همچنین در قحط غلات دیگرانرا اگر طعامی را
بدزدد برای قوت لایموت خود و عیالان خود بشرطی که صاحب طعام از گرسنگی نمیرد مؤاخذه
ندارد ملازمت نمودن حکام جابر بتقیه و اعانت ظالمان و راهنمای دزدان هرگاه داند
که کشته می شود مگر که باعث قتل نفس محترمی شود مؤاخذه نیست و از برای حفظ ناموس و خون
و مال خود و ساید مؤمنان اگر مرتکب قبایحی شود جایز است دیگر هر اعمال از امور واجبی و سنتی را
که بطریق مخالفان بعمل آورد در بلاد تقیه بهر وجه حرجی نیست اما گناهانی که هرگز آمرزیده نشود
نه بتفضل الهی و نه بشفاعت شفاعت کننده و امید نجات در آن نیست که کسی در کفر و شرک
و نفاق و شک و ریب و الحاد و عناد با خدا و انبیا و ائمه علیهم السلام بمیرد و بدعت و اختراع
در دین و احداث مذهب تازه و فتوی ناحق در دین خدا کند و منکر یک مسئله یک نوع از اوامر
و نواهی را و چیزی از ضروریات از اصل و فروع و حلال و حرام را انکار نماید و کسی که انبیا
و اوصیا و ائمه هدی و ملائکه مقربین علیهم السلام را دشنام دهد و لعنت کند و یا افترا و دروغ
بندد و تهمت زند و یا ایشان را معصوم نداند و یا انبیا و ائمه را عددی که مشهور است
کمتر داند و یا منکر یکی از ایشان باشد و یا قتل یکی از ائمه معصومین یا انبیا را اختیار نماید و یا شریک
و راضی و باعث و معاون در قتل ایشان باشد و یا امر بقتل ایشان نموده باشد
و یا حلال داند اسیر و نهب و غارت اولاد و اموال و زنان انبیا و رسل و ائمه هدی را و یا متهم

بیان گناهانی که هرگز آمرزیده نشود

ساخته باشد هر یک از مقربان بارگاه احدیت و یا حج الله را لحظه معصیت و ذلت و کفر و نفاق و فسق
و فجور و زنا و حرب دنیا و مال آن و بدین شقوق که گفتیم بعضی بتوبه آمرزیده می شود و کسی که بدین اعتقادات
مرده باشد و یا آنکه مؤمنان را برای تعصب دین و مذاهب بکشد مثل سنی و کافر که شیعیان را
بکشد و اموال مؤمنان را غارت کنند بعلت ایمان و زن و فرزندان ایشان را اسیر کنند و زنا کنند
و بفروشند و یا مملوک خود کنند و یا خروج کنند بر امام زمان و یا مدد امام ننمایند بمال و جان خود
مثل اهل کوفه و شام در کربلا و در هر عصری که یکی از ائمه صلوات الله علیهم اجمعین بوده اند و یا استهزا
بخدا و رسول و ائمه نمایند و اطاعت ائمه معصومین ننموده باشند در امر بمعروف و نهی از منکر
و فرایض و نوافل و مسایل یا خدا را جسم و جوهر و عرض و جهت و مکان بدانند و او را حاضر و ناظر
و مطلع ندانند و یا تشبیه و جسم و عجز و نقص و حلول و اتحاد را بر او جایز دانند و او را قادر ندانند
فاعل موجب و مضطر و جبر را بر خدا نسبت دهند و آنچه بجناب مقدس الهی روا نباشد روا دانند
و یا سب فاطمه علیها السلام نمایند و یا او را متهم سازند و یا دشنام بایشان دهند مگر عایشه و حفصه
و ام الحکم که لعن تنها باید کنند نه چیزی دیگر و یا آنکه احادیث دروغ از زبان انبیا و اولیا نقل
کنند و یا آنکه از روی قیاس و رای و اجتهاد و استحسان فتوی دهند و باین شقوق و یا اجماع را بدون
دخول معصوم جایز دانند و بخلاف ما انزل الله حکم کنند و فتوی دهند و یا دعوی نبوت و امامت
کنند یا آنکه خود را همطرف با امیر المؤمنین نمایند و یا آنکه غیر دین اسلام را حق دانند و یا آنکه
انکار صانع و یا طبیعت و دهر و عناصر و کواکب قایل شوند بدون تاثیر صانع و یا آنکه عالم را
قدیم دانند و یا آنکه خدا را ظالم دانند و یا عادل ندانند و علم خدا را علت کفر و شرک دانند
و یا آنکه امیر المؤمنین علی را بعد از رسول بلا فصل خلیفه و جانشین ندانند و یا یازده امام دیگر را
خلیفه و جانشین ندانند و یا آنکه بوجود فایض الجود صاحب الامر و حیات و طول غیبت او
قایل نباشند و یا آنکه ائمه معصومین علیهم السلام را خدا دانند و حلول و اتحاد خدا در ایشان جایز
دانند و حلال خدا را حرام دانند و حرام خدا را حلال دانند و لعنت کنند و دشنام دهند صالحان صحابه را

مثل

مثل سلمان و اباذر و مقداد و عمار و حذیفه و محمد بن ابی بکر رضی الله عنهم و یا آنکه اعتقاد بامامت خلفای ثلثه
و یا یزید و معاویه و بنی امیه و خلفای بنی عباس علیهم اللعنة داشته باشند و یا اصحاب و انصار
و اعوان و شیعیان ایشان را مؤمن و خوب دانند و یا آنکه مذاهب باطل این ملاعین را حق دانند و یا با این
اعتقاد مرده باشند و همچنین است حال آنکه در اسلام زائیده باشد و مرتد شود و بعضی گفته اند
بعد از توبه امید خلاصی در او هست و مرتد ملی بعد از تکرار توبه آمرزیده نیست و از این قبیل است
حال آنکه در کعبه جنگ کند و شمشیر کشد و خون بریزد و یا آنکه کعبه و بیت المقدس و یا آنکه قبور و روضه
انبیا و ائمه را خراب کنند و یا بسوزانند در حکم داخل است مدینه مشرفه یا مصحف را بسوزانند استخفافا
و در میان قاذورات اندازد و یا در زیر پا اندازد و لگد بزنند استخفافا و احادیث انبیا و ائمه علیهم
السلام در این حکم داخل است یا فضلات و نجاسات در کعبه و قبور انبیا و مشاهد مشرفه بریزد استخفافا
و یا در این مشاهد و حرم بول و گه و غایط کند استخفافا و در این حکم داخل است ولد الزنا و سنیان
و شیعیان غیر امامی و غلات و خوارج و نواصب و مشبهه و مجسمه و زیدی و اسمعیلی و تناسخی
و هر فرقه که از مسلمانان که باشند در سلک خلود ابد داخل اند و حلال داننده سحر و کهانت
و تصدیق کننده غیب گویان نیز رفیق است با ایشان برسد در حکم شریکند مثل آنکه بر معدن و ملکی
و جمعی که بنحوی قرار دهند که سلب باکسیر یا ضرر یا منفعت رعایا باشد اما کافر عادل و سخی در جهنم معذب
نمیشود بلکه خداوند عالمیان نعمتی بتفضل ایشان هم میکند و اکل و شرب و راحت و نعمت بایشان
عطا میکند مثل انوشیروان و حاتم طائی اما مستضعفین احادیث در باب ایشان بسیار است
کار ایشان بخدا خواهد بود و بعضی میگویند که با اعراف میروند اما اولاد کفار خادم اهل بهشت
خواهند بود و بروایت کلینی رحمة الله علیه با پدران خود در جهنم اند اما معذب نیستند خداوند
عالمیان همه مؤمنین و مؤمنات را با توبه خالص و هدایت ایمان از دنیا بیرون برد و بیامرزد
همه را خصوصا رو سیاه و گناهکار و شرمسار و کم نام مسود این اوراق و جامع این رساله را بحق
محمد و آله که شفیعان روز جزا اند   در بیان مذهب مبتدعه جبریه این امت

که باید مؤمنان بدانند که مبادا یکی ازین اعتقادات از روی غفلت قایل شوند و با عمل کنند بآن بدانکه
این طایفه را اشاعره و صفاتیه نیز گویند و عمده طایفه طاغیه فجره اهل سنت علیهم اللعنة اند و واضع
این مذهب در اول ابی الحسن ابن اسمعیل اشعریست که نسبت او منتهی میشود با بو موسی اشعری ملعون
که نفاق او کوفر است و کفر او از ابلیس مشهورتر است و عمده اشاعره سه فرقه اند اول اصحاب ابی
الحسن الاشعری اند و ابو الحسن شاگرد محمد بن عبد الوهاب جبایی است که از معتزله بصره است و مذهب
اعتزال داشت روزی با استاد خود گفت که چه میگویی در باب انکه سه برادر بودند یکی عمر خود را در طاعت
بسر برد و یکی در معصیت و یکی در طفلی وفات یافت جبایی گفت که آن برادر مطیع به بهشت
می رود و یا خواهد رفت و برادر عاصی بجهنم و آن طفل نه ثواب خواهد داشت و نه عقاب اشعری گفت
که اگر آن برادر صغیر گوید بخداوند عالمیان که بار خدایا اگر مرا زنده گذاشتی من نیز چون برادر مطیع اعمال
صالحه میکردم و به بهشت میرفتم چنانچه آن برادر رفته است خدای عز و جل در جواب او گوید که تو
چه دانستی که اگر زنده بودی عمل صالح میکردی من بهتر از تو میدانم اگر زنده بودی هر آینه فاسق و فاجر
بودی و بجهنم میرفتی و من صلاح ترا درین دیدم که ترا در طفلی میرانیدم تا این گناه از تو صادر
نگشتی درینحال آن برادر جهنمی که عاصی بود گوید که ای پروردگار من چرا در طفولیت مرا نمیرانیدی
تا این گناهان ازمن صادر نگشتی و مستحق عذاب نشدمی چنانکه برادر کوچک مرا میرانیدی پس اشعری
بدینجا رسید جبایی عاجز گشته جواب نگفت بعد از آن اشعری ترک مذهب معتزله کرد و از استاد
خود جدا گشت و گفت که بر خدا رعایت اصلح واجب نیست و هیچ چیز لازم نمیگردد حتی انکه جایز است
که جناب مقدس الهی مؤمنی را که عمر خود را در طاعت صرف کرده باشد و از وی هیچ گناه صادر نشده
باشد او را به بهشت نبرد بلکه بدوزخ می تواند برد و کافری که عمر خود را در کفر بسر برده و از وی هیچ
عمل صالح بظهور نیامده باشد واجب نیست بر خدا که او را بدوزخ برد بلکه جایز است او را که کافر را
در بهشت عدن داخل کند و گوید هذا في الجنة وذاك في النار لا ابالي یعنی این کافر را در بهشت عدن
جا میدهم و این صالح مؤمن را در آتش دوزخ می سوزانم و مرا هیچ باکی نیست و پروایی ازین نیست
الا آنکه

اولا آنکه اشاعره صفات ثبوتیه حق تعالی را از علم و قدرت و حیات و غیره زاید و خارج از ذات میدانند
و قدیم میدانند و حسن و قبح اشیا را میگویند شرعی است و نه عقلی و دیگر میگویند خدای تعالی خالق شر
و فاعل شر و راضی بشر است و در طینت انسان مخمر کرده است و گویند لوح محفوظ عالم صغیر نطفه است
از جهت آنکه هر چیز که در آدمی پیدا می شود آن عمل در نطفه ولیست همچون سعادت و شقاوت
و دیانت و خیانت و زیرکی و حماقت و بخل و سخاوت و همت عالی و خساست و درویشی
و توانگری و کفر و ایمان و طاعت و عصیان و مانند و بموجب دفع آن ممکن نیست و آدمی در آن
مجبور است پس هر که سعید است سعادت را از شکم مادر آورده و هر کس که شقی است بدستور مجبور
این علل را حق تعالی آفریده است و با آن علت و آلت هر چه خواهد کنند بنحوی که قادر بر ترک
آن نباشد و کرده بنده مکرده خداست و از آنچه در آن سرشته می نماید چون خالق فعل اوست در طینت
و گویند ایمان عبارت است از تصدیق بقلب بجمیع آنچه پیغمبر آورده است بما مجملاً و مفصلاً و اقرار
بلسان در آن مدخلی نیست و گویند که کلام حق تعالی یک معنی است قدیم و قایم بذات و با صفات
ثبوتیه زایده هم قدیم اند چنانچه زایدند بذات بندگان او و فرق آنست که در بندگان که یافت
شده حادث اند و در ذات مقدس الهی قدیمند پس میگویند که خدای عز و جل متکلم است بکلامی
که خارج است از ذات او و حی است بحیوتی که غیر ذاتش باشد و مرید و کاره است باراده و کراهتی
که خارج اند از ذاتش و دلیل ایشان آنست که قادر اسم فاعل است و مشتق است از قدرت
و عالم مشتق است از علم و همچنین تا باخر و میگویند چون ما نظر کردیم در بندگان یافتیم که معنی
قادر در ایشان کسی است که قدرت قایم باشد بذات او و این صفات عارضی و خارج اند از بنی نیز
دانستیم که خدای عز و جل چنین باشد قیاس بر بندگان خود ازین قرار چون صفات ثبوتیه است
پس قایل شده اند بوجود هشت قدیم و بعضی نه صفت قایلند و باعتقاد ایشان تعدد قدما لازم آید
و جایز میدانند تعدد را و قاضی مجوسان این امت ناصر الدین بیضاوی که از سرآمد علمای ایشان است
و از اهل سنت در تفسیرش میگوید که عجب دارم که نصاری بیک ذات و سه نفس مستقل و در خارج

که عیسی و مریم باشند قایلند و بجهنم میروند و ما اهل سنت و جماعت بیک ذات و هست قدیم قایلیم و به بهشت میرویم
ببین تفاوت سلطف از کجاست تا بکجا والله که آن ملعون دروغ گفته است او نیز با اعوانش در جهنم
با نصاری همطریق خواهند بود و چون فلاسفه بعقول عشره قایلند این مذهب را از ایشان فرا گرفته اند
و دیگر عدل که از جملهٔ اصول دین است قایل نیستند و بلکه میگویند که افعال قبیح از ظلم و محال و تکلیف
مالایطاق از خدای عز و جل صادر میگردد که نسبت به بندگان خود بکند و لیکن از جناب مقدسش
قبیح نیست و اصول دین نزد ایشان سه است مبداء و قدیم و نبوت و میعاد و بعضی نیز از ناجیه
اهل سنت قایل بمعاد نیستند و اعادهٔ معدوم را محال میدانند عقلاً دیگر گویند که خداوند عالمیان
در ازل هر چه تقدیر کرده بهمان می شود قضا و قدر و اراده او را تغییر و تبدیل نمیشود و آنچه شدنی است
می شود و آنچه در پیشانی بندگان نوشته و بر کل ایشان سرشته و اهل تصوف از ایشان گویند
علم خدا قضای خدا حکم وی است و آنچه در لوح محفوظ نوشته قضای خداست و آنچه در عالم سفلی ظاهر
میشود قدر خداست و حکم او رد قضا و قدر اگر قضای حتمی و قدر لازم باشد ظلم باشد و عدل نباشد
و کافر که اختیار میکند هدایت را توفیق که می یابد و اگر از و کفر خواهد توبهٔ او که فایده میدهد
و حال آنکه بندگان را بتوبه و بندگی و عبادت فرموده که انیبوا الی الله و دیگر توبوا الی الله
توبةً نصوحاً و دیگر و استغفروه انه کان تواباً و دیگر یا ایها الناس اعبدوا ربکم و دیگر آیه
و من یطع الله و الرسول فقد فاز چه نفع میدهد بد انها کارهای خوب کردن و بنده آزاد کردن
و جهاد کردن ایشان را اجر و ثواب برطرف میشود و باطل میگردد و وعده های خدا دروغ می شود
و وعیدهای باری تعالی بی اصل خواهد بود بهشت و دوزخ نخواهد و هرگاه از بدان زشتی خواسته باشد
نفع ایشان عبث است و بر عکس نیکی بدی را باطل نمیکند و بدی نیکی را و اگر معصیت
الهی کند و کافر شود باز مومن خواهند بود و به بهشت میروند قاتلهم الله انی یوفکون و خدا لعنت
کند ایشان را لعنت بسیار و دیگر آن ملاعین گویند که صانع عالم موجب یعنی بی اختیار و مضطر است
مثل آتش در سوختن که سردی از آن متصور نشود و در نسوختن قادر نیست و ازین قرار موافق

مذهب

مذهب ایشان خدای تعالی قادر نباشد بر میرانیدن و زنده کردن و نجات دادن بندگان و شفای بیماران
و فنا کردن زمین و آسمان و زنده کردن مردگان و بدید آوردن و حشر کردن حیوانات و دیگر
گویند که اکثر کارهای خداوند عالمیان بدون آنکه فایده منظور او باشد میکند و حکمت و مصلحت را
ملاحظه نمینماید جواب ایشان آنست که این نیز کفر و افترا است بر خدا و اگر مصلحت و حکمت او در آفریدن
انسان نبوده بعد از آنکه ایشان را ایجاد کرد امر بطاعت و فرمان برداری خودش و پیغمبران و کتابها
فرستادن ثواب طاعت را بایشان عاید ساخت و شاهد بر این کلمه و ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون و خداوند عالمیان غنی و بی نیاز است از آنکه محتاج بعبادت بندگان باشد
دیگر گویند که قرآن قدیم است و کلام باری تعالی نفسی است و صفتی است قایم بذات که در خارج بآن
آلت ادا میکند و صفت حقیقت مغایر علم و قدرت و ازلیت در ازل بصفات الفاظ متصف
نیست و گویند چون قرآن را بنویسی جسم بود و چون بخوانی عرض بود و این کفر است که اگر قرآن را بنویسی
جسم بود نجاست و عذره لازم شود که حرف از نجاست نوشته شده علی ذات الله باشد استغفر الله
تعالی عن ذلک و فرقه از ایشان گویند که اگر قرآن را بر سنگ یا چوب نقش از قرآن بود نبود از آنکه
چوب و سنگ بود و ازین قرار لازم آید که اگر قرآن را بنویسی و بجوزه چون کلام را نفس میدانند
خدا را خورده باشند یا بعضی از خدا را و دار از علمای اشاعره گویند که رسول با صحاب گفت که قرآن
مخلوق است اما اشاره کرد به جزوی که دلیل است بر آنکه مخلوق است یعنی جزوی یکی باشد
و مغفره دیگر آنکه هرگاه قدیم باشد خلایق می باید همیشه باشند تا خطاب یا ایها الذین امنوا
و غیره از مخاطبان و مجادبان و اوامر و نواهی حضور باشند تا بر ایشان نزول آید صادق باشد
و ایضاً کلام الهی اگر نفسی باشد لازم آید که ذات الله جسم باشد و همیشه می باید که حق تعالی متکلم بقرآن
باشد و این هر دو محال است و بعضی از اشاعره گویند که کلام خدا جزوی از خدا باشد جواب ایشان آن است
که ازین قرار چون قرآن را پاره پاره کنی خدا پاره پاره شده است و خدا مدپاره در دست مخلوقات باشد
که گاهی بنویسند آنرا و گاهی حک کنند و گاهی محو نمایند و این محال است و زعفرانیه گویند

چون اعراض جمع شوند مثل لون و طعم و رایحه جسم بود و آن عرض است و چون بنویسی جسم بود خواه سیاهی
و خواه سرخی و سبزی پس لازم آید که خدا متصف بلون و سیاهی و سرخی و غیر الوان باشد و این محال است
دیگر گویند افعال بنده متولد از فعل خداست نه از طبع یا از طبع یا از فعل دیگر زعفرانیه گویند عذاب گور
محال است زیرا که اجسام بی روح بدیهی نزد عقل ظاهر است که مولم بالآلام و اسقام جسم نمیشود و حال
آنکه ساکن و صامت است دیگر گویند افعال عباد از کفر و ایمان و زنا و لواطه و قتل و شرک و سعادت
و شقاوت از حق است و اراده خداست دیگر گویند خدا تعالی را بچشم سر باین چشم کثیف که دیده
می توانند دید بندگان در دنیا و موافق این مذهب می باید خدا جسم باشد دیگر گویند اگر کسی را خدا
مؤمن کرده است مؤمنست و الا فلا و نشود که باختیار خود مؤمن شود و اینست که اگر از اهل
سنت می پرسی که مؤمنی میگویند که ان شاء الله یعنی اگر خدا خواهد مؤمنیم و سفسطه این قول
آنست که چه فایده دارد که خدا بندگان را باین طلبیده و تکلیف باسلام نموده اگر ایمان نمیخواست
چرا میفرمود که امنوا بالله و برسوله و خطاب بکفار چرا میفرمود که کافر مشوید و از کفر برگردید دیگر گویند
نصب امام بر خدا واجب نیست بلکه بر خلقان واجبست که در میان خود امامی تعیین کنند
و اختیار نمایند بلکه بر خلقان واجبست که در میان خود امامی تعیین کنند هر کس را که خواهند
و طریق ایشان در منقول سمع است نه عقل پس ازین قرار ابی بکر و عمر قابل امامت نباشد (لایق)
بلکه از سگ کمتر باشند زیرا که موسی کلیم خدا علیه السلام با آن جاه و جلال و اعتبار و تقدس ذات
هفتاد نفر از میان هفتصد هزار کس برگزید و بطور برد تا کلام الهی بشنوند آخر ظاهر شد
که همه منافق بوده اند و امام باید که مصلح باشد برای امت نه مفسد از کجا دانستند که آن ملاعین
ثلاثه لعنهم الله که خلیفه کرده اند که ایشان مصلح اند پس هرگاه موسی ع از باطن ایشان و فساد
و صلاح ایشان خبر نداشت صحابه چه دانستند خوبی ایشان را بلکه ظاهرا دیدند و اختیار کردند
پس مختار رعیت مثل رعیت باشد و ابی بکر و عمر و عثمان علیهم اللعنة خلیفه بودند از جانب
رعیت نه از جانب خدا و رسول او و فساد ابی بکر و عمر درین امت ظاهر است که چه کرده اند

تا ابد

تا ابد خلق را بضلالت و هلاکت افکندند دیگر گویند ایمان کودک اعتبار ندارد و گفتن لا اله الا الله بار وفا
ندارد جواب آنست که پس چرا حضرت ابراهیم علیه السلام در حین ولادت ایمان آورد و جهت وجهی للذی را
چرا گفت و در آن طفولیت از کجا دانست که ایمان چه چیز است و حضرت عیسی علیه السلام در طفولیت انجیل
باو نازل شد و پیغمبر بود روزی که هم متولد شد چرا خضر علیه السلام آن طفل را سر برید زیرا که اگر کفر و ایمان
طفل اعتبار نداشت پس حضرت خضر علیه السلام برو ظلم کرد که بی گناه معصوم را بقتل رسانید و حال
آنکه او مامور بود من عند الله که آن طفل را بکشد دیگر گویند که خدا راضی نیست که او را ثالث ثلاثه گویند
و دیگر گویند که انبیا و اوصیا علیهم السلام همه خطا کرده هیچکس در جهان معصوم نیستند و گویند که آدم
و حوا علیهم السلام عاصی شدند و از شجره منهیه خوردند و ابلیس را با آن فضل و صلاح و علم که معلم ملکوت بود
خواست که کافر شود و او را کافر کرد تا آدم را وسوسه کرد و نوح علیه السلام بعد از طوفان و هلاک قوم
پشیمان شد و بر کشتگان غرق بسیار گریست و نوحه کرد از بسیار نوحه مسمی بنوح شد و موسی و ابراهیم ع
در اول مشرک بودند و آخر مؤمن شدند و موسی علیه السلام قبطی را بخطا کشت و وقتی که بطور رفت
هارون ع تعلیم قوم کرد بگوساله پرستیدن و گفت باین گوساله بازید و باشید تا موسی بیاید و داود ع
شراب خورده شبی که طالوت شمشیر برو زده بود و عاشق زن اوریا شد و اوریا را سردار کرد
بجنگ فرستاد تا او کشته شد و زن او را خواست و یعقوب علیه السلام نان بسایل نداد تا کور شد
و بفراق یوسف علیه السلام مبتلا شد و یوسف علیه السلام منطقه عمه اش را دزدید و بر میان بست و با زلیخا
مهیای جماع شد و زیر جامه از پای او بیرون کرد و کار را بجان نازک رسانید و عیسی علیه السلام بنی
اسرائیل گفت که من پسر خدایم و مرا پسر خدا بگویید و یونس علیه السلام پیش از نزول بلا بگریخت
و از میان قوم خود بیرون رفت و ایوب علیه السلام ببلای کرمان مبتلا شد و سلیمان علیه السلام کنیزی
داشت او را دوست داشت و در خانه او بت پرستی میکرد و او هیچ نمیگفت و استغفر الله رسول
خدا صلی الله علیه و آله عاشق شد بر زینب زوجه پسر خوانده خود زید و عایشه ملعونه معشوقه آنحضرت بود
و امیر المؤمنین علیه السلام تعشق مینمود با زن عبد الرحمن بن عوف لعنة الله علی هذا الاعتقاد

دیگر گویند ابو بکر و عمر و عثمان لعنة الله علیهم خلفای راشدین اند و بنی امیه و معاویه و سلاطین بنی عباس
خلفای قایمین اند که دین را باطل قایم گشته لعنة الله علیهم دیگر گویند لعنت بر شیطان و کافر جایز نیست
و دیگر گویند که یزید ملعون مؤمن عادل بود و قاضی عیاض مالکی معتزلی یزید ملعون را داخل دوازده امام
میدانند چون اهل سنت علیهم اللعنة اعتقاد دارند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که دوازده خلیفه بعد از
من خواهد بود و همه از قریش و در صحاح سته ایشان این احادیث ثبت است و چون شیعه الزام میدهند
ایشان قایل می شوند که همین دوازده امام است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده ابن حجر ناصبی ملعون که
از متاخرین علمای اهل سنت است یزید ملعون را از شماره دوازده امام بیرون کرده و عبد الله زبیر ملعون را
داخل کرده و طعنه بر قاضی عیاض زده و بعضی از اهل سنت عبد الله زبیر را بیرون کرده عمر بن عبد العزیز را
داخل کرده اند و دیگر گویند امام زمان در هر عصر پادشاه آن وقت است و بعضی قرآن را امام میدانند
و دیگر گویند چون شیطان محض خیر است و اعتقاد بملک نقاله دارند باین نحو که اگر کسی زن بکند
در هندوستان و خودش در ایران باشد و زنی بکند یکشب با او باشد و بعد از آن سفر رود
و چون بیاید آن زن را که ندیده است صاحب چند فرزند بیند با این زن که یکشب پیش او خوابیده
و او نیز صاحب فرزندان باشد هم فرزندان آن مردند و از وی میراث می برند زیرا که در وقت
خواب آب پشت او را ملک آورده در رحم این زن ریخته و او آبستن شده و دیگر گویند در ایمان
عمل ارکان ضرور نیست چون قایلند که صلوة از شارع متعلق شده هر چند نماز نکند او را ضرور نیست
و گویند منافق واقعی است و اگر یهود و نصاری و هر یک از اهل کفر علی الرسم کلمه گویند یا تخویف
اظهار شهادتین نمایند و یا ایشان را مجبور سازند مؤمنند و از اهل بهشت و دیگر قیاس و
اجتهاد در استحسانات عقل را اجماع بدون دخول معصوم در مذهب ایشان جایز است و لطف
حق تعالی را نسبت به بندگان جایز نمیدانند و گویند که حق تعالی تکلیف ما لا یطاق به بندگان
خود کرده و گویند نمیشود آنچه خواهد بلکه آنچه شیطان خواهد می شود و افعال هر بنده مخلوق بنده است
در طینتش و بعض از ایشان میگویند که حق تعالی جز رب یافرید رحمن نام کرد پس عرش را بیافرید و گفت

الرحمن

الرحمن علی العرش استوی و احمد حنبل استوی را بمعنی استقر تفسیر کرده است و آن رحمن مخلوق بود و گویند
که خدا را اوصاف نباید کرد که شیء است و نباید گفت که عالم و حی و سمیع و بصیر است و موجود بحول و قوت
صفت نباید کرد نزد بان آن اسما که در قران آمده زیرا که بعضی از آن اسما و صفات مشترک آمده است پس لازم
آید که مخلوق را خالق و رازق و اله توان گفت و دیگر گویند که خدا عالم است بعلم محدث و در ازل عالم نبود
و اهل بهشت به بهشت روند و اهل دوزخ بدوزخ آنگاه بهشت و دوزخ و جمله مخلوقات نیست شوند
و جز از حق تعالی کسی نماند و دیگر گویند خلق را هیچ قدرت در فعل نیست دلیل بر آنکه ایشان ملجا و مضطرند
چنانکه درخت مضطر است از حرکت باد چون او را بجنباند و کوه مضطر است در ثبات و اضافه فعل به بنده
مجاز بود نه بر حقیقت چنانچه میگویند که درخت می جنبد اما باد او را می جنباند و آب روان هم رود
و دریا ایستاده است و اینها را در آن هیچ فعل نیست و حیوان نیز در این مثال بود و هیچ نتواند کرد
و گویند که خدا معلوم خلق نیست زیرا که هر چه معلوم خلق است دیدنیست و نشاید که کسی گوید که الله
یا رب خدای من است و یا خالق من است زیرا که خالق را نتواند دید خبر دادن از و محال بود و نشاید
که حکم بر و توان کرد و دیگر گویند قدرت و مقدور و عالم و معلوم و عشق و معشوق و عاشق یکی است
خضر بن عمرو و قومش گویند که هر چه را خدا آفریده است در آسمان و زمین از ملائکه و آدمی و حیوان
و جن و هر چه حیات دارد همه اراده خداست که بمیرد و زنده شود و جماع کند و خورد و آشامد و فحش
گوید و ظلم کند و کافر شود و فواحش کند اما خدا از و بیزار شود و او را دشمن دارد و بعض از آن ملاعین
گویند که خدا مرکب است از لون و طعم و رایحه و حرارت و برودت و یبوست و رطوبت و گویند فاعل کبیره
اگر مؤمن است گناه ضرر باو نمیرساند و از اهل بهشت است و گناهان او آمرزیده می شود و اهل توحید را عذاب
نمیکنند و خدا از بنده اسلام خواسته است و آنچه از قبایح در اسلام کند و اگر کافر در کفر خود امید بکرم الهی
داشته باشد بخشیده می شود و دیگر گویند که شیطان مشرک نبود و از اهل توحید بود چون استکبار
کرد کبیره و صاحب کبیره با ایمان رستگار است و بر این قیاس است حال یزید ملعون و غیر ظالمان و دیگر
گویند گناه ضرر بکافر نمیرساند نه بمؤمن و دیگر گویند قبایح مختلف میشود بحسب فاعل اگر خدا کند خوب بود

واگر بنده بود زشت بود و بعضی گویند ایمان معرفت خدا و خضوع او بود و خضوع ترک استکبار بود یعنی خود را
بزرگ نداند و دارا و هست داری چون انفصال دیگر حاصل شود مؤمن است گو در زبان اقرار کند و هر چند
دلایل معرفت را عقلا ندانند و دیگر گویند ابلیس باوری و قابیل را جزا آمرز چون بخدا داشتند و ابو
حنیفه و ابو یوسف و محمد بن حسن و جهم و ابن غیلان و ابن هندوان و ابن سهر و فضل رقاشی گویند
ایمان قول است نه فعل و بر غوثیه از اشعره گویند که خدا اصحاب کبایر و صغایر را می آمرزد
خواه با توبه و خواه بی توبه و اقرار کردن آنچه از خدا بر رسول آمده مجملا فرد است و مفصلا در کار
نیست و خدا خنزیر را حرام کرده اما ندانیم که این خنزیر گوسفند است یا حیوان دیگر مؤمن بود یا کافر
و میدانیم که خدا حج را واجب کرده و بخانه خدا باید رفت اما ندانیم که خانه خدا کعبه است یا مدینه
یا بیت المقدس زیرا که دیر و مساجد و کلیسیا را نیز خانه خدا میگویند بعضی از زبان ابوحنیفه
ملعون نقل میکنند که او گفته که ما میدانیم که خدا محمد را برسالت فرستاده است اما ندانیم که آن
محمد عربی است یا مکی یا هندی و بعضی گویند راوی این کلام غسانست و گویند هر که مسلمان را بکشد
بالجمله زند کافر شود و از برای الطمع و قتل بلکه از برای عداوت با مسلمان و گویند امام حسین علیه السلام
بر امام زمان یعنی یزید علیه اللعنة بیرون آمد و خلیفه آن یک بود زیرا که هنوز بقیه از اصحاب
مانده بودند که بر او اجماع کرده و بیعت نمودند چون زید بن ارقم و عمرو عاص و انس بن مالک
و سمره بن جندب و عکرمه مولای بن عباس و براء بن عازب و غیرهم و دیگر گویند سجود
آفتاب و ماه کفر نباشد بلکه علامت کفر است و بر غوثیه گویند صفتها خدا مخلوق است
الا چهار صفت قادری و عالمی و مشیت و خالقیت و صالحیه رئیس مرجئه از اشعره
گویند که ایمان معرفت خدای تعالی بود و اگر کسی گوید که خدا دو است یا سه کافر است اما قول
این قولی است که کافران گویند و گویند اگر کسی خدا را بشناخت و منکر رسولش بود ایمان
وی درست است و دیگر گویند نماز و جمله مامورات دیگر عبادات خدا نیست زیرا که عبادات
خدا معرفت اوست و معرفت خدا ایمان است نه اقرار زبان و بجا آوردن عبادات در کار نیست

وبرین

۴۲ وبرین رفته اند جمع کثیری از اهل تصوف که چون عارف واصل شد و فنا فی الله شد و بحد کمال رسید تکلیف
از ایشان ساقط می شود و ترک عبادات کنند اما در نزد دانایان و فضلای این قوم این قول اهل زندقه
است و کرامیه از اشاعره میگویند که کل فرق اسلام مذاهب ایشان باطل است و خلایق همه کافرند
الا کرامیه ابو جعفر بن محمد ابن اسحق ابن راهویه که از اصحاب شافعی است گوید که از تصانیف ابو عبدالله
محمد بن کرام را دیدم که نوشته بود که روا باشد که بر زن کسی بی دستور کرامیه نکاح و طلاق دهند
و نماز کنند و چیزی خورد و جماع کند و راه رود الا در یک حالت و آن وقتی بود که جنازه رهبانی
در راه تنگ بوی رسد و در جنب راه باغی یا زراعتی کسی باشد لازم شود که در آنجا رود و بایستد و یک
مشت خاک برگیرد و چشمها فرو گذارد تا چون جنازه بوی رسد تف بر آن خاک اندازد و خاک را
بر آن جنازه افشاند و از پس آن بگوید اللهم العنه لعنا کبیرا و در کتب بسیار که از تصانیف
آن ملعون است و با خط نجس خود هم بر پشت آن کتاب نوشته بود لا یمسه الا المطهرون
در آن کتاب ذکر کرده است که چرا خدای تعالی در آفرینش سباع قوت ایشان را گوشت کرد
و ایشان را بحیوانات مسلط گردانید تا خون ایشان را می ریزند و می توانست که قوت
ایشان را از نبات و گیاه کند نکرد اگر کردی بحکمت نزدیکتر بودی بیان کنید که وجه این تدبیر
چیست و بنی آدم که صید میکنند حیوانات را از شتر و گاو و گوسفند و آهو و مرغان گوشت ایشان را
مباح کرد در کدام حکمت روا باشد که عاصیان را و گمراهان را بر مطیعان مسلط کند و چه فایده است
در مار و کژدم پس گفت ایشان را بکشید تا رسول خدا گوید که حق تعالی شجاعان را دوست دارد
و گوید موش را بکشید اگر چه در احرام باشد و گوید این چه خصومت است از احادیث انبیا که نبی آدم را
در آن افکنده اند تا ایشان را بسنگ در اندازند چرا ملکی نفرستاد که از جنس آدمیان نباشد
تا خلق الجذ لغوا اند تا ایمان بیاورند خلقان هیچ بغلط نیفتادی خاص گوید خبر دادند مرا روزی
که بنزار ریش ابو عمرو دمانی بود ابو عمرو را گفت که ابو عبدالله کرام برسالت اولیتر بود از محمد بن عبدالله
ابو عمرو گفت بچه جهت و از کجا میگویی زیرا که ابو عبدالله از محمد زاهدتر بود و بعلم کلام هم از محمد نیز

دانا ترست ابو عبدالله کار از انکرد و کسی انگشت در خانه کسی بغارت نبرد ابو عمر و گفت چنین است که تو میگوید ولیکن بر عوام ظاهر مکن که بر ما تشنیع می کنند و اعتقاد من همانست که تو گفتی باز گفت که چرا غلات بظاهر گویند که خدا جبرئیل را بعلی علیه السلام فرستاد و بغلط بمحمد رفت و جایز نبود که ما گوییم ابو عبدالله گرام هر بالغ از محمد اولی تر بود ابو عمر و گفت از بهر اینها در منبرها و مساجد لعنت میکنند میخواهی که ما را نیز لعنت کنند باز گفت نه ابو عمر و گفت که پس این اعتقاد پنهان دار و از موسی مهتد ایشان پرسیدند که ابو عبدالله گرام فاضلتر است یا محمد صلی الله علیه و آله آن بد بخت کافر گفت نام دو بزرگوار بردی و قدر ایشان عظیم است و تمیز کردن دشوار ابو عبدالله تصنیف بسیار کرده و محمد هیچ تصنیف نکرده است و هم قصنی گوید که از کتابها که ابو عبدالله میگوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله شریعت خلاف کرده است و نهاده زیرا که میگوید در فتوی اگر ضرط از شخصی بیرون آید وضو بر واجبست اعضاء وضو هیچ گناه نکرده از شستن و مسح کردن با آنکه او جرم نکرده و جرم مقعد کرده است و بجرم دیگری مؤاخذه کردن قبیح است این از حکمت دور است و رسول گوید که چون یکی کسی انگشت بخطا دیت مقتول بر عاقله است و جای آنکه ایشان کسی را نکشته غسل را بر جنب واجب کرده مجرم ذکر باشد نه اعضاء دیگر از حکمت دور بود حملی تن را بگناه ذکر مؤاخذه کنند و گوید که رسول گفته اگر آب نباشد بخاک تیمم کنند در وضو نظافت هست چون آب نیابد حکمت آن بود که اعضا همچنان بگذارند نه آنکه اعضا را بخاک پلید آلوده کنند و خاک بر روی بمالند از وی پرسیدند که سبب چیست گفت زیرا که عمر بن خطاب علیه اللعنه را اعتقاد به تیمم نداشت و میگفت که هرگاه مردم جنب شوند و آب نیابند تیمم نکنند و صبر کنند تا آب بهم رسد زیرا که عقل من قبول نمیکند تیمم را و نیز ابو عبدالله گوید که رسول گوید که هر دو چشم را دیت تمام بود و دو دست را دیت تمام و مجلس را دیتی و هر دو پا دیتی و در زبان دیتی و همچنین اعضاء دیگر و چون بکشند یک دیت واجب بود و جای آنکه بد کشتن این جمله اعضا فاسد میشود و این نه از حکمت بود اگر دیت را بر اعضا قسمت کردی بالتویت چنانکه

هر عضو برا

هر عضو برا قسمت خود بودی زیرا که مجموع این اعضا را دیتی بود و نه از حکمت بود بریدن دستی که پانصد دینار دیت او باشد از بهر دانگ و نیم سیم که بدزدد و آن ملعون گوید که محمد خلق را بشک افکنده در ثبوت خود که یکی را حبس میکرد و یکی را رها میکرد چنانکه برادرش بود تا آنکه یکی را کشت و بعد از آن دختر وی بیامد و در حق رسول قصیده گفت و بعد الابلاغ عتاب و خطاب کرد بکشتن پدر و گفت پدرم از قریش بود و او را با تو قرابتی بود آنحضرت گفت که اگر پیش از قتل پدر بیامدی او را بتو بخشیدمی و هلاک نکردمی اگر کشتن او را خدا فرموده بود آنحضرت چرا گفت نکشتمی و اگر خدا نفرموده بود حضرت او را چرا کشت و گوید نیت در عبادات واجب درست نیست اما در عبادات اهل سنت درست است و تعود در نماز و هر دو تشهد سنت بود و گوید سجده بر جامه و بر کسی که کشته شده باشد در حرب یا مرده باشد و زمینی باشد که سجده کنند روا است بر آن کشته اگر چه مستی بر آن آمده یا کشته نماید و گوید که چون سر از سجده آخرین بردارد نماز تمام است و هم آن ملعون گوید که پیغمبران را سجده می تولا کرد بعبادت چون واسطه اند میان خالق و مخلوق و هم در کتاب عذاب البقر که از تصانیف آن ملعون است گوید که گناهان از زنا و لواطه و گواهی دروغ دادن و اغلام کردن با پسران خواه علانیه و خواه پنهان روا است الا آخر که علانیه و پنهان نتوان خورد که آبروی مردم را می ریزد پس جمله کبایر را بر شما حلال کرد اند و از عبدالمحسن پسر عبدالله نقل میکنند که او گفت که من از پدر خود شنیدم که اگر قطره در دریا افتد و کنجشکی از آب دریا بخورد و بعد از هفت سال سرگین آن بدریای محیط افتد در دریای محیط گوشت هر حیوانی که هست نجس میشود و هر که حیوانی را از آن دریا بگیرد و بخورد حد بر وی واجب شود و اگر بمیرد نماز بر وی نتوان کرد او را در دریای سر ببرد و دخمه مجوس باید انداخت تا مرغان او را بخورند و آب قلیل از نجاست تلاقی با آن پاک است هر چند متغیر شود و اگر کسی بول و غایط در آب ایستاده یا روان کند حد قذف بر وی واجب شود و لواطه با کودکان مشرک و مجوس و نصاری و یهود عبادت باشد و گویند قوله تعالی و لا یطئون موطئا یغیظ الکفار

والاینالون من عدو نیلاً الا کتب لهم به عمل صالح این دلیل لواطه بود از شعار آن ملعون است وکم من یهودی
ملیح علویه د احسن شیئ مسلم فوق کافر وکوید بین الالفین ذمباح است بمسلمانان یعنی ذکر در میان زنان
با مرد فرو کردن زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اعیروا افخاذکم یعنی رانهای خود را بعاریه بدهید
و آن ابلیس نجس معنی حدیث را ندانسته که چنین تفسیر کرده است و این است که اصحاب شافعی
و بعضی از اهل سنت وطی دبر پسر و غلامی که خریده باشد جایز میدانند و قصه این حدیث چنان بود
که رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی در سفر بودند و صحابه با آن حضرت بودند و جماعتی از صحابه رنجور و ضعیف
بودند و نتوانستند که بر چهارپایه نشینند رسول خدا صلعم فرموده اعیروا افخاذکم یعنی رانهای
خود را فرود آورید تا ضعیفان و بیماران بر ران نهاده سوار شوند و کویند آن ملعون در نشابور بود نماز
خفتن میکرد پرسیدند که وقت نماز خفتن کدام است کفت آن زمان که شفق فرو رود کفتند
که شفق چه چیز است کفت ستاره ایست روشن که چون آفتاب فرو رود در جانب مغرب پیدا
آید و بعد از آن ستاره بیرون آید چون آن فرو شود وقت نماز خفتن بود قاضی مذکور کوید که یکی
از علمای کرامیان مهمان من بود هر روز از بازار پنبه میخرید روزی وقت نماز پیشین بمستراح
رفت بر سر نجاست پای برهنه وضو کردی چون بیرون آمدی کفتم با این حال نماز خواهی کرد بانک بر من
زد و کفت ای جاهل اشکال علم بخوان تا مردم ترا جاهل ندانند و سخریه در تو ننکرند
تو نمیدانی پای هر چند باشد بر نجاست خشک که نهی پلید نشود و این بکفت و در رفت و چون
از قرائت فارغ شد رو بمن کرد و کفت کسی را بفرست که پنبه بستاند کفتم این چه نماز است
که میکزاری که حرف میزنی آنکاه برکوع رفت و تسبیح کفت و چون سر از رکوع برداشت
کفت پنبه را بده و ایستاد خود در دبر کذاشت من کفتم در مذهب کیست در نماز حرف زدن
و پنبه در دبر خود کذاشتن کفت ای ابله ندانی که کرامیه کناهی که کنند نیکی نویسند و هر نیکی
که غیر از کرامیه کنند کناه نویسند قاضی کوید که سید ابو البرکات علوی با ابوبکر بن اسحق کرامی
منازعه کرد در امامت ابوبکر کرامی کفت کاری با ابوبکر ندارم امامت یزید به نص قرآن درست
کی

کنم تو نتوانی امامت علی بن ابیطالب علیه السلام را درست کردن و میانشان سخن بسیار رفت سید
کفت چکونه امامت کسی را درست کنی که خون فرزند رسول خدا را ریخته باشد بناحق و خون ناحق
امامت را باطل میکند کرامی کفت غایت ما فی الباب آنست که خون ناحق امامت را باطل کند
و این خون باطل نکند قول خدای تعالی که فرموده انی جاعل فی الارض خلیفة قالوا اتجعل
فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک قال انی اعلم
ما لا تعلمون این را بقول او کرد پس امامت یزید درست باشد و ابو عبد الله کرام کوید که خدا جسم است
و او را حد و نهایت هست و ملاقات و مماسات اجسام بوی روا بود و بعضی از کرامیه صفت
حق تعالی الجسم کنند یعنی از همه اجسام بزرگتر است و این مذهب احمد بن حنبل و اتباع
اوست از اهل سنت دیگر کوید که خدا احد الذات واحد الجوهر است و او در مکان مخصوص است
در بالای عرش و همه عرش مکان اوست و اگر عرش دیگر بیافریند هر دو عرش مکان وی باشد
و همچنین تا صد عرش دیگر بیافریند او مماس جمله عرش باشد و کوید خدا محل حوادث است و ارادت
و اقوال و مماسات و ادراک و مرئیات و مسموعات در وی حادث شود و کوید ایلام اموات
و اجساد بی روح جایز بود و کوید که ایمان بقول است نه بقلب و محتسب بن الاسود از اشاعره کوید
که ابوذر حضرت رسول را کفت من مؤمنم ان شاء الله رسول کفت تو که در خانه ایمان بشکی
بکو من مؤمنم حقاً و ما اسلفت از کناهان اکر خدا خواهد ببخشد و اکر خواهد عفو کند و کویند
که ایمان انبیا و ملائکه و منافق همه یکسان است و منافق مؤمن حقیقی است اکر همیشه در دوزخ
باشد و حنابله از اشاعره و محتسب و کرامیه کویند خدای تعالی در صورت نیکو فرود آید و وقوع کفر
از جمله انبیا و رسول روا باشد و ابو عبد الله کوید بلعم باعور و برصیصای عابد رسولان بودند از
جانب خدا و هم آن ملعون و سه فرقه از اهل سنت کویند که یزید امام بر حق است بدین چند کلمه قدری
اعتقادات اشاعره را بیان نمود نعوذ بالله من هذه العقاید الباطلة و الاراء الفاسدة من هذه الطائفة
الفاسقة الفاجرة اللهم العنهم لعناً کبیراً و عذبهم عذاباً الیما فصل ششم در بیان مذهب مبتدعه

بیان مذهب معتزله

معتزله ایشان طایفه دیگر اند از سنیان که ایمان و اشعره اینجماعت را لعنت میکنند و ایشان نیز اشعره را
و ایشان دوازده فرقه اند اول واصلیه اند منسوب بواصل بن عطا دیگر هذیلیه اند منسوبند بابو الهذیل
علاف دیگر نظامیه اند منسوب بابراهیم بن نظام دیگر جاحظیه اند منسوب بجاحظ دیگر خیاطیه اند منسوب
بابو الحسین بن ابی عمرو الخیاط استاد الکعبی دیگر بشریه اند منسوب به بشر ابن المعتمر و دیگر معمریه اند منسوب
بمعمر بن عباد السلمی و دیگر مرداریه اند منسوب بابو موسی عیسی الملقب بمردار و دیگر ثمامیه منسوب
بثمامه ابن اشرس و دیگر هشامیه اند منسوب بهاشم بن عمرو القرطی و دیگر حایطیه اند منسوب
باحمد بن حایط و روسای ضلالت و اساطین این بدعت و واضع این مذهب ابو علی جبایی است
پسر زاده محمد بن حنفیه استاد ابو الحسن الاشعری و جهمیه از معتزله منسوب باویند و ابو موسی است
معروف بمرادب ابن معتزله و ابو الحسین بصری و کعبی و قاضی عبد الجبار و رمانی نحوی و ابو علی فارسی
و اقضی القضات ماوردی شافعی همدان و بیشتر از شافعیان اشعره اند و حنفی معتزله و مالکی
قدریه و حنابله حشویه اند و از مشاهیر این گمراهان صاحب بن عباد زمخشری صاحب کشاف
و رمانی نحوی سیرانی اند و وجه تسمیه بمعتزله آنست که فرقه اول ایشان که واصلیه اند اصحاب ابو حذیفه
واصل بن عطایند و این واصل شاگرد حسن بصری است که یکی از عظمای تابعین اهل سنت است
و از مشایخ صوفیه اند و در روسای اورا شیعه میدانند روزی حسن با اصحابش در مسجد بصره نشسته بود
شخصی باندرون آمد و با حسن خطاب کرد که امام الدین جماعتی درین زمان پیدا شده اند که تکفیر صاحب
کبیره میکنند و گناه کبیره را کفر میدانند و جمعی میگویند که گناه کبیره ضرر با یمان و اسلام نمیکنند
و اینجماعت مرجیه گویند ای امام مسلمین چه میفرمایید درین باب و چه اعتقاد داری حسن متفکر
شد و فرو ماند و پیش از آنکه جواب بدهد واصل بن عطا حاضر بود گفت من میگویم صاحب
کبیره نه مومن مطلق است و نه کافر مطلق بلکه او منزلتیست میان این دو منزله پس گفت این
سخن را و برخواست و از حسن بصری جدا شده متوجه ستون شد از ستونهای مسجد و بایستاد
و متوجه اصحاب خود شد و جواب خود را باز بایشان تقریر نمود پس حسن بصری گفت اعتزل عنا

واصل

تمام شد

۴۶

واصل از آن روز اسم اعتزال بمعتزله قرار گرفت و اعتقاد ایشان آنست که امامت ثابت نمیشود باجماع الا
بنص ظاهر مکشوف و این نص ظاهر شان علی علیه السلام است در اینجا واقع شده و عمر لعین اینها را
پنهان کرده و گویند که حق تعالی مرئی نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت و گویند الیوم بهشت و دوزخ
موجود نیست و بعد از این موجود خواهد شد و تمسک ایشان در دو وجه است اول وجود نار و جنت قبل
از روز جزا عبث است و فعل عبث بر حکیم روا نیست وجه دوم آنکه هر شیء هالک است بمقتضای کل
شیء هالک الا وجهه باجماع پس باید که الیوم موجود نباشد و در روز جزا موجود شوند و خوارج
از معتزله و ابو الهذیل همدان علاف و قاضی عبد الجبار بر آنند که ایمان عبارتست از عمل بطاعات
و عبادات واجبه و نفلیه و تصدیق قلبی و اقرار لسانی و ترک مناهی را در آن مدخلی نیست
و ابو علی جبائی و ابو هاشم اشرس و اکثر معتزله بصره بر آنند که ایمان عبارتست از عمل بطاعات
مفروضه و ترک مناهی و عمل باعمال سنتی و تصدیق قلبی و اقرار لسانی را در آن مدخلی نیست و صفات
حق تعالی بخلاف اشاعره که عین ذات میدانند و ابو هاشم گوید که ذات مقدس واجب الوجود مساوی است
با ذات جمیع ممکنات و میان ایشان تفاوت نیست مگر بیک حال که آن مستلزم چهار حال است
و آن یک حال الوهیت است و آن چهار حال قادریت و عالمیت و حیاتیت و موجودیت و گویند
که خدا قادر است با آن قادریت و عالمیت با آن عالمیت و حی است با آن حیاتیت و موجود است
با آن موجودیت و این اقسام صفات آن ذاتند نه موجودند و نه معدوم و قایمند بذات و اصول
دین نزد ایشان چهار است توحید و عدل و نبوت و معاد و گویند نصب امام بر خدا واجب نیست
و گویند ثواب اعمال عبارتست از عدل خدای عز و جل که در روز قیامت نسبت با هر مکلفی بجای
می آورد و صفات حق تعالی را قدیم میدانند و غیلان دمشقی که رئیس معتزله بود و هم مذهب
مرجیه داشت و هشام بن عبد الملک او را کشت او و واصل هر دو شاگرد ابو هاشم عبد السلام بن
محمد حنفیه بودند و اول اظهار منزله بین المنزلتین او کرد که صاحب کبیره از ایمان بیرون شود
اما کافر نشود بلکه فاسق است آن ملعون گوید که گواهی علی علیه السلام و طلحه و زبیر را نشاید قبول کرد

الا که بایشان دیگر بود ابوالهذیل گوید که هرکه طاعتی کرد اگرچه نه از بهر خدا باشد قبول باشد عمرو بن عبید
گوید گواهی علی علیه السلام هرگز نباید شنید نه در اندک و نه در بسیار زیرا که او مطیع بود یعنی اطاعت کرد
ابا بکر و عمر را و گویند در مقدورات باری تعالی قادر نبود بر هیچ چیز نه بر نفع و نه بر ضرر و صحت این معقول
نیست بعد از اشقاء مقدورات نتواند هیچ آفریده را بعد از حیات بمیراند و ابوالهذیل گوید
که اهل آخرت ملجا باشند بکردن فعل چون عادت حبط شده کافر در کافری و مؤمن در مؤمنی اما از فعل
ایشان باشد و گویند کلام حق تعالی محدث باشد و بعضی از کلام نه در محل باشد و آن قول کن باشد
و باقی در محل باشد و آن از جنس کلام ما باشد و نظام گوید که الله سبحانه و تعالی در کردن فعلی قادر بود
که صلاح انسان در آن باشد و نتواند چیزی کند که صلاح انسان در آن نباشد و نتواند که عذاب یکی
زیاد کند برای اهل دوزخ و قادر نبود که درویش را توانگر کند و صحیح را دردمند و بینا را کور گرداند
چون داند که کوری و بیماری و درویشی بهتر است او را نتواند که از این امراض برهاند و قادر نبود
که کودکی را که در کنار آتش ایستاده باشد او را در آتش اندازد و گویند که خدای تعالی مشکور است
بعدل و نیکویی مشهور است اگرچه او بر ظلم و زشتی قادر نبود و گویند ارواح از یک جنسند و
اجسام دو نوعند یکی مرده و یکی هم زنده محال بود که مرده زنده شود و زنده محال است که بمیرد و این
مذهب ثنویانست و دیصانیه از معتزله گویند که نور است زنده و طبع او از آن بود
که بر بالا آن شود و آن نمیرد و نور سبکست که هرگز ساکن نشود و مرده ایست که هرگز زنده
نشود و گویند که حیوان جمله یک جنس اند و در یک جنس عمل مختلف نبود چنانکه از آتش سردی
متصور نشود و گویند که افعال جمله حیوانات از یک جنسند و آن حرکت و سکون است
و جمله متماثلند و گویند علوم و ارادات از جمله حرکاتند و افعال یک جنسند و فرقی نیست
میان آنکه گویند لعنت خدا بر ابلیس یا رحمت خدا بر ابلیس و گویند اهل کفر و ایمان هر دو
یکی است چون مؤمن هر فعلی کند و کافر و فاسق فعلی کنند عکس مؤمن است و تفاوت نیست
میان زن کردن بنکاح و یا نکاح نکردن و فایده نکاح اینست که طفل داند که بکجا باید شرافت

دیلدام

دیلدام خانه نرسیت یافته و گویند معلومات جز یک جنس نتوانست و نه چیز دیگر و گویند خدای تعالی مقدورات را
بیکزمان بیافریده بی تقدیم و تاخیر زیرا که مکنون کون بعضی را بر بعضی تقدیم بظهور بهم رسانند پس آنکه والدهان
مقدم نباشند بر اولاد و گویند روا بود که علم ضروری نسخ با جاده حاصل شود و گویند ابوهریره دروغ از جمله
خلایق بیشتر گفتی چون بصحبت پیغمبر ص رسیده است آن دروغ تمام صدق است و گویند که هرکه
دویست درهم بیکدرهم کم بدزدد و یا خیانت کند فاسق نشود و باز حرمت ندارد تا دویست
درهم تمام نشود و گویند که هرکه ترک نماز فریضه کند یا جمله نمازها را خود ترک کند عمداً عاصی نشود
بهذا لیکن فاسق ترین خلایق باشد و گویند که فضل اطفال در آخرت مانند فضل بهایم است و گویند
حشرات ذمیم در بهشت باشند زیرا که فضل مختلف نبود و گویند که فضل ملایکه بر انبیا
زیاده است زیرا که سلطان سلاطین اکثر مردم بزرگ را نزد فقرا میفرستد بر آن مطالب پس
آمدن ملک نزد انسان فضل او نبود و بعضی گویند ملائکه و انبیا در فضیلت مساوی اند اسوارن
گوید که معرفت خدا از ایمان نیست و هر چیز که خدا نکند قادر بر آن نبود و گویند که هرکه سب صحابه
کند اگرچه آن صحابه فاسق باشد و همچنین اهل ذمه را و ظالمی را لعنت کند و ابلیس را لعنت کند
و دشنام دهد از اسلام بیرون رود و موجب حد گردد و اگر توبه کند و پشیمان شود و نزد عالمی
از معتزله آید و نادم باشد عذرش مسموع باشد و گویند هرکه خدا را شناخت بار مذهب و طریقه که عمل
کند و عبادت او کند مؤمن بود و اسکافی گوید که خدای تعالی قادر نباشد که بر عقلا ظلم کند ولیکن
قادر است که بر مجانین و اطفال ظلم کند جعفریه و مبشریه گویند که فاسقان اهل قبله از مسلمانان
بدتر بود از زنادقه و مجوس و گویند که اگر کسی مردی را بفرستد که فلان زن را از برای من بخواه و مرسل
آن زن را وطی کند آن وطی طلاق مرسل باشد و اما حد بر وی واجب باشد و چون اجماع صحابه است
بر حد کسی که خمر خورده اما غلط است و هرچه از مال معتزله بدزدد از ایمان بیرون شود بشر گوید
که انسان قادر بود بر احیا سمیع و بصیر بر سبیل تولد و گویند که خدا قادر است بر تعذیب بنده
اما ظالم بود بر تعذیب ابوموسی مروزی گوید که هرکه با سلطان اختلاط کند در صحبت فاسق شود

و هرگاه فاسق شوند کافر شوند و چون بمیرند از وی میراث نگیرند و او از کسی میراث نبرد و گویند که خدا دروغ گوید شمام
قرمطی گوید که روا نباشد که گویند حسبنا الله و نعم الوکیل و گویند آنکه خدا بلبیس است و گویند که هرکه اقرار
کند که خدا ضار و نافع است کافر است و گویند اعراض دلیل نبود بر وجود صانع و نه صدق یکی از انبیا و رسل
دیگر گویند هرکه اعتقاد دارد که نماز افتتاح یا اختتام و شرایط دارد جمله نماز او باطل است و معصیت
کرده است و هرکه گوید بهشت الحال موجود است کافر است صلحی گوید که روا بود جوهر خالی از اعراض بود
احمد حایط و جاحظ گویند که عالم را دو صانع بود یکی قدیم و دیگر محدث که آن مسیح است که در قیامت
حساب خلق را مسیح کند جایز است و احمد بن ایوب بن مالوس گوید که خدا خلق را بیکبار بیافرید
و ایشان را تکلیف کرد هرکه فرمان برد او را بعلیین برد و هرکه فرمان نبرد عاصی شد او را بدین
عالم فرستاد و در ادوار میکرداند الا آنکه چون بصورت بهایم رسد تکلیف از وی بیفتد احمد حایط گوید
که پیغمبر را زنان بسیار بوده است و ابوذر زاهدتر از رسول بود چرا که زن بسیار بودن طعن است معمر
و اصحابش گویند هیچ اعراض و اجسام فعل خدا نیست و فعل جسم است از وی پدید آید بالطبع اما نه
باختیار و خدای تعالی بر اعراض قادر نبود و موافق مذهب ایشان خدای تعالی قادر نبود نه خالق موت
بود و نه خالق حیات پس اجسام خود زنده می شود و خود بمیرند شمام بن اشرس گوید که بسیار از معلومات
از پشه و مگس و مانند آن را خالق نباشد و خود پدید آیند و قیمی گوید که شمام خلق را دید که روز
جمعه بمسجد آدینه بصره می رفتند بعضی از یاران خود را گفت که این خران را ببینید که چگونه این اعرابی
ایشان را از راه ببرده و سرگردان کرده و جاحظ در کتاب مضاحک گفته که شمام گوید که همه کفار ز ملاحده
و دهریان و زنادقه و یهود و مجوس و نصاری نه به بهشت روند و نه بدوزخ و کودکان و بهایم را خدای
تعالی خاک کند و باد ببرد زیرا که بهشت و دوزخ جای ثواب و عقاب است اینها را نه عقاب
باشد و نه ثواب از بهر آنکه ایشان معرفت حاصل نکرده اند ابن ریوندی از جاحظ حکایت کند
که او گفت که خدای تعالی هیچ کس را بدوزخ نفرستد الا آنکه آتش ایشان را بطبع خود کشد
و ببرد و کتاب حیل دزدان و کتاب صناعات و کتاب مخاریق و نوامیس از تصانیف شمام است

نفر

٤٨

فصل حدیثی گوید هیچ حیوان نبود تا کیک و پشه که در میان بنی و پیغمبر باشد و خدا خلایق را در بهشت آفرید
چون در بهشت معصیت کردند بدر کرد گویند که هرکه در دنیا خیری یابد بسبب آن یابد که در روز اول خیری
کرده باشد و اگر شری یابد شری کرده است و اینمذهب تناسخ است و خابطیه از معتزله گویند که انسان قادر
بود که بعضی را از حشرات بیافریند یکی از علما روایت کند که مردی بود در نیشابور از قوم معتزله او را
اجبار میگفتند در این مسئله با ابو علی ثقفی مناظره کرد و بعد از دو سه روز لحد پیش ابو علی پاره
گوشت گنده در دست داشت و کرم بسیار در او افتاده بود گفت اینهارا من آفریدیم ابو علی گفت اگر
تو آفریده بگو که عدد ایشان چند است و نر و ماده ایشان کدام است آن مرد الزام یافته منقطع شد
و گویند که روا بود که خدا را مطیع خوانند زیرا که خدا چون مراد بنده بر آورد و حاجت او روا کند مطیع
بنده بود و روا بود که خدا از نان علم را آبستن کند ابن هاشم گوید که خدا قادر نبود که جزوی از دنیا را
نیست کند از بهر آنکه چون فنا ضد عالم باشد و عالم ضد فنا چگونه بیک جزوی از فنا عالم را بدین
عظمتی نیست کند پس لازم بود که بهر جزوی از فنا بیافریند آنگاه جمع ضدین بود و مجامعت ضدین
از روی عقل مستحیل است و گویند اگر کافر مسلمان شود دیگر رم در دست او باشد ابداً در دوزخ
باشد و بیرون نیاید و گویند اگر کسی توبه کند از گناهی که کرده باشد و او را در وقت توبه مثل
آن قادر نباشد توبه او درست نبود یعنی اگر کسی دروغی گفت و بعد از آن گنگ شد و یا زنا کرد
و عورت او را ببریدند توبهٔ او قبول نباشد و گویند که هرکه بر خلاف معتزله باشد از سنت و جماعت
اشاعره و رافضه همیشه در دوزخ باشند پس نزد ایشان بهشت خالی باشد و همه خلق در دوزخ
باشند و نظام و اتباعش گویند که قدرت و علم و حیات و سمع و ارادت خدا را نشاید گفت
اشیا اند و نه اجسام و نه اعراض و نه او بینند نه جزو او و نه بعض از و زیرا که صفت نشود صفات را صفت
دیگر نشاید کردن و گویند افعال بندگان صفات ایشان است و صفات ایشان نه ایشان است و نه جزو
از ایشان و این اعراض را نه اجسام و نه اشیا تناقض است زیرا که چون اعراض باشد لازم آید که اشیا باشد
و گویند که حرکات و سکنات از دست و طاعت و کلام او معصیت و کفر و ایمان و لونها و طعمها و بویها

جمله اجسام اند از زرقان حکایت کنند که او گفت هر حرکت فعل است و سکون فعل نیست تمام شد
بعضی از مقولات یهود این امت و فاضل متدبر و عالم متامل میداند که این ملاعین چه گفته اند و در تر
اقوال ایشان و اشاره از قران و احادیث بسیار ظاهر میشود باید که مطالعه نمایند والله تعالی یعلم فهرست
چهارم در بیان مقالات شیعه اثنی عشریه کثر الله امثالهم و مذهب حق اینجماعه طایفه ناجیه و گفتگوی معاندین
ایشان و اقوال صاحب و غیره بدانکه طایفه شیعه که سنیان ملاعین ایشان را رافضی میگویند اعتقاد
ایشان آنست که دنیا با این وسعت و آسمان با این عظمت و انواع حیوان و نبات و جانور مور
و مار و پشه را صانعی و آفریدگاری هست یگانه که نظیر و مانند ندارد و خود بخود بدون تقدیر ملک قدیر بهم
نمیرسد و چیزی بالطبع متکون نمیشود بخلاف ملاحده و طبیعیون و سوفسطائیه و بعضی از حکما
و برخی از یونانیان و اصحاب ابن ابوالعوجا قایل نیستند بوجود صانع عالم و دهریه خلق و فنا و بقای آنها
نسبت بدهر میدهند و طبیعیون گویند خالق نیست الا طبیعت و نحو بعضی از اهل نجوم گویند
که اشیا بتاثیر کواکب و طبایع ادوار بعمل می آید و دیگر شیعه گویند که عالم مراد از ماسوی الله است از
عرش تا فرش و تحت الثری و آنچه در مابین اینهاست همه محدث است و تازه بهم رسیده و همیشه
نبوده و ابتدا و زمان هر یک از ممکنات هست که در چه زمان و کی بهم رسیده و همیشه نبوده
بخلاف دهریه و فلاسفه و اصحاب ادوار و طبایع و اهل نجوم و سوفسطائیه و طایفه از براهمه
و هندوان و برخی از جماعت ختا و چین و مغربیان گویند که عالم قدیم است و دیگر شیعه گویند
که کواکب انوارند و سماوات اجسام بخلاف فلاسفه و ارباب نجوم گویند که کواکب جسمند زنده
و ناطق و دیگر شیعه گویند که عالم را صانعی است مختار که هر چه خواهد کند نه موجب است و نه مضطر و نه عاجز
بخلاف فلاسفه که ایشان گویند که جمله موجودات صنع صانع محتاج اند بخلاف اهل طبایع گویند
که هر چه مادون تحت فلک قمر است از تاثیر طبایع بود و طایفه از غلات و بعضی سلمانان و قلیلی از حکما
گویند که جبرئیل علیه السلام در تحت فلک قمر تاثیر میکند و بعضی نسبت بتخصیص میدهند که مراد سلمان
و ابوذر و مقداد و عمار یاسر و عمرو بن حمق است از جانب علی علیه السلام تاثیر میکنند و دیگر شیعه میگویند
کهصانع

که صانع عالم موجود است بخلاف ملاحده که گویند که خدا قادر است بقدرته و دیگر شیعه گویند که صانع عالم دانا است
بذاته بخلاف مجبره که نزد ایشان عالم است بعلمه و دیگر شیعه گویند که صانع عالم زنده است و باقی است
لذاته بخلاف مجبره که گویند حی است بحیوة و باقی است ببقائه و دیگر شیعه گویند که صانع عالم همیشه
باقی بود بخلاف حشویه و کرامیه که گویند او هلاک شود الا روش تعالی الله عن ذلک و دیگر
شیعه گویند که خدا سمیع و بصیر است بی آلت سمع و بصر و دیگر شیعه گویند که خدا مستغنی است
از جمله موجودات و لذت نفع و ضرر و الم و از جمله شهوات مبرا است بخلاف حنابله که گویند
خدا ماکول و مشروب و منکوحست و الم ادراک می یابد و دیگر شیعه گویند که خدا جسم و جوهر و عرض
نیست و جا و مکان ندارد بخلاف مشبهه و مجسمه و اکثر براهمه و حنابله و طایفه از مجوس
و گبران و بعضی از یهود بلکه همه و بعضی از کرامیان و قاطبه نصاری که نزد ایشان معبود
جوهریست از اقنوم ثلثه و مکان دارد و همه این فرق غیر نصاری گویند جا و مکان دارد و نزد
بعضی از ایشان گویند که در عرش نشسته و اعضا و جوارح دارد و بعضی گویند که اعضایش
بصورت حروف هجی و در ریش مردی میماند و بعضی گویند با پسر ساده میماند و بعضی او را جسم
میدانند و بعضی جسم او را از همه بزرگتر میدانند و بعضی گویند استغفر الله بر خری سوار است
بصورت پسر امرد شبهای چهارشنبه و جمعه فرود می آید و بر بامها می نشیند و احمد بن
حنبل میگوید بر شتر سوار است و جامه زر تار پوشیده است و نصاری لعنهم الله میگویند
معبود مسیح است و همچنین کفار قریش اتخذ صاحبة و ولدا باور و امیدارند و میگفتند
که ملائکه دختران خدایند و بعضی از اهل تصوف عشق را خدا میدانند و بعضی خود را خدا
میدانند و بعضی از جهال نسبت الوهیت به بعضی از مشایخ میدهند و دیگر شیعه
گویند که خدا مرید است باراده حادث و کاره است بکراهت حادثه که در محل نبود بخلاف
مجبره که ایشان گویند مرید و کاره است باراده قدیم و دیگر شیعه گویند که خدا در ازل عالم بود
بهر چه خواهد بود بخلاف ابن ریوندی که گویند عالم است حق تعالی بعلم محدث و جهم با او در نفی متفق است